

JINEOLOJÎ

فصلنامه پژوهشی-نظری: شماره ۲۷

ژنئولوژی

مدیر مسئول: عایشه برکتای

ویراستاران این شماره: روژدا ییلدز، نسلی جان شدال

ویراستار برگردان فارسی: بهار اورین

برگردان به فارسی: واحد ترجمه‌ی آکادمی ژنئولوژی

هیئت تحریریه: دریا آیدین، الیف بُرک، الیف کایا، مرال چیچک، هاسکار کرمزی گول، روشن سیدا اوغلو، سوزان آکیپا، لالَش چلیکر، روژدا ییلدز، نسلیخان شدال و عضو ابدی‌مان ناگهان آکارسل

گروه مشاورین مجله: جاندان ییلدز، دیلار دیریک، سیلویا فدریچی، اوین سویسال، فریال سایگلیگل، گونول کایا، هاوین گونَش، هولیا عثمان آغاوغلو، ملالی جویه، نازان اوستون‌داغ، نوکیت سیرمان، رباب المهدی، رباب ابراهیم عبدالهادی، رمزیه آرسلان، روناہی اوئن، روکن شنگول، شیلر امینی، سیلویا مارکوس، شنل کاراکاش، شمس‌اوزر، والنتین مقدم، صدا آلتوغ، یاکن ارتورک، یوکسل گنج.

مسئولیت کلیه‌ی مقالات منتشر شده به عهده‌ی نویسنده می‌باشد. استفاده از مطالب مجله با ذکر منبع آزاد است. چاپ مقالات ارسالی به مجله به نظر هیئت تحریریه بستگی دارد.

مجله ژنئولوژی به صورت فصلی منتشر می‌گردد و هر شماره‌ی آن به یک مبحث ویژه اختصاص می‌یابد و گزیده کار کنشگران، پژوهشگران و نویسندگان زن است.

شماره‌ی ۲۷ مجله‌ی ژنئولوژی به «جنبش‌های اجتماعی؛ جنبش زنان و مفاهیم و نظریات» اختصاص دارد و به فارسی منتشر شده است.

اگر پیشنهاد و یا دیدگاهی درباره‌ی مطالب منتشر شده در مجله‌ی ژنئولوژی دارید، حتما نظرات خود را با ما در میان بگذارید.

آدرس ایمیل: editorjineoloji@gmail.com

آدرس اینترنتی: http://www.jinelojidergisi.org

فیسبوک: @jineolojidergisi

توییتر: @jineolojidergi

طرح روی جلد: آسلی فیلیز

فهرست

- سخن سردبیر..... ٦
- دینامیسم‌های در حال تغییر جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی در سده‌ی ۲۱/اولجای کانلی‌باش..... ٨
- دیدگاهی جامعه‌شناختی بر جنبش‌های اجتماعی / زینب بیداعی..... ١٩
- جنبش و انقلاب؛ چگونه «انقلاب» خواهیم کرد؟/ عزیزه اصلان..... ٢٩
- بن‌بست‌های فرهنگ مقاومت اجتماعی در سده‌ی ۲۱؛ تجربیات جایگزین و امیدهای جدید/ دیدار چارچرا..... ٤٠
- نافرمانی مدنی از دیدگاه زنان میان رفرم و انقلاب/ دیلار دیریک..... ٤٨
- رابطه‌ی تاریخی میان جنبش فمینیستی و مبارزه‌ی طبقاتی/ حولیا عثمان آغاوغلو..... ٥٦
- مبارزه علیه اتحادیه‌های مردسالار: نگاهی به تجربیات زنان کارگر/ سَمیها آری، اوزگور گنچ، رُزا کاهیا..... ٦٢
- دفاع از صلح در برابر جنگ/ رونا‌های آرات..... ٦٧
- مقاومت روزآفزون زنان در ایران؛ پیروزی از آن ماست / پونه آشتیانی..... ٨٦

«هرچه تاریخ و سنت را صحیح‌تر بشناسید، می‌توانید با درونی
کردن این تاریخ و افزودن به آن، حال و آینده را بیشتر تغییر
دهید و متحول کنید.»

سخن سردبیر

ما سفر خود را بر مبنای این واقعیت آغاز کرده‌ایم که علوم اجتماعی در بحرانی قرار گرفته و توانایی پاسخگویی و حل مسائل اجتماعی را ندارد؛ همچنان با این ادعا ادامه می‌یابیم که تمامی بحران‌های اجتماعی، اقتصادی، اکولوژیکی و فرهنگی در پیوند با مسئله‌ی آزادی زنان است و بایست بدیل‌هایی برای خروج از این بحران‌های اجتماعی بیابیم. بنابراین این فایل از مجله‌ی ژنولوژی را به موضوع "جنبش‌های اجتماعی؛ جنبش زنان و مفاهیم و نظریات" اختصاص داده‌ایم.

حقیقتی که در سراسر تاریخ آشکار بوده این است که در برابر هر بحران اجتماعی، شکلی از مقاومت نیز وجود داشته است. امروزه این حقیقت به شکلی برجسته و نیرومند خود را نشان می‌دهد. اصرار این پتانسیل مقاومت بر زندگی آزاد، ادعای اینکه سده‌ی ۲۱، "سده‌ی زنان" خواهد بود را بیش از پیش تقویت کرده است. بدیهی است که نظام پدرسالار-سرمایه‌داری و شکل نهادینه شده‌ی آن یعنی دولت-ملت با دشمنی علیه زن، طبیعت و جامعه بقای خود را تضمین کرده است. در نتیجه‌ی این واقعیت دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم به میدان جنگی بدل شده است. آزار، تجاوز، خشونت، جنگ، مهاجرت و ویرانی‌های زیست‌محیطی و اقتصادی و بسیاری از مسائل دیگر؛ اعتراضات و مقاومت‌های اجتماعی را به ویژه از سوی زنان همچون گذشته، امروز نیز زنده نگه داشته است.

نگریستن به جنبش‌های اجتماعی امروز در پرتو مقاومت‌هایی که هزاران سال به طول انجامیده‌اند، جایگاه بسیار مهمی در صدمت با نظام موجود و یافتن بدیل‌های زندگی دارد. چرا که تعیین شیوه‌های مقاومت از بنیادی‌ترین مسائلی است که ما را به حقیقت خواهد رساند.

در برابر فاشیسمی که در سده‌ی ۲۱ اوج گرفته و مسائل اجتماعی را عمیق‌تر کرده، رهبری زنان در جنبش‌های آزادی اجتماعی آشکارکننده‌ی این واقعیت است که تضاد اصلی این سده، تضاد جنسیتی است. نظام سلطه و بهره‌کشی بر پایه‌ی این تضاد بنا شده و بر مبنای انکار موجودیت و هویت زن شکل گرفته است. سیستم موجود با هدف قرار دادن برابری میان دو جنس و وارونه‌سازی دیالکتیک "زن آزاد-جامعه‌ی آزاد" نظامی مردسالار و سلطه‌گر ایجاد کرده است. بنابراین در برابر این نظم مردسالار که تمامی مسائل را حول مسئله‌ی آزادی زنان شکل می‌دهد، پیوند دوباره‌ی دیالکتیک زن آزاد-جامعه‌ی آزاد با جریان طبیعی خود به عنوان دلیل و انگیزه‌ی مبارزه تبلور می‌یابد.

زنانی که هزاران سال است حقیقت‌شان مورد هدف قرار گرفته شده و از تمام عرصه‌های اجتماعی منزوی شده‌اند، همچنان در برابر نظام مردسالار-سرمایه‌داری مقاومت می‌کنند. این مقاومت زنان گاه در قالب بذری که در خاک کاشته می‌شود، نگره‌بانی از درختی برای جلوگیری از قطع شدن آن یا سوزاندن روسری و بریدن موها تجلی می‌یابد؛ و از سوی دیگر همه‌ی عرصه‌های زندگی به میدان اعتراض و نافرمانی مدنی بدل می‌گردد.

مقاومت زنان و ملت‌های تحت ستم که از خاورمیانه برخاسته و به سراسر جهان گسترش یافته‌اند، در مسیر گذار از محلی به جهانی با فلسفه‌ای از زندگی همراه می‌شوند که خود نیز جهانی گشته است. فلسفه‌ی "زن‌رئان آزادی" که جهانی گشت و همچنان روبه گسترش است به فرمولی برای حل تضاد بنیادین سده‌ی ۲۱ و برساخت زندگی آزاد بدل می‌شود. این فلسفه در واقع پاسخی به پرسش "چگونه باید زیست؟" است و ایمان ما را به آغاز انقلابی زنانه در خاورمیانه را نیرومندتر می‌کند.

ژنولوژی در پی تولید دانشی است که بتوان شکلی از زندگی را بیافریند که با عقل، روح، احساس و ادراک زن معنا یابد. چرا که همچون سده‌های گذشته امروز نیز شاهد ویرانه‌هایی هستیم که محصول انحصار قدرت بر دانش است. دانشی که در مراکز قدرت تولید می‌شود از یک سو به شکل مهب بر سر انسان‌ها فرود آمده و از سوی دیگر با به کارگیری سلاح‌های سنگین و مواد شیمیایی، جنایات بزرگی علیه انسانیت، جامعه و طبیعت صورت می‌گیرد. بنابراین زنانی که در پی آزادی و برابری هستند در جستجوی دانشی هستند که برای ایجاد این معیارها ضروری و حیاتی است.

بر پایه‌ی این واقعیت هنگامی که سه رکن مدرنیته یعنی سرمایه‌داری، دولت-ملت و صنعت‌گرایی سیاست‌های نابودگرانه‌ی خود را علیه زنان، جامعه و طبیعت به سطح جهانی رسانده نیاز به رویکردی رادیکال و کنشی جهانی و یافتن راه و روشی مشترک در برابر آن در راستای ساخت آینده‌ای متفاوت وجود دارد.

شماره‌ی ۲۷ مجله‌ی ژنولوژی طیف گسترده‌ای از تجارب جنبش‌های اجتماعی تحت رهبری زنان در سراسر جهان، بازتاب این تجارب در روزگار ما، از جنبش‌های ضدسیستم تا جنبش‌هایی که از مرزهای سیستم فراتر رفته و جهانی می‌شوند، از فرایندهای انقلابی تا مدل‌های جایگزین را در این فابل گنجانده است.

در نخستین نوشتار از این شماره اولجای کانلی‌باش با عنوان "دینامیسم‌های در حال تغییر جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی در سده‌ی ۲۱" مقاومت تاریخی نیروهای مدرنیته‌ی دموکراتیک در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و کاراکتر این مقاومت‌ها را در روند تاریخ بررسی می‌کند. زینب بیداغی در نوشتار خود با عنوان "دیدگاهی جامعه‌شناختی بر جنبش‌های اجتماعی" به پیوند میان جنبش‌های اجتماعی و جامعه‌شناسی و پیامدهای این گسست از سوی سیستم می‌پردازد. عزیزه اصلان در نوشتار خود با عنوان "جنبش و انقلاب" چارچوب مفهومی انقلاب‌های مردمی از طریق تجربیات روزآوا و مکزیک و وضعیت انقلاب را با نمونه‌های عینی مورد واکاوی قرار می‌دهد.

دیلاز دیریک در نوشتار خود با نام "نافرمانی مدنی از دیدگاه زنان میان رفرم و انقلاب" وضعیت فعلی اقدامات نافرمانی مدنی را بررسی کرده و عوامل کلیدی که می‌توانند مانعی در برابر آن باشند را تحلیل می‌کند. حولی عثمان‌آغاوغلو در نوشتاری با عنوان "رابطه‌ی تاریخی میان جنبش فمینیستی و مبارزه‌ی طبقاتی" توضیح می‌دهد که چگونه مبارزه‌ی طبقاتی مدت‌ها زنان را به عنوان سوزن‌های طبقاتی نادیده انگاشته است و چگونه این امر تنها از طریق مبارزه‌ی فمینیستی به دستاورد مبدل شد. سَمیها آری، اوزگور گنج و زُرا کاهیا در نوشتار خود با عنوان "مبارزه علیه اتحادیه‌های مردسالار: نگاهی به تجربیات زنان کارگر" به دیدگاه مردسالارانه در مبارزات اتحادیه‌ای و وضعیت فعلی مبارزات زنان علیه این دیدگاه پرداخته است.

روناهی آرات در نوشتار خود با عنوان "دفاع از صلح در برابر جنگ" سیاست‌ها و خط مشی جنگی را که بیشترین بهره‌کشی و نابودی جامعه و طبیعت را همراه دارد، مورد بحث قرار می‌دهد و بر اهمیت صلح برای جنبش‌های اجتماعی تأکید می‌کند. ژیندا رستم در نوشتار خود با عنوان "شبکه‌سازی‌های زنان و زندگی آزاد" روش و خاستگاه ایدئولوژیکی که مبارزات زنان گرد از طریق آن‌ها به یک جنبش تبدیل شدند را توضیح می‌دهد.

این شماره را با مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگار ایرانی پونه آشتیانی با عنوان "مقاومت روزآفزون زنان در ایران؛ پیروزی از آن ماست" در مورد مقاومت زنان در ایران و روژهلات کردستان به پایان رساندیم. در این روزها که زنان در سراسر جهان در برابر نظم مردسالاری-سرمایه‌داری ایستاده‌اند امیدواریم و باور داریم آینده را با مقاومت و مبارزه و با هم برای آزادی خواهیم ساخت.

دینامیسم‌های در حال تغییر جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی در سده‌ی ۲۱

اولجای کانلی‌باش

oooooooooooooooooooo

"دنای دیگری ممکن است"^۱، "ما نودونه درصد هستیم"^۲، "مردم خواهان سقوط رژیم هستند"^۳، "پارک گزی متعلق به مردم است."^۴، "زن ژیان آزادی"^۵

مقدمه

تضاد و تعارض از ویژگی‌های شکل‌گیری جهان هستی است. از نظر دیالکتیکی، این اجتناب‌ناپذیر است. میلیون‌ها سال است که جهان و هر آنچه در آن است با این ویژگی شکل گرفته است. در هر محیطی که گونه‌های زنده وجود دارند، همواره تضاد، کشمکش، شکل‌گیری و توسعه وجود دارد. با این حال هیچ تصور آگاهانه یا عمدی از تهاجم و یا نادیده‌انگاری در درون آن‌ها و یا در اشکال بیرونی عمل آن‌ها وجود ندارد. فقط هر گونه میل و تلاشی برای تغذیه و دفاع از خود و انتقال آن به آینده دارد. این تعادل میان طبیعت و کیهان که توسط قدرت و دولت که خود محصول ذهن انسان (مرد) هستند در طول پنج هزار سال گذشته مختل شده است. تلاش‌ها برای برقراری دوباره‌ی این تعادل است که منجر به ظهور جنبش‌های مقاومت تاریخی می‌شود.

هر یک از جنبش‌هایی که در طول تاریخ پدید آمده‌اند بیانگر مقاومت، مبارزه و مکانیسم‌های دفاعی طبیعت اجتماعی^۶ در عصر و زمان خود هستند. با نظری بر روند پیشرفت تاریخی خواهیم دید هر جا که تضاد و منازعاتی در بستر تاریخی و اجتماعی وجود داشته باشد، اشکالی از دفاع از خود و عصیان نیز ظهور می‌یابد. دلایل بسیاری مبنی بر تغییر جنبش‌های اجتماعی از نظر تاریخی وجود دارد. از منظر تاریخی و اجتماعی نمی‌توان تغییر را به یک علت واحد نسبت داد. در معادله‌ی مکان و زمان تفاوت‌ها در مسائل اجتماعی که از طریق دولت‌ها پدیدار شده‌اند، دینامیسم‌های جنبش‌های ضدسیستمی را نیز تغییر داده‌اند. موضوع این مقاله دینامیسم‌های در حال تغییر جنبش‌های ضدسیستمی است که در عصر ما ظهور کرده‌اند و سطح تاثیرگذاری زنان در این جنبش‌ها است.

بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران در تفاسیر خود از جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی سده‌ی ۲۱ از اصطلاح "جدید" استفاده می‌کنند. تفاسیر انجام شده قطعا ارزشمند و قابل توجه هستند. با این وجود معتقدم که استفاده از مفاهیم "قدیم" و "جدید" برای جنبش‌های اجتماعی به عنوان یک روش موضوعی است که باید مورد بحث قرار گیرد. حتی اگر چنین نیتی وجود نداشته باشد بایستی با دیدی تردید به این مفاهیم نگریست که خطر پرداختن به مبارزات تاریخی به صورت اژه‌م گسسته را به همراه خواهد داشت. همانگونه که نمی‌توان قدرت را به عنوان جدید و یا قدیم توصیف کرد (قدرت منسوخ نشده بلکه از گذشته تا بدین

۱. شعار اساسی انجمن‌های اجتماعی که در سراسر جهان و نقاط مختلف برگزار می‌شوند، است.

۲. شعار جنبش اشغال والاستریت

۳. شعار اعتراضات میدان تحریر

۴. شعار مقاومت گزی در ترکیه

۵. شعار اصلی جنبش زنان گُرد مبتنی بر اندیشه‌های عبدالله اوجالان و در سال‌های اخیر به شعار محوری جنبش زنان در ایران و

روژهات کردستان مبدل گشت

۶. جامعه‌ی انسانی

روز توسعه و گسترش یافته و عمیق‌تر شده است). از دید من جنبش‌های اجتماعی که بر پایه‌های دیالکتیکی موازی شکل می‌گیرند، نایب‌ست به صورت قدیم و یا جدید تعریف شوند. فراتر از مفاهیم جدید و قدیم می‌توان گفت کاستی‌ها، خطاها، محدودیت‌ها، شرایط عینی، تفاوت‌ها، آگاهی و تضادهای جدید وجود دارد. تغییر ناپیوسته نیست بنابراین جدید، کاملاً جدید نیست. بلکه شامل گذشته نیز بوده، متمایز و متنوع شده و توسعه یافته و در نهایت خود را به آینده رسانده است.

گرچه نمی‌توان تمامی کتب، مقالات و تزه‌های نوشته شده در مورد پویایی‌های متغیر جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی که در سده‌ی بیستم و سده‌های گذشته ظهور کرده‌اند را مطالعه نماییم، لذا می‌توان مشاهده نمود که به طور کلی رویکرد مشترکی در مورد فرایندهای ظهور، شخصیت‌ها، استدالات، ابزارها و بازیگران جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی که در سده‌ی بیست و بیست‌ویک ظهور کردند، پدید آمده‌اند و البته رویکردهای متفاوتی نیز وجود دارد. این مباحث عموماً پیرامون تغییر فرهنگ‌های مقاومت اجتماعی به موازات تأثیرات سرمایه‌داری بر زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همزمان با گسترش آن در سطح جهانی شکل گرفته است. در حالی که بحث‌هایی به موازات تغییر شرایط عینی شکل می‌گرفتند بر مداخلات ذهنی تأکید داشتند و از سوی دیگر تفاوت‌های سیاسی، طبقاتی، فرهنگ و زیستی جنبش‌ها به صورت تقویمی ذکر می‌شد. اجازه دهید موضوع خود را با اشاره‌ای مختصر به رویکردهای آلن تورن، آلبرتو ملوچی و بوشلر به این رویکردها ادامه دهم.

استیون ام. بوشلر هنگام بحث در مورد نظریه جنبش اجتماعی جدید آن را به نسخه‌های "فرهنگی" و "سیاسی" تقسیم می‌کند. نسخه‌ی سیاسی وحدت اجتماعی را با سرمایه‌داری پیشرفته مرتبط می‌داند، پیوند محکمی میان جنبش‌های اجتماعی جدید و سرمایه‌داری پیشرفته برقرار می‌کند و به پایگاه اجتماعی جنبش‌های اجتماعی از نظر طبقه می‌پردازد، در حالی که نژاد و جنسیت را در کنش‌گری اجتماعی به رسمیت می‌شناسد. در مقابل نسخه‌ی سیاسی که بیشتر جهت‌گیری کلان داشته و بر دولت تمرکز داشت، نسخه فرهنگی که بر ایجاد فضاهای آزاد میان زندگی روزمره و جامعه مدنی و دولت تمرکز داشت، گسست رادیکال‌تری را نسبت به نسخه‌ی سیاسی میان اشکال گذشته و حال جنبش‌های اجتماعی مفروض می‌گرفت.^۷

از سوی دیگر آلن تورن تأثیر تغییر در جامعه‌ی صنعتی سرمایه‌داری یا کلاسیک را بر شکل‌گیری کنشگران و مبارزات اجتماعی جدید بررسی می‌کند. او استدلال می‌کند که جنبش‌هایی که با این تغییر پدیدار شدند، گذار به جامعه‌ی پسا صنعتی را فراهم کردند که او آن را "جامعه‌ی برنامه‌ریزی شده" می‌نامد.

"گذار به جامعه‌ی پسا صنعتی که در آن تولید و توزیع انبوه خدماتی مانند آموزش، بهداشت و ارتباطات محوریت دارند، به موازات تغییرات در اشکال سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و نگرش‌های شخصی و جمعی، یک مدل اجتماعی جدید و یک نظام کنش تاریخی ایجاد می‌کند. فرایند گذار به جامعه‌ای پسا صنعتی همچنین تغییراتی در روابط و تضادهای طبقاتی ایجاد کرده است. در این زمینه نقش محوری طبقه‌ی کارگر در جامعه صنعتی با سوژه‌های جدید جنبش‌های اجتماعی جدید در جامعه پسا صنعتی جایگزین می‌شود."^۸ به گفته‌ی آلبرتو ملوچی نوآوری در جنبش‌های اجتماعی که او آنها را به عنوان همبستگی، تنش و یک حرکت جمعی که مرزهای سیستم را جابجا می‌کند، تعریف کرده که اساساً با تغییر ساختار اجتماعی مرتبط است. ملوچی جامعه‌ی امروزی را به عنوان یک جامعه‌ی "پسا صنعتی" توصیف می‌کند و می‌گوید که این نوع جامعه صرفاً بر پایه‌های اقتصادی استوار نیست بلکه در آن ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به طور

7. Ayşegül Dede, "Talepkâr Bir Hareket Olarak Yeni Toplumsal Hareketler ve Küresel Toplumsal Hareketler", Doktora tezi, Selçuk Üniversitesi, 73, 2018.

8. Akt; Senem Atvur, "21.yy'da Değişen Toplumsal Hareketler", Praksis Dergisi, Sayı:18, 2014, 34.

فزاینده‌ای در هم ادغام می‌شوند. او توضیح می‌دهد که چه جدید است؛ تمایز اشکال تضاد اجتماعی و تغییر تضادها از نظام اقتصادی یا صنعتی به حوزه فرهنگی و تاثیر این تضادها بر هویت فردی و مدل‌های فرهنگی.^۹

مقاومت انسان در برابر انسان؛ همزمان است با ظهور هیرارشی، سلطه، هژمونی، قدرت و ذهنیت مردسالار که مجموع اینهاست. مقاومت و مبارزاتی که اساساً یکسان هستند و از طریق رد رابطه‌ی حاکمیت توسعه می‌یابند در شکل، ویژگی، فضا و زمان با جریان تاریخ متفاوت بوده‌اند. اشکال قدرت زمان، مکان، تضاد و تعارضات فردی و اجتماعی که ایجاد می‌کنند، زمینه مبارزات و انقلاب‌ها را نیز به وجود می‌آورد. اشکال نهادینه شدن قدرت، ابزار و رژیم‌های سرکوب، مضامین، استدالات، بازیگران، کنش، سازمان‌ها و استراتژی‌های مقاومت و جنبش‌ها را در زمان و جغرافیای خود تعیین می‌کند.

یادی دوباره از مقاومت‌ها

اگرچه جنگ ایزدبانو با خدای انکی روایتی اسطوره‌ای است، لذا نمایانگر یکی از نخستین عصیان‌ها در برابر ذهنیت مردسالارانه است. در واقع مقاومت در برابر حمله‌ای است که در نمود مرد علیه جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی شکل گرفته پیرامون زن-مادر است. شورش‌های بردگان نشانه‌ای از به بردگی گرفتن انسان توسط انسان بوده است. عصیان‌هایی که تحت رهبری اسپارتاکوس شکل گرفت، یکی از نخستین جنبش‌های شناخته‌شده‌ی بردگان است. در دوران میرنشین‌ها، آغاها، خاندان و امپراطوری‌های بعدی مسائل مربوط به سرزمین، ستم و فقر جهت عصیان‌ها و جنبش‌ها را تعیین می‌کرد. حکایت رابین هود که در انگلستان پدیدار شد یک مخالفت طبقاتی است که از سوی فقرا علیه اقلیت ثروتمند شکل گرفت. با ظهور ادیان تک‌خدایی، تاریخ شاهد درگیری‌های میان پیروان ادیان و مذاهب بوده است. خرّمیان، علویت و قرمطیان نمونه‌هایی از مقاومت و جنبش‌هایی هستند که در برابر دین و مذهب بوده است. خرمیان، علویت و قرمطیان نمونه‌هایی از مقاومت و جنبش‌هایی هستند که در برابر دین و مذهب بوده است. گرفته‌اند. تا قرن هجدهم جنگ‌های مختلف روستایی، شهری و امپراطوری ادامه داشته است. دهقانان در برابر فئودال‌های ستمگر، ساکنان شهرها برای محافظت از سرزمین مادری در برابر اشغال‌گری مبارزه می‌کردند و قیام‌های محلی علیه ستم امپراطوری‌های توسعه‌طلب و اشغالگر پویایی‌هایی هستند که در این دوره مهر خود را بر زمانه زدند و نام خود را در مقاومت‌های تاریخی ثبت نمودند.

شرایط متغیر فناوری و اقتصادی برخی از دوره‌های تاریخی هم اشکال قدرت و هم به موازات آن رژیم‌های سرکوب‌گر را تغییر داده است. انقلاب صنعتی قرن هجدهم نقطه عطفی بود که از یک سو روش‌ها، تاکتیک و شیوه‌های سرمایه‌داری و از سوی دیگر پویایی و استراتژی‌های مقاومت و مبارزات مختلف را تغییر داد. کارخانه‌هایی که با تغییرات فناوری و تقاضای نیروی انسانی مورد نیاز کارخانه‌ها تاسیس شده‌اند، کل جامعه را به برده‌ی مزدی تبدیل کرده‌اند. در این فرایند سرمایه‌داری تنها به استثمار نیروی کار محدود نگشت بلکه فرصت دخالت در سبک زندگی و فرهنگ جامعه را نیز یافت. تضاد میان کار و سرمایه مقوله‌ای بود که ردپای خود را در این دوره که به عنوان سرمایه‌داری وحشی شناخته می‌شد، به جا گذاشت و به نقطه‌ی قانونی سازمان‌ها مبدل گشت. از انقلاب صنعتی تا دهه‌های ۱۹۶۰ جنبش‌های طبقاتی به رهبری کارگران در مبارزات اجتماعی تعیین‌کننده بودند. دولت‌های ملی که پایه‌هایشان با انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ گذاشته شده بود و با نخستین جنگ تقسیم توسعه یافتند، وارد صحنه تاریخ شدند. سرمایه‌داری در قالب دولت-ملت با تقویت نژادپرستی از طریق سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" تضادها و درگیری‌های میان

9. Akt. Seda Gönül, "Toplumsal Hareket Tartışmaları Bağlamında Dünya Sosyal Forumu", Yüksek lisans tezi, Marmara Üniversitesi, 10, 2013.

ملت‌ها و در سطح بین‌المللی را عمیق‌تر می‌کرد. این تضاد و درگیری‌ها به نقطه‌ی شروع اصلی جنبش‌های مردمی و مبارزات رهایی‌بخش ملی تبدیل شده‌اند. در مقابل سیاست‌های سلطه‌جویانه‌ی امپریالیستی و رژیم‌های نژادپرست-ملی‌گرا، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بر مبنای ایدئولوژی‌ها و باورهای مختلف از جنگ جهانی اول تا دهه‌ی ۱۹۸۰ توسعه یافتند. در ادوار تاریخی در حالی که جنبش‌های اجتماعی در اروپا و آمریکا بر مبنای طبقات اجتماعی روی دادند، جنبش‌هایی بر اساس ملت، باورداشت و فرهنگ در آفریقا، آسیا و خاورمیانه پدیدار شدند. به عنوان مثال جنبش رهایی ملی فلسطین، جنبش رهایی‌بخش گردها، جنبش‌های در حال پیشروی در قاره‌ی آفریقا و جنبش رهایی ملی مکزیک و ...

اواخر دهه‌ی شصت و اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی نقطه عطف تاریخی دیگری بود. شرایط کار، دستمزد و سبک زندگی طبقه‌ی کارگر کلاسیک که دینامیسم اساسی جنبش‌های اجتماعی است و دوره‌ای تقریباً ۱۵۰ تا ۲۰۰ ساله را در اروپا و آمریکا را پوشش می‌دهد، تغییر کرده است. در حالی که توسعه‌ی فناوری، روش‌های تولید و نیروی کار را تغییر داده، سرمایه‌داری را نیز قادر ساخته تا به دورافتاده‌ترین نقاط جهان برسد، سریع‌تر گسترش یابد و به تمام افراد جامعه سرایت کند. با این فرایند سرمایه‌داری با رهایی از اشکال استعماری کلاسیک دوران قدیم، از مرزهای دولت-ملت که آن را محدود می‌کند از فواصل دور خود را به تمام نقاط جهان رسانده و پس از سال‌های ۱۹۹۰ خود را "بدون رقیب" اعلام می‌کند. مردمان، فرهنگ و جوامعی که در گذشته قادر به حفظ خود در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بودند و یا از دسترس سرمایه‌داری دور بودند، با جهانی شدن بدون هیچ درگیری و یا اینکه متوجه باشند در دام لیبرالیسم افتادند.

دوران پس از سال‌های ۱۹۸۰ دورانی بود که سیاست‌های نئولیبرالی شتاب بیشتری گرفته و سرمایه‌ی مالی خود را در سراسر جهان سازماندهی نمود. تمامی این تغییرات زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و روزمره را دگرگون نموده است. از سویی حرص و طمع بی‌پایان سرمایه انحصاری برای سود بیشتر و از سوی دیگر فردگرایی توسعه یافته از سوی ایدئولوژی لیبرالیسم فاجعه‌ای تمام عیار برای بشریت بوده است. رویکرد استعماری جدید نئولیبرالیسم نه تنها نابودی مادی بلکه منجر به نابودی همه‌ی ارزش‌های معنوی همچون هویت، جنسیت، فرهنگ و طبیعتی که انسان را انسان کرده و اجتماعی بودن او را ضمانت می‌نماید، می‌شود. شکل استثمار دیگر طبقاتی، ملی، مذهبی و یا دهقانی نیست. با جهانی شدن سرمایه‌داری نقطه‌ی کانونی تضاد و درگیری طبیعتی که ویران گشته، زنانی که به کالا تبدیل شده‌اند، زبان و باورها، مردمان و فرهنگ‌هایی که انکار و نادیده گرفته شده‌اند، است. جنگی که نئولیبرالیسم به پا کرد و استراتژی‌های سیاسی، طبقاتی و اجتماعی‌ای که توسعه داد باعث شد جنبش‌های طبقاتی یا ملی که مسائل مربوط به جنسیت، محیط‌زیست، فرهنگ، اتنیک و باور را نادیده می‌گیرند یا با سیستم سازگار می‌شوند منحل شده یا دستخوش تغییر ساختاری شوند. مقاومت اجتماعی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ آغاز شد و به عنوان جنبش نسل ۶۸ در تاریخ نامگذاری شده به عنوان نقدی بر جنبش‌های پیش از خود ظهور کرد. جنبش ۱۹۶۰ موضعی رادیکال علیه سیستم اتخاذ کرد و زمینه را برای ظهور جنبش‌های ضدسیستم که در سده‌ی ۲۱ ادامه یافتند، فراهم نمود. مقاومت‌های محلی دیگر همچون گذشته از یکدیگر جدا نیستند. با تقویت پیوندهای جنبش‌های اجتماعی سطح تأثیرگذاری از محلی به جهانی و از جهانی به محلی افزایش یافت. حقوق زنان، حفاظت از محیط زیست، مخالفت با جنگ و انرژی هسته‌ای، فقر، تأکید بر حقوق بشر و حقوق فرهنگی از اساسی‌ترین مطالباتی بودند که در این روند ظهور کرده‌اند. شبکه‌های جهانی با استفاده از فرصت‌های عصر فناوری و اطلاعات در حال شکل‌گیری هستند. تا دهه‌ی ۱۹۸۰ صدها سازمان و جنبش‌های مدنی برای مبارزه با مسائل مهاجرت، نژادپرستی، زنان و محیط‌زیست تأسیس شدند. جنبش‌های این دوره همچنین زمینه را برای شکل‌گیری جنبش‌های ضدجهانی‌سازی آماده کردند.

بار دیگر در سال ۱۹۹۰ سیاست‌های نئولیبرال جهانی سرمایه‌داری شتاب گرفت و جنبش‌های اجتماعی جهانی،

جنبش‌های جایگزین و یا ضد سرمایه‌داری علیه ساختارهای اقتصادی بین‌المللی نوظهور (سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و غیره) ظهور کردند. هدف اصلی این جنبش‌ها این بوده که مسائل مربوط به فقر، نابرابری‌های اجتماعی، تخریب محیط‌زیست و مشکلات زنان را با جامعه در میان گذاشته و آگاهی و هشیاری را در این زمینه افزایش دهد. در سال ۱۹۸۸، ۷۵۰۰۰ فعال در برلین گرد هم آمدند تا به نشست صندوق بین‌المللی پول/ بانک جهانی اعتراض کنند. در سال ۱۹۹۹ زمانی که اجلاس سازمان تجارت جهانی در سیاتل برگزار شد، اعتراضاتی صورت گرفت و از برگزاری مذاکرات جلوگیری شد. اعتراضات علیه نشست جهانی اقتصاد در داووس سوئیس در سال ۲۰۰۰ به دنبال آن روی داد. همچنین در سال ۲۰۰۰ فعالانی که در واشنگتن گردهم آمده بودند، به جلسات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اعتراض کردند. جنبش‌های اجتماعی این دوره از سال ۲۰۰۱ در حال مقاومت در برابر اعتراض و ناکارآمد کردن سازمان‌های بین‌المللی سرمایه مالی بودند. مجمع اجتماعی جهانی که به عنوان جایگزینی برای مجمع اقتصادی جهانی توسعه یافت، مجمع‌های اجتماعی که به نام اروپا و مناطق و کشورهای مختلفی که پس از آن پدیدار و نامگذاری شدند، تجربیات مهمی بودند. از سوی دیگر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی که با رهبری سوسیالیسم در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا بسط داده شدند و همراه با فروپاشی رژیم سوسیالیسم کاراکتر جنبش‌های اجتماعی را نیز تغییر داد. در خاورمیانه نیز در برابر رژیم‌های کاملاً سرکوبگر تمامیت‌خواه و موناشریک دولت-ملت‌های تاسیس شده توسط کشورهای امپریالیستی جنبش‌هایی با محتوای فرهنگی، اجتماعی و مذهبی شکل گرفت. قیام خلق‌ها در سال ۲۰۱۱ در پاسخ به مسائل اجتماعی که در دوران مدرنیته‌ی سرمایه‌داری عمیق‌تر شده و از سوی دیگر سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی رژیم‌های دیکتاتوری منطقه نیز نقطه عطفی تاریخی در تاریخ جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌گردد. اعتراضاتی که در اواخر سال ۲۰۱۰ با خودسوزی جوان دستفروش تونس به نام محمد بوعزیزی در تونس آغاز شد، تأثیری دومینویی ایجاد کرد و به سایر کشورهای منطقه هم تسری یافت. جنبش‌های اجتماعی مشابهی در مصر، اسپانیا، یونان و آمریکا و برخی از کشورهای مختلف اروپا، آفریقا و خاور دور در سال‌های بعد این تاریخ و در نهایت در ترکیه (مقاومت گزی) و برزیل در سال ۲۰۱۳ شکل گرفت. این اعتراضات در حدود ۱۵۰۰ شهر در سراسر جهان برگزار شد. این جنبش‌ها به صورت جنبش‌های میدانی تعریف می‌شوند. به عنوان یک روش در پارک، میدانی و مکان‌های عمومی برگزار می‌شوند. این اعتراضات از سوی اقشار مختلف اجتماعی (دانشجویان، کارمندان دولت، روشنفکران، زنان، جوانان و کارگران) در چارچوب مطالبات اجتماعی بسیار متفاوت صورت می‌گیرد. اگرچه اغلب جنبش‌های میدانی با تأثیرپذیری از "بهار عربی" آغاز شدند لذا با گذشت زمان خواسته‌های متفاوت اقشار، جغرافیای مختلف و محتوای مطالبات متنوع گشته است.^{۱۰}

یکی دیگر از جنبه‌های منحصر بفرد جنبش‌های میدانی این بوده که صرفاً حضور در میدان اعتراض و سپس ترک آن نبوده است. فرم‌های زندگی جایگزین در پاسخ به سبک‌های زندگی، فرهنگ‌های سرکوب‌گرانه و فردگرایانه‌ی رژیم‌ها و سیاست‌های نئولیبرالی که با آن‌ها مخالف هستند، ارتقا یافت. انجمن، کمون و کلکتیوهای تصمیم‌گیری مختلفی در حوزه‌های غذا، پوشاک، دارو، هنر و فرهنگ تاسیس شده‌اند. کارگاه‌های بحث و گفتگو، کمیسیون‌های مربوطه برای حل مسائل و فعالیت‌هایی جهت برقراری همبستگی برگزار شد. به گفته‌ی آلن بدیو تمام فعالیت‌هایی که در میدان تحریر رخ داد (مبارزه، سنگربندی، اردوگاه، گفتگو، پختن غذا و مراقبت از مجروحان) کمونیسم جنبشی را تشکیل داد. این فعالیت‌ها که به عنوان جایگزینی برای دولت‌های لیبرال دموکرات، سنتی و یا اقتدارگرا ارائه می‌شوند، یک رویداد جهانی هستند که شیوه‌ی جدیدی

از سیاست، یک انقلاب واقعی را نوید می‌دهند."^{۱۱}

ضرورت تغییر و ریسک‌های احتمالی

بحث در مورد تمام جنبه‌های جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی گذشته که به طور خلاصه بدان اشاره کردیم، در این مقاله امکان‌پذیر نیست. با این حال بیان و مقایسه‌ی جنبه‌هایی که جنبش‌های پیش از قرن ۲۱ را از جنبش‌های ضدسیستمی معاصر متمایز می‌کند، برای درک پویایی‌های متفاوت، مهم خواهد بود. به همین دلیل نگاهی به جنبش‌هایی که بیانگر مبارزات اجتماعی توسعه‌یافته در تاریخ اخیر هستند، به ویژه جنبش‌های سوسیالیستی که علیه نظام سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند، موضوع بحث ما خواهد بود.

جنبش‌های اجتماعی که پس از قرن نوزدهم برجسته شدند، جنبش‌های طبقاتی‌ای بودند که بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی شکل گرفتند. در این جنبش‌ها شکاف اجتماعی شدید بوده و هدف اصلی سرنگونی و تصرف قدرت اقتصادی و سیاسی از طریق انقلاب بود. فرض بر این بود که تمامی مشکلات و تضادهای اجتماعی (زنان، محیط‌زیست، مذهب، فرهنگ و...) از طریق انقلاب چاره‌یابی خواهد شد. رهبران نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. شکل و ماهیت سازمان‌یافتگی سلسله‌مراتبی و توده‌ی مشارکت همگن است. اشکال مختلف اعتراض به شکل اعتصاب، تجمع و راهپیمایی پیش رفته است.

در جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی عصر ما، تضاد طبقاتی و ساختار اقتصادی به امری فرعی تبدیل شده است؛ و به طور کلی بر مبنای انتقاد از مارکسیسم شکل گرفته‌اند. این ایده که جامعه صرفاً از طبقات کارگر و بورژوا تشکیل نشده بلکه مسائل متنوع و متمایز هستند، مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین این جنبش‌ها اگرچه مخالف دولت هستند لذا ایده‌ی سرنگونی رادیکال و به دست گرفتن قدرت را ندارند. هدف آن‌ها ایجاد مناطق خودگردان و یک جامعه‌ی آزاد با از میان برداشتن مسائل ایجاد شده توسط سیستم موجود هستند. آن‌ها رهبرهای مسلط، تشکلهای سیاسی، ایدئولوژی و ساختارهای سلسله‌مراتبی را ترجیح نمی‌دهند و فاصله خود را حفظ می‌کنند. بیشتر بر اشکال منعطف‌تری از سازماندهی که مبتنی بر مشارکت اراده‌ی فرد و استقلال و هویت شخصی است، تأکید دارند. انتقال میان جنبش‌ها انعطاف‌پذیرتر است و دیده می‌شود که افراد همزمان در سازمان‌های دیگری نیز جای می‌گیرند. گرچه آن‌ها ساختارهای ناهمگنی هستند که حول منافع مشترکی گردهم می‌آیند، اما خواسته‌های آن‌ها ممکن است بر اساس شرایط سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی، اقتصادی، نژادی، ملی و جنسیتی و بر مبنای زمان و مکان متفاوت باشد. پیشرفت فناوری سیستم‌های تولید را تغییر داده و نیروی کار هم تنوع بیشتری کسب کرده است. کارگر کارخانه‌ای کلاسیک (عمدتاً مرد) جای خود را به یک طبقه مزدبگیر داده که با ساعات کاری منعطف‌تر کارگران زن و لشکری از افراد بیکار را ایجاد کرده است. علاوه بر این تغییراتی در اشکال سازماندهی و عمل نیز رخ داده است. رسانه‌های دیجیتال که از طریق اینترنت فعال شده‌اند جنبش‌های اجتماعی را قادر می‌سازد تا سریع‌تر سازماندهی گشته؛ در حالی که از دیگر سو با استفاده از رسانه‌های دیجیتال مشارکت توده‌های بیشتری در کنش و اعتراضات فراهم می‌کند. استراتژی اساسی تظاهرات در خیابان، میدان، شهرها و هر مکانی که موضوع اعتراض باشد، (ساختمان، محل کار، فضاهای عمومی، جاده‌ها و...) است. علاوه بر شعارها، روش‌هایی همچون رقص، موسیقی، تئاتر، تحصن، نافرمانی مدنی، کمپین‌های جمع‌آوری امضا، هشتگ و استفاده از ماسک در اعتراضات به کار گرفته می‌شود.

همانطور که در بالا بدان اشاره کردیم هر جامعه با تضاد و کشمکش‌های دوره‌ای که در آن به سر می‌برد،

11. Pelin Arslan, "21. Yüzyıl Başı Toplumsal Hareketlerini Tahlil Eden Yaklaşımların Karşılaştırmalı Analizi", Yüksek lisans tezi, İstanbul Üniversitesi, 53, 2019.

زندگی می‌کند و مسائل اجتماعی ناشی از این تضاد و کشمکش‌ها نقطه‌ی کانونی و پویایی مقاومت و جنبش‌ها را تشکیل می‌دهد. عصیان بردگان در یک دوره به عصیان دهقانی در دوره‌ای دیگر تبدیل شد. یک جغرافیا صحنه‌ی جنبش‌های کارگری و جغرافیای دیگر صحنه‌ی مقاومت ملی است. در یک سوی جهان جنبش‌های روشنگری علیه تعصب مسیحیت شکل گرفته و در سوی دیگر جنبش‌ها در مقابل با موج روبه رشد اسلام در قالب طریقت، تصوّف و باورداشت شکل می‌گیرد. در حالی که اساسی‌ترین نقاط مشترک جنبش‌های ضدسیستم در طول تاریخ آینده‌ی آزاد بر اساس برابری، کمونالیت و عدم وجود طبقه بوده؛ ایدئولوژی، باورداشت، مذهب، جنسیت، نژاد و تفاوت‌های فرهنگی نقاط تمایز بوده است. اختلاف‌نظرهایی که منجر به تضاد در جنبش‌های قرون گذشته گشته، به تدریج به مشارکت به صورت پلتفرم، اقدام، انجمن، کنگره، جنبش و ساختارهای کنفدرالی مشترک در حال توسعه است.

برای هر جنبشی رویای بر ساخت آینده متناسب با این مهم بوده که آیا از مطالبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای که پیشاهنگی آن را بر عهده دارد به عنوان توجیهی برای مبارزات خود به شیوه‌ای یکپارچه استفاده نموده یا خیر. پیشرفت و تغییر همواره از طریق نقد (مثبت و یا منفی) گذشته ارتقا می‌یابد. اگر سرمنشا ناسیونالیسم، تبعیض جنسی، دین‌گرایی و همه‌ی نابرابری‌ها اقتدارگرایی است، پس بایستی به درستی تعریف شود که چگونه، چه زمانی و از طریق چه کسانی شکل می‌گیرد؟ بدون تردید ارزیابی این موارد مهم است زیرا اگرچه جنبش‌های ضدسیستمی‌ای که در سده‌ی ۲۱ شکل گرفتند در انتقاد از جنبه‌های تقلیل‌گرایانه‌ی طبقاتی، رادیکال یا واپسگرایانه، جنسیتی، مارژینال، جزم‌اندیش و مدرنیستی جنبش‌های گذشته شکل گرفتند لذا باید بگوئیم آن‌ها نیز پتانسیل و خطر مواجهه با همان کاستی‌ها را در جهت عکس دارند. برای مثال همانطور که مارکسیسم، ایدئولوژی بنیادی جنبش‌های طبقاتی، سهم خود را از درک جهان‌شمول و مدرنیسم دریافت کرده، می‌توان تأثیرات پست‌مدرنیسم را در جنبش‌های ضدسیستم عصر ما نیز مشاهده نمود. با رویکردی بیش از حد نسبی‌گرایانه این واقعیت که هر کس و هر سازمانی دارای ایده‌ای است، طبقه را از سیاست، سیاست را از فرهنگ، فرد را از جامعه و زنان را از طبیعت جدا کرده و موجب پراکندگی ساختارهای سازمانی می‌شود. رویکرد فاصله‌گیری از ایدئولوژی‌ها و تشکلهای ساختاری خطر افتادن به دام لیبرالیسم را دارد، لیبرالیسمی که معتقد است ایدئولوژی‌ها به پایان خود نزدیک می‌شوند اگرچه در برخی از مناطق دیکتاتورهای سرنگون شده‌اند و تغییراتی در سطح محلی و جهانی ایجاد شده؛ اما این واقعیت که تغییرات و پیروزی‌های موجود پایدار و دائمی نیستند و نمی‌توان آن‌ها را به یک سیستم جایگزین مبدل نمود، یکی از اساسی‌ترین بن‌بست‌های جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی سده‌ی کنونی محسوب می‌شود. به عنوان مثال فروم‌های اجتماعی که در یک دوره‌ی زمانی تأثیرگذار بودند و توانستند بسیاری از اقشار اجتماعی را در خود جای دهند، توانایی تبدیل شدن به سیستم و یا جنبش را نداشتند. بدین معنا که در مواجهه با سرمایه‌داری که همانند یک اختاپوس جهان را فراگرفته و سعی در بلعیدن آن را دارد، روش‌های مبارزه‌ی جنبش‌ها، اشکال، دامنه‌ی سازماندهی آنها و پویایی‌هایی که بدان متوسل می‌شوند و تداوم آنها مهم است.

در نوشتار خود سعی کردم به پارامترهای تغییر جنبش‌های ضدسیستم از گذشته تا به امروز بپردازم. با این حال بی‌انصافی است که از جنبش آزادی‌گرددستان از نظر پویایی، مولفه‌ها، استدلال و مسائلی که بر آن‌ها تمرکز دارد و تنوع عمل آن و تغییر و تحولی که در طول پنجاه سال گذشته تجربه کرده، نامی برده نشود. زیرا هنوز از آن دسته تفکراتی که مانع درک، تحلیل و پذیرش این جنبش می‌شوند، گذر صورت نگرفته است. جنبش آزادی‌گرددستان با یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملی برگرفته از ایده‌های مارکسیستی آغاز نمود لذا هم در پاسخ به بازتولید سیستم موجود و هم کاستی و نارسایی‌های جنبش‌های اجتماعی گذشته خود را از نظر استراتژیک و تاکتیکی بازسازی نمود. پارادایم مبتنی بر دموکراسی، حفظ محیط‌زیست و آزادی زنان که از سوی

عبدالله اوجالان ارائه گشته جنبش آزادی کردستان را از یک جنبش صرفاً آزادی‌بخش ملی به یک جنبش ملت، طبقه، زنان، جوانان، محیط‌زیست و دموکراسی تبدیل کرد. اگر دقت نماییم سنتزی از "قدیم" و "جدید" است. روش و مسیرهای مبارزاتی انقلابی و تکاملی را به موازات یکدیگر به کار می‌گیرد. از سویی مکانیسم خودفاعی را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر در حال بازسازی جامعه از طریق روش‌های دموکراتیک و ایجاد سیستم‌های خودگردان دائمی (روژاوا) است. با توجه به حمایت و مشارکت در سطح اتزانسیونال این جنبش از یک جنبش محلی به یک جنبش جهانی تبدیل شده است. اساساً جنبش آزادی کردستان با الگوی مدرنیته‌ی دموکراتیک خود که جایگزینی برای مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است؛ جنبشی ضدسیستمی است که یوتوپیای ستمدیدگان را تجسم می‌بخشد و تأثیر خود را بر عصر کنونی برجسته کرده است.

دینامیسم مقاطع جنبش‌های ضدسیستمی

عبدالله اوجالان با بیان اینکه سرمنشأ تمامی تضادهای اجتماعی و تاریخی مسئله‌ی زنان است پیش‌بینی نموده که چه کسانی پویایی اساسی جنبش‌های ضدسیستمی عصر ما را تشکیل خواهند داد و به همین دلیل تأکید نموده که "سده‌ی ۲۱، سده‌ی زنان خواهد بود."^{۱۲}

لازم است بدانیم که زنان دارای یک فرهنگ مقاومت تاریخی ریشه‌دار هستند. هر چند اگر نتوانیم در این نوشتار پیشینه‌ی تاریخی و اجتماعی این فرهنگ مقاومت را به تفصیل ارائه دهیم. لذا هنگامی که درباره‌ی مشارکت و دیدگاه زنان و اثربخشی و رهبری آن‌ها در جنبش‌های اجتماعی سده‌ی کنونی بحث نماییم، بایست هر از گاهی به تجارب گذشته نظری بیافکنیم.

در طول تاریخ جنبش‌های ضدسیستم مسائل زنان را به طول ناقص، ناکافی و نادرست مورد توجه قرار داده‌اند. به همین دلیل مشارکت زنان در مبارزه و هم تبدیل این مبارزه به یک جنبش ضدسیستم فرایندی دشوار و طولانی را دربرداشت. زیرا چنین جنبش‌هایی حضور زنان در مبارزه را غیرضروری و یا مانعی در برابر خود و به عنوان نیروی ذخیره می‌پنداشتند. از سوی دیگر زنان مجبور بودند منافع طبقه، ملت، مذهب و ساختار اتنیکی که به آن تعلق داشت، حفظ کند. این سوال که این منافع تا چه حد بر مسئله‌ی زنان چه به صورت مثبت و یا منفی تأثیر می‌گذارد در درجه‌ی دوم قرار گرفت و گاهی حتی در اولویت‌بندی قرار نگرفت. بنابراین مسائل زنان که ناشی از زن بودنشان بود یا نادیده گرفته شد و یا به پس از انقلاب محول شد. به عنوان مثال در جنبش‌های مارکسیستی کلاسیک (طبقاتی و یا ملی) دینامیسم اصلی انقلاب، طبقه‌ی کارگر است. به همین دلیل بیان مسائل سوژه‌های دیگر و تمایل به سازماندهی بر مبنای آن رویکردی بود که گویا جنبش را چندپاره و یا تضعیف می‌کرد. گرچه وجود مسئله‌ی زنان پذیرفته شده لذا حل آن به بعد از انقلاب موکول می‌شود. اعتقاد بر این بود که مسئله‌ی زنان همراه با سایر مسائل اجتماعی با سوسیالیسم و کمونیسمی که بعداً توسعه خواهد یافت، چاره‌یابی خواهد شد.

در طول تاریخ حضور و تأثیرگذاری زنان در جنبش‌های اجتماعی چه از نظر سازمانی و چه فکری هم جنبش‌هایی که خود بخشی از آن هستند و هم سیستم‌هایی را که در مقابل آن قرار دارند را مجبور به تغییر و دگرگونی کرده است. پرسشگری زنان از تضادهای تاریخی-اجتماعی و پدیده‌ی قدرت در چارچوب رابطه‌ی میان زن-مرد، مرد-دولت و زن-جامعه در این تغییرات مورد بحث، تعیین کننده بوده است. اگرچه نقطه کانونی مبارزه‌ی آنها مسائل ساختاری اجتماعی بود لذا به مبارزات خود در برابر دیدگاه و رویکردهای جنسیت‌زده و اقتدار مردانه‌ی جنبش‌هایی که عضو آن بودند، ادامه دادند. بدین ترتیب بر بی‌تفاوتی، بی‌احساسی، تعصب

12. Abdullah Öcalan'ın avukatlarıyla yaptığı görüşme notlarından alınmıştır.

و رویکردهای آمرانه و تحکم‌آمیز جنبش‌ها نسبت به زنان غلبه شد. رویکردهای صرفاً تحلیلی، بروکراتیک، مرکزگرا، تقلیل‌گرایانه و جنسیتی که محصول دیدگاه مردسالارانه بود، با حضور و تلاش‌های نظری زنان به سوی بستری برابرتر و حساس‌تر نسبت به مسائل اجتماعی مختلف به ویژه زنان تغییر جهت داد. زنان نقش عمده‌ای در مطرح کردن تضادهای اصلی و تبعات ناشی از آن‌ها و تبدیل هر یک به دلیلی برای مبارزه ایفا نمودند. به ویژه در جنبش‌های ضدسیستمی سده‌های ۱۸ و ۱۹ زمانی که مشارکت زنان به سطح سیاسی‌تری ارتقا یافت، تغییرات صورت گرفته توسط زنان برجسته‌تر شد.

به عنوان مثال در تجربه‌ی کمون پاریس که جایگاه مهمی در تاریخ جنبش‌های اجتماعی دارد، زنان در خطوط مقدم برای دفاع از کمون جنگیدند. در این دوره زنان فعالیت‌های خود را سازماندهی کردند و حتی موفق شدند سندیکای زنان با عضویت ۱۸۰۰ زن تاسیس کنند.

زنان به همه‌ی جنبش‌های کارگری که در طول قرن نوزدهم شکل گرفته‌اند رنگ متفاوتی بخشیده و تاثیر آن‌ها در جنبش طبقاتی همانگونه در سال ۱۸۷۵ روی داد، تاثیر گذاشت. در همان دوره زنان در آمریکا آزادی خود را به آزادی سیاه‌پوستان پیوند دادند. در سال ۱۸۶۶ اعطای حقوق به سیاه‌پوستان در حالی که حق زنان به رسمیت شناخته نمی‌شود، به عنوان یک مسئله تلقی می‌گردد و برابری جنسیتی در بنیان "اتحادیه ملی" که در سال ۱۸۶۶ تاسیس شده، مورد دفاع قرار می‌گیرد. بعدها مبارزه برای آزادی زنان سیاه‌پوست در آمریکا آغاز شد و در دهه‌ی ۱۸۶۸ انجمن‌هایی برای مبارزه برای مالکیت، آموزش و برابری در حقوق سیاسی و حق رای تاسیس شد. زنان سیاه‌پوست تحت چتر فدراسیون عمومی باشگاه‌های زنان که در سال ۱۸۹۰ تاسیس شده بود، علیه کشتارهای فراقانونی و آزار جنسی زنان سیاه‌پوست مبارزه کردند و از سوی دیگر برای حضور سیاهان در عرصه‌ی اجتماعی نیز تلاش می‌کردند.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ از سوی زنان کارگر در پتروگراد آغاز شد؛ به عنوان بخشی از مبارزاتی که متأثر از سوسیالیسم در خاور دور و چین آغاز شده بود. زنان در سال ۱۹۱۲ برای برابری به پارلمان نانکینگ حمله کردند. این خواسته‌های مترقی زنان، مردان را نیز به حمایت از این مبارزه سوق داد. در انقلاب نیکاراگوئه که انقلابی زنانه محسوب می‌شود، زنان بسیار فعال و در سطح فرماندهی در جنگ شرکت داشتند. اگرچه مشارکت اولیه‌ی زنان نیکاراگوئه در مبارزه بر اساس مسائل طبقاتی و ملی بود، اما آن‌ها از طریق سازماندهی زنان و بر مبنای مسائل ملی و جنسیتی علیه ویژگی‌های واپس‌گرا و سنتی جامعه مبارزه کردند.

جنبش‌های مناطق دیگری همچون شیلی، آرژانتین، کوبا و مکزیک (زاپاتیست‌ها) سوسیالیستی بوده است. در انقلاب‌هایی که در این کشورها رخ داده به مسئله‌ی زنان به صورت استراتژیک پرداخته نشده و یا ناکافی بوده است. با این حال با تاسیس تشکلهایی همانند احزاب زنان (فیلیپین)، مادران مفقودشدگان (آرژانتین) و مادران صلح (شیلی)، زنان توانستند در حل مشکلات اجتماعی موثرتر و جسورتر باشند. فدراسیون زنان کوبا که در دهه‌ی ۱۹۶۰ تاسیس شد و با برقرار ارتباط با زنان از هر طبقه و قشری هم موجب ارتقای فرهنگ اجتماعی و ملی گشته و هم در پی چاره‌یابی مسائل مربوط به زنان بوده است.

همانطور که مشاهده می‌شود اساسی‌ترین کاستی جنبش‌های ضدسیستم که تا دهه‌ی ۱۹۶۰ شکل گرفتند، تمرکزشان بیشتر بر روی مسائل ملی و طبقاتی بوده و نسبت به مسئله‌ی جنسیت بسیار ضعیف بودند. انتقاد جنبش ۱۹۶۸ از جنبش‌های اجتماعی پیشین در این برهه معنا می‌یابد. اگرچه جنبش‌های زنان در بسیاری از مقاطع تاریخ (از جمله جنبش‌های فمینیستی موج اول و دوم) وجود داشته، اما پس از سال‌های ۱۹۶۸ سازمان‌های مستقل و خودویژه‌ی زنان افزایش یافت و جنبش‌هایی که زنان در آن مشارکت داشتند، از نظر دیدگاه‌هایشان در مورد زنان و رویکردشان به مسائل زنان تغییرات جدی‌ای را تجربه کردند.

لذا می‌توان این واقعیت را که زنان به تدریج در جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی آگاهانه‌تر، فعال‌تر و

گسترده‌تر شرکت کردند و آغاز به تشکیل سازمان‌های مستقل خود کرده‌اند را صرفاً بر اساس کاستی‌های رویکردهای جنبش‌های اجتماعی پیشین به مسائل زنان توضیح و تعریف نمی‌ایم. سیاست‌های نئولیبرالی جهانی‌سازی سرمایه‌داری مسئله زنان را به اساسی‌ترین تضاد تبدیل کرده است. زنان نسبت به سایر دینامیسم‌های اجتماعی بیشتر از سوی ایدئولوژی‌های مسلط مورد استعمار قرار گرفته است. شیوه‌های جدید تولید پس از سال‌های ۱۹۸۰ نیروی کار زنان را به بالاترین سطوح افزایش داد و آنان را بیش از پیش به سیستم وابسته نمود و مستعمره ساخت. پیامدهای سیاست‌های نژادپرستانه و ناسیونالیستی و درگیری و جنگ‌های میان خلق‌ها، باورداشت و فرهنگ‌ها بیش از همه زندگی زنان و کودکان را تحت تأثیر قرار داده است. فقر، گرسنگی و مهاجرت به اساسی‌ترین مسائل عصر ما و زنان تبدیل شده است. تحت لوای لیبرالیسم، علم و مذهب، ارزش‌های مادی و معنوی زنان به اسارت گرفته شده و کار و بدن آن‌ها برای فروش عرضه می‌شود. از سوی دیگر فردگرایی انسان‌ها را از معنویت و اخلاق محروم کرده و افراد را به ربات تبدیل کرده است. در واقع سرمایه‌داری جهانی در تلاش برای نابودی معیارهای اخلاقی و سیاسی جامعه است.

با جهانی شدن، جهان کوچک شده و مسائل بزرگ‌تر شده است. تضاد و تعارضاتی که از سوی سرمایه‌داری تعمیق یافته، به مبنایی برای ظهور جنبش‌هایی با محوریت ارائه‌ی رهیافت تبدیل شده است. به عبارتی جنبش‌های ضدسیستم عصر ما پیرامون مسائل ناشی از این تضاد و تعارضات شکل گرفته‌اند و بدین ترتیب مقاومت زنان را موثرتر و متنوع‌تر کرده است. دلیل این مقاومت را می‌توان ناشی از عمیق‌تر بودن مسئله زنان دانست. و زنان همچنان به دلیل زن بودن خود در معرض فشار و سرکوب بیشتری از سوی نظم مردسالاری و همچنین رویکردهای جنسیت‌زده‌ی جنبش‌هایی که در آن فعالیت می‌کنند، قرار دارند تا جایی که همچنان فاصله و تعصب آن‌ها نسبت به سازمان‌های خودویژه و مستقل زنان همچنان ادامه دارد. به عنوان مثال مباحث جنسیت‌محور و رویکردهای جنسیتی در سازماندهی انجمن‌ها، آزار و اذیت زنان شرکت کننده در جنبش‌های عمومی و غیره. این مثال‌های نشان‌دهنده‌ی این است که جنبش‌های ضدسیستم امروزی نمی‌توانند خود را به طور کامل از گفتمان و رفتارهای جنسیت‌گرایانه و نژادپرستانه خلاص کنند. هر چند زنان در برابر این رویکردها سکوت نکردند و با اقدامات و سازمان‌های جایگزین واکنش نشان دادند. از سویی تضاد جنسیتی توسط سرمایه‌داری تعمیق می‌یابد و از سوی دیگر میل و تلاش برای تداوم و انتقال آگاهی کسب شده در طول تاریخ، سازماندهی ایجاد شده و اراده‌مندی زنان آنان را به نیروی محرکه اساسی جنبش‌های ضدسیستمی قرن ۲۱ (جنبش‌های زیست‌محیطی، مهاجرت، فقر، ضدجنگ، ضدسلاح‌های هسته‌ای و غیره) تبدیل کرده است. زنان بر خلاف جنبش‌های ملی و طبقاتی در متمرکز نمودن جنبش‌های ضدسیستمی که در آن حضور دارند، برای حل مسائل زنان و ایجاد دیدگاهی زنانه موفق‌تر بوده‌اند. همانند سایر جنبش‌ها، جنبش‌های زنان نیز به ویژه پس از سال‌های ۱۹۹۰ دستخوش تغییرات ساختاری شده‌اند. جنبش‌های زنان که پیشتر از نظر طبقه، ملت، هویت و باورداشت تقلیل‌گرا بودند اکنون به جنبش‌هایی تبدیل شده‌اند که در آن‌ها تمرکز بر زنان است و همه‌ی مسائل اجتماعی در کانون توجه قرار می‌گیرند. این جنبش‌ها از طریق رسانه‌های دیجیتال، اعتصابات و اعتراضات همراه با رقص، موسیقی و پرفورمنس‌های هنری، برگزاری کنگره و کنفرانس هم نقش مهمی در آگاهی‌بخشی به جامعه ایفا می‌کنند و هم بر سیستم موجود فشار وارد می‌کنند.

زنانی که در ۱۷ اکتبر سال ۲۰۰۰ در بروکسل، پایتخت بلژیک برای برابری و آزادی و علیه فقر، جنگ و خشونت راهپیمایی کردند و مخالفت خود را با نهادهای مالی بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و سازمان همکاری و توسعه‌ی جهانی نشان دادند. پس از سال ۲۰۰۰ نیز فعالیت‌های زنان در انجمن‌های اجتماعی، راهپیمایی‌های جهانی زنان، کنگره و کنفرانس‌های زنان (آخرین مورد آن در برلین برگزار شد)، اقدامات زنان که در شیلی برای دانیلا کاراسکو هنرمند پانتومیم به قتل رسیده، آغاز

شد و در بسیاری از کشورها با رقص لاس تسیس و در نهایت جنبش "ژن ژیان آزادی" که در ایران و روژهلات کردستان روی داد و هنوز هم به اشکال متفاوت ادامه دارد، نه تنها محدود به سطح محلی نبوده بلکه در مقیاس جهانی نیز تاثیرگذار بوده است. موج خیزشی که با رهبری زنان پس از قتل ژینا امینی آغاز شد، به تدریج به یک مبارزه‌ی طبقاتی، فرهنگی و دمکراتیک تبدیل شد. در حالی که نقطه‌ی شروع این خیزش و فعالیت‌ها رویدادهای خاصی هستند، گاهی نیز اقداماتی با هدف سازماندهی جمعی، افزایش مقاومت و ایجاد برنامه‌های مبارزه است.

از دید من این سخن که مبارزه‌ای فراگیر علیه سرمایه‌داری جهانی در سطح محلی-جهانی و جنبش‌های ضدسیستمی نشأت گرفته از آنها از سوی زنان تحقق یافته چندان اغراق‌آمیز نخواهد بود. لذا دشوار است که بگوییم مبارزاتی که انجام می‌گیرد و اشکال سازمانی توانایی تبدیل شدن به یک جنبش را دارد یا خیر؟ با این حال توانایی زنان و جنبش‌های آنان در تبدیل فرصت‌ها به یک نتیجه‌ی مطلوب برای بر ساخت آینده‌ی بهتر امیدبخش است.

دیدگاهی جامعه‌شناختی بر جنبش‌های اجتماعی

زینب بیداغی

~~~~~

## از تردید در تحلیل علمی تا مهندسی اجتماعی: جامعه‌شناسی

ظهور جامعه‌شناسی به عنوان یک علم بر مبنای تلاش برای درک پویایی دگرگونی اجتماعی بود. در دوره‌ای که تصور می‌شد علم قادر به توضیح همه چیز و شرح یک به یک اسرار الهی است، ناگزیر علمی پدیدار می‌شد که قوانین هستی و دگرگونی جامعه را آشکار سازد. جنبش‌های انقلابی یا رفرمیستی که در عصر علم علیه سیستم مبارزه می‌کردند، بایستی مبتنی بر حقایق علمی می‌بودند نه بر اساس یک دین یا فلسفه. دورانی بود که در آن ایدئولوژی‌هایی که از قدرت علم حمایت و بر اساس آن تفسیر می‌کردند شانس بیشتری برای دستیابی به نتیجه داشتند.

هر چند افتخار عنوان پدر جامعه‌شناسی به آگوست کنت داده شده لذا آموزگار وی سن سیمون بیشتر شایسته این عنوان است. با این حال دیدگاه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه دلیل انتخاب کنت به جای سن سیمون نگرانی در مورد پیوند میان جامعه‌شناسی و سوسیالیسم است. سن سیمون یک سوسیالیست آرمان‌شهرگرا بود و تلاش نمود جامعه‌شناسی را اساس ایده‌های خود قرار دهد. سیمون نیاز به علوم اجتماعی را با این جملات بیان کرده است:

"آنچه انجام نشده بایستی انجام داده شود. روحیه‌ی مثبتی که الهام‌بخش نجوم و علوم شیمی-فیزیک بوده باید گسترش یابد تا انسان و جامعه را نیز دربرگرفته؛ و پایه و مبنای جدیدی برای سیستم یادگیری مرتبط با این هدف دوگانه ایجاد شود؛ و با دانش قبلی ما هماهنگ شود و وحدت جهانی ممکن گردد. بنابراین برای دستیابی به هدفی که فلسفه دنبال می‌کند ایجاد سیستمی با علوم موجود کافی نیست. لازم است آن را با ایجاد یک علم جدید، علم انسان و جامعه کامل کنیم."

لذا هدف علمی‌ای که کنت در پی آن بود به معنای بر ساخت جامعه‌ای برابرتر و آزادتر نبود. به گفته‌ی خودش پوزیتیویسم دانشی را ایجاد می‌کند که "جامعه را از هرج و مرج انقلاب و بروکراسی" نجات می‌دهد. این اندیشه که تمام انباشت تاریخی دانش و رویکردهای علمی گذشته را انکار می‌کند و به اراده و نیروی جامعه بی‌اعتماد است ممکن است از سوی سیستم موجب پذیرش بیشتر رویکرد پوزیتیویستی کنت شود مارکس که در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی انتقادی تأثیرگذار بود، تحلیل علمی را به یک هدف سیاسی انقلابی برای تغییر اجتماعی پیوند داد. این رویکرد بر ادغام اهداف برابری اجتماعی و آزادی در نقد نظام سرمایه‌داری و فرایند تحول اجتماعی تأکید داشت. به همین دلیل رویکرد ایدئولوژیک خود را سوسیالیسم علمی تعریف می‌کند. این باور وجود داشت که جنبه‌ی علمی سوسیالیسم آن را قادر می‌سازد تا به یک پروژه‌ی قابل تحقق تبدیل شود و جنبه‌ی اتوپیک آن را از میان بردارد. بنابراین او پیوند صحیح میان سوسیالیسم و علوم اجتماعی که سنتز تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد و فلسفه هستند، برقرار کرد، به نحوی که پیوندی میان گذشته، حال و آینده برقرار کند. با این حال ضعف رویکرد علمی او این است که نمی‌تواند از سنت کنت در مورد نحوه‌ی شکل‌گیری جامعه و نحوه‌ی پیشرفت تاریخ جدا شود. به همین دلیل با فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود پرسش‌گری در مورد اینکه علوم اجتماعی شکل گرفته بر پایه‌ی پوزیتیویسم تا چه حد جامعه و تغییرات اجتماع را با دقت مورد تحلیل قرار داده، بیشتر شد. با دو جنگ جهانی بزرگ مشخص شد که پوزیتیویسم مسائل اجتماعی را چاره‌یابی نمی‌کند بالعکس آن را تعمیق می‌بخشد.

گفته می‌شود که با مدرنیته و تنوع روابط اجتماعی-اقتصادی جوامع، علمی همانند جامعه‌شناسی را ضروری می‌کند. از این نظر در حالی که انسان‌شناسی، اتنولوژی و یا مطالعات فرهنگی علوم هستند که جوامع غیر مدرن را مطالعه می‌کنند، جوامع مدرن به موضوع جامعه‌شناسی تبدیل شدند. از آنجایی که همه‌ی جوامع اساساً با در نظر گرفتن جوامع مدرن به عنوان معیار ارزیابی می‌شوند، جنبش‌های انقلابی از پروژه‌های مدرنیته حمایت کرده و آگاهانه یا ناآگاهانه در این پروژه‌ها شرکت کردند. مدرنیته دولت-ملت را به عنوان توسعه‌یافته‌ترین شکل اجتماعی و سبک زندگی سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی را به عنوان معیارهای پیشرفت و توسعه‌ای که هر جامعه‌ای باید به آن دست یابد، تعیین کرد. نتیجه‌ی این رویکرد این است که استحالتهای جوامع قبیله‌ای، عشیره‌ای، مذهبی و فرهنگی در یک دولت-ملت پیشرفت تلقی می‌گردد. بنابراین ناسیونالیسم به دین جدید دولت-ملت تبدیل شد و راه را برای فاشیسم هموارتر نمود. نگرش به تاریخ صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از جنگ‌های طبقاتی و تعریف جامعه بر محور بورژوازی و طبقه‌ی کارگر ناکافی بود. در این چارچوب پیشرفت و مسیر سوسیالیسم در پرولتیزه شدن و گسترش تولید به سبک کارخانه‌ای دیده می‌شود. بدین گونه با جایگزینی روابط سرمایه‌دارانه به جای اقتصادهای اکولوژیک و جوامع خودکفا، شیوه‌ی زندگی اشتراکی (کمونال) جامعه آسیب دید. دیری نپایید که تبعات ویرانگر صنعتی شدن خود را نشان داد و بحران‌های زیست‌محیطی جبران‌ناپذیری به بهای پیشرفت به وجود آمد. نتایجی که می‌توان از این مباحث گرفت این است؛ آسیب‌پذیرترین نقطه‌ی سوسیالیسم علمی تعریف آن از مدرنیته بود و در همان نقطه بود که فروپاشید. پروژه‌های مدرنیزاسیون نیز متوجه نشدند که با تخریب ساختارهای تاریخی-اجتماعی که می‌توانند اساس، نیروی حیاتی و سلول بنیادی سوسیالیسم باشند، در حال از میان بردن بنیان‌های خود هستند. اشکال اجتماعی و نیروهای مقاومتی که سنت تمدن دموکراتیک در آنها تداوم می‌یابد، زمینه‌ساز و دینامیسم اجتماعی سوسیالیسم هستند. ساختارهای کلان، قبیله و عشایری که در برابر دولت مقاومت می‌کند؛ جریان‌های دینی، طریقت و مذهب‌هایی که متفاوت از رویکردهای مذهبی غالب هستند، جوامعی که از نظر اقتصادی خودکفا بوده و دارای مکانیسم‌های خوددفاعی هستند نمونه‌هایی از این موارد هستند. رویکرد و خط دموکراتیک و سوسیالیستی تنها در احزاب و سازمان‌های مدرن نمایندگی نمی‌شوند. این ضعف بزرگی بوده که به تشکلهای غیرسیستمی که هزاران سال در مفاهیم و اشکال مختلف وجود داشته‌اند، توجه نشده است. برای مثال در حالی که جنبش‌های سوسیالیستی چپ در مناطقی که علویان گرد در ترکیه و شمال کردستان زندگی می‌کنند و سازماندهی می‌شدند پیرها و حتی آیین‌های علوی را به عنوان ساختارهای ارتجاعی تعریف می‌کردند و علیه آنها تبلیغات منفی می‌کردند. ضمن تبلیغ مدرنیزاسیون، ساختارهای اخلاقی و سیاسی آن جامعه را که موجب حفظ آن جامعه می‌شود را خوار و تحقیر می‌کردند. با این حال سیستم اجتماعی علوی هزاران سال است که ساختار سیاسی و اخلاقی خود را خارج از نظم دولتی سازماندهی و حفظ کرده است. جامعه‌ای که پذیرای مدرنیته باشد، پذیرای تشکیل دولت نیز خواهد بود. تفاسیر اجتماعی مبتنی بر پوزیتیویسم راهنمای بدی برای جنبش‌های اجتماعی در مورد آنچه باید فروپاشیده شود و آنچه باید در مبارزه با قدرت و سرمایه حفظ شود، هستند و آن‌ها را به بن‌بست سوق می‌دهد.

در این مرحله به دلیل نادرستی تعیین روش شکل‌گیری و پویایی تحول جامعه، سازمان و اقدامات به پروژه‌های مهندسی اجتماعی تبدیل شد. در حالی که تلاش برای ایجاد سیستمی نوین، حقوقی و اخلاقی صورت می‌گرفت، بدون اینکه متوجه باشند بافت اساسی جامعه نیز آسیب دید. برای مثال استحالتهای قبایل، طوایف و جوامع فرهنگی با ساختارهای خودگردان به بهانه‌ی واپس‌گرا بودن مورد هدف قرار گرفتند، در دولت-ملت بیش از آنکه در خدمت آرمان‌های برابری، آزادی و جامعه‌ی دموکراتیک باشد در خدمت منافع فاشیسم دولت-ملت بود. حذف شیوه‌ی تولیدی اولیه، جوامع مبتنی بر اقتصاد مشارکتی و دولتی کردن همه چیز در خدمت منافع سرمایه‌داری بود. در سرمایه‌داری دولتی بیش از همه شاهد نابودی محیط زیست

هستیم. در نتیجه تعریف جامعه بر اساس طبقه و تجلیل از پرولتاریا منجر به اجرای سوسیالیسم فرعونی شد که در آن برابری در بردگی محقق می‌شود. رویه‌هایی که می‌توان آن را "سرمایه‌داری دولتی" نامید که در آن دولت به تدریج به جای تضعیف، تقویت می‌شود و جوامع اکولوژیک از بین می‌رفت. مقصر را تنها در کاستی‌های اجرایی، رویکردهای اقتدارطلبانه، توطئه و حملات جستجو کردن، همچنان بخشی از خطای جناح‌های سوسیالیست چپ‌گرای جزم‌اندیش امروزی است.<sup>۱</sup>

#### رویکردهای علوم اجتماعی در جنبش‌های ضدسیستمی

در این برهه چگونگی برخورد جنبش‌های ضدسیستم با واقعیت اجتماعی مسئله‌ای اساسی است که نیاز به توجه دارد. این موضوع همچنین به رویکرد علمی نیز مربوط است. دو مسئله در رابطه با پیوند میان جنبش‌های اجتماعی و علوم اجتماعی مطرح می‌شود. نخست اینکه جامعه‌شناختی با چه دقتی جنبش‌های اجتماعی را به عنوان یک موضوع یا شاخه بررسی و تعریف می‌کند و دوم اینکه اعضا، مبارزان و فعالان این جنبش‌ها بایستی چه نوع رویکرد جامعه‌شناختی در حین انجام نقش انقلابی خود داشته باشند. در مورد هر دو موضوع مسائلی وجود دارد. لذا چارچوب نوشتار حاضر بیشتر حول موضوع دوم خواهد بود.

جنبش‌های اجتماعی سازمان‌های ایدئولوژیک و عمل‌محوری هستند که پیشاهنگی رهبری تغییر اجتماعی را بر عهده دارند. علاوه بر مبارزه با نظم موجود، درک صحیحی از علوم اجتماعی که دانشی از واقعیت اجتماعی مورد نظر برای تغییر ارائه دهد، یکی از فاکتورهای موفقیت است. نتایج گفتمان، عمل و سازماندهی تنها در صورتی حاصل می‌شود که کادرها و فعالین جنبش‌های اجتماعی در این مرحله دارای شایستگی لازم باشند. عبدالله اوجالان این ضرورت را بدین‌گونه شرح می‌دهد: "انقلابی‌گری بدون علوم اجتماعی می‌تواند همدست خیانت و جنایت باشد." وی این ارزیابی را به عنوان خودانتقادی در سطوری برای حزبش مطرح کرده است. نقش گفتمان‌های انقلاب‌ها در قرن بیستم و استفاده از مدل‌های علمی/فیزیکی برای درک جامعه توسط جامعه‌شناسان و انقلابیون با نتیجه‌ای چون برخورد مهندسی‌گونه با جامعه که گاهی به آسیب‌های ساختارهای اجتماعی منجر شده است.

به عنوان مثال مارکس ضمن تعریف نقش اجتماعی دین، آن را به عنوان "یک پدیده اجتماعی مهم که بایستی مورد توجه قرار گیرد" تعریف نموده و در تئوری و عمل از این حکم که "دین افیون است" پیروی شد. این گفتمان تا به امروز نیز توجیه علمی مخالفت با دین جنبش‌های سوسیالیستی و مارکسیستی بوده است. رویکرد مدرنیسم مبتنی بر "سکولاریسم" در جایی که پیاده گشت نقش مشابهی را ایفا کرد و موجب واکنش‌های منفی شد و در نهایت منجر به تقویت سازمان و جنبش‌های مذهبی شد. اگر بتوان رویکردی را برای درک واقعیت اجتماعی ارائه نمود که جنبه‌های تاریخی، فرهنگی، پویایی اقتصادی و ساختار اخلاقی و باورداشت را مدنظر قرار دهد، می‌توان تفاسیر مذهبی‌ای را توسعه داد که پذیرش بیشتر اندیشه‌ی سوسیالیستی را در جامعه تضمین کند. هر چند امروزه در این چارچوب تلاش‌هایی می‌شود لذا کافی نیست. برخی از اقشاری که به فرهنگ مادی، فردگرایی و بی‌اخلاقی ایجاد شده از سوی سرمایه‌داری واکنش نشان دادند، به بنیان واپس‌گراانه‌ترین سازمان‌ها تبدیل شدند. در موارد بسیار و نمونه‌های مشابه جنبش‌های اجتماعی به دلیل عدم وجود تجهیزات کافی در این مورد به بن‌بست رسیده‌اند. آن‌ها شکست، ناامیدی و شوک‌های غیرمنتظره‌ای را تجربه کرده‌اند و همچنان تجربه خواهند کرد.

بنابراین لازم است که کادرها، هواداران و فعالان جنبش‌های اجتماعی دانش لازم برای داشتن دیدگاه

1. Devrim ve sosyal bilim ilişkisi ve sosyal bilimlerin çıkmazlarına dair farklı bağlamda bir tartışma için, Jineoloji Dergisinin 17. Sayısında yayınlanan "Kadın Devriminin Bilime İhtiyacı Var mı?" yazısına bakılabilir.

جامعه‌شناختی و یادگیری روش‌های درک واقعیت اجتماعی را کسب کنند. لذا این چه رویکرد جامعه‌شناختی خواهد بود و چه روش‌هایی ما را قادر می‌سازد تا واقعیت را از منظر اجتماعی درک کنیم؟ این سوالات مهم بوده و باید به آنها پاسخ داده شود.

رویکرد علمی مبتنی بر پوزیتیویسم غیرواقع‌بینانه‌ترین درک از واقعیت اجتماعی است. واقعیتی که پدیده نامیده می‌شود از طریق سلسله‌ای از رویدادهایی که نتایج آن از طریق آزمایش‌ها تکرار می‌شود، معنا می‌یابد. در این مرحله بخش بزرگی از واقعیتی که جایگاه واقعیت را می‌یابد، از طریق برداشت یا رویکرد ایدئولوژیک فرد یا گروهی که ارزیابی را انجام می‌دهد، شکل می‌گیرند. گفتمان بی‌طرفی علم پرده‌ای است که این واقعیت را می‌پوشاند. به عبارتی آنچه مطلوب دیده شدن است، دیده می‌شود و به عنوان یک واقعیت بدان نگریسته می‌شود. در این برهه مباحث مکتب فرانکفورت در مورد موضوع "عقل" که در عصر روشنگری شکل گرفته بود، پیشگامانه بود. این گفته‌ی هورکهایمر که "درک پوزیتیویستی از علم ذهن را به دستگاه بی‌جانی تبدیل کرده که واقعیت‌ها را ثبت می‌کند، بدون هیچ اظهارنظر یا مرجعیتی فراتر از آزمایش"<sup>۲</sup> خلاصه‌ای از رویکرد پوزیتیویستی به عقل است. زیر سوال بردن عقلی که واقعیت را درک می‌کند نشان داد که ادراک و واقعیت گاهی اوقات می‌توانند یکسان باشند و نشان داد که به جای کشف حقیقت، حقیقت مطابق با رویکرد ایدئولوژیک ساخته شده است. ما نمی‌توانیم جامعه را تنها از طریق واقعیت‌های عینی و احتمالی درک کنیم. اگرچه وقایع و واقعیت‌ها انکار نمی‌شوند، اما هنگامی که پیوستگی پیوندهای تاریخی گسسته شود، واقعیتی کاذب که از طریق تصورات ساخته و پرداخته شده، پدیدار می‌شود. در واقع تعاریفی که با دیدگاه‌های نژادپرستانه و جنسیت‌زده ارائه می‌شود این روزها بیشتر نمایان می‌شوند و مشاهده می‌شود بسیاری از مواردی که واقعیت نامیده می‌شود در واقع ساختارهای ایدئولوژیک هستند در این برهه فیلسوفان مکتب آنال انتقادات بسیار دقیقی را بر تعاریف زمان جامعه‌شناختی و رویکرد جامعه‌شناختی نمودن تاریخ و تاریخی نمودن جامعه‌شناختی مطرح کردند و لزوم آن را آشکار ساختند. زیرا پوزیتیویسم واقعیات را بدون مکان و زمان تعریف می‌کند. تبعیض جنسی که بیانگر سلطه‌ی مردان بر زنان و یا مردسالاری یک سیستم است، یک پدیده محسوب می‌شود. این را می‌توان از طریق بسیاری از رویدادهای تکرارپذیر اثبات کرد. لذا اگر نتوانیم چگونگی شکل‌گیری تبعیض جنسیتی و گسترش آن را بدانیم، قادر نخواهیم بود دلایل تسلط مردان بر زنان را تحلیل کرده و به چشم‌انداز تحول انقلابی رادیکال دست یابیم. بدون زمان و مکان جلوه دادن یک پدیده آن را به واقعیتی ازلی و ابدی نیز تبدیل می‌کند. بنابراین باید واقعیتی را که از ازل وجود داشته را تغییر داده و یا به نظم جدیدی اندیشید که آن را به طور ریشه‌ای از میان برد. اینجاست که وارد مبحث مهندسی اجتماعی می‌شویم. لذا مسئله فقط ایجاد یک نظم جدید و یا دنیای جدیدی نیست بلکه رسیدن به چشم‌اندازی از دگرگونی است که بتوان تشخیص داد که جهان چگونه به این وضعیت رسیده است؟

اگرچه این جهان و واقعیت اجتماعی در طول هزاران سال شکل گرفته، لذا شامل ارزش‌های بسیاری می‌شود که آفریده‌ی مشترک بشریت هستند. همانند این است که تمامی یک بافت را برداریم در حالی که بایست توده‌ی سرطانی را نیز جدا کنیم. در این حالت سرطان ریشه‌کن می‌شود اما عضو سرطانی نیز از میان خواهد رفت؛ یا باید یک عضو مصنوعی وارد بدن شود یا باید به زندگی با دستگاه‌ها ادامه دهیم. واقعیت اجتماعی با مقاومت شدید سنت در برابر گام‌هایی که مبتنی بر انکار ارزش‌های مادی و معنوی انباشته شده در طول هزاران سال است، واکنش نشان می‌دهد. این یکی از نقاطی است که ایدئولوژی و سیاست‌های

راست‌گرا و محافظه‌کار بیشترین عوام‌فریبی را در مورد آن نموده و بر جامعه تاثیر می‌گذارند. اهمیت یک دیدگاه علمی که بتواند میان مراکز قدرتی که در درون سنت با آن‌ها مبارزه می‌شود و ارگان‌هایی که وجود اجتماعی را ممکن می‌سازند و آن را حفظ می‌کنند، تمایز قائل شود، اینجا آشکار می‌شود. عبدالله اوجالان این واقعیت را چنین بیان می‌کند: "رویکرد جدید دموکراتیک-اکولوژیک با مقولات خشک و قاطعانه‌ی طبقه، ملت و دولت آغاز نمی‌شود. این رویکرد صرفاً به آینده امید ندارد و نمی‌تواند مبتنی بر باوری خشک به گذشته باشد. لازم است بدانیم که چگونه بر اساس اصل بزرگ «تاریخ و سنت هر چه باشد، حال و آینده همان است» فکر و عمل کنیم. هر چه تاریخ و سنت را صحیح‌تر بشناسید، با درونی کردن این تاریخ می‌توانید حال و آینده را بیشتر تغییر داده و دگرگون کنید. قانون تلاشی تغییر و انقلاب در بکارگیری این فرمول با حروف بزرگ نهفته است."

آنچه در مورد درونی کردن تاریخ و سنت و افزودن بر آن ذکر شده، ظرفیت دگرگون‌کننده‌ی انقلاب و انقلابی‌گری را نشان می‌دهد. دیدگاه جامعه‌شناختی کردن تاریخ این را فراهم می‌کند.

### تحلیل جامعه‌شناختی زمان و مکان در فهم واقعیت اجتماعی

عبدالله اوجالان که تعاریف زمان جامعه‌شناختی مکتب آنال را به عنوان مبنا تصحیح و تفسیر نموده در مورد جامعه‌شناسی عمومی، جامعه‌شناسی ساختاری، جامعه‌شناسی رویدادی و جامعه‌شناسی آزادی در درک واقعیت اجتماعی صحبت می‌کند.

پیش از بررسی این حوزه‌های جامعه‌شناختی بایستی درباره مسئله‌ی مهم دیگری در رویکرد جامعه‌شناختی صحبت نماییم. این مسئله در باب این سوال است که واحد اساسی تحقیق جامعه‌شناسی چه باشد؟ سوالی که هنگام تعیین واحد اساسی پرسیده شود این است که جامعه بدون چه وجود نخواهد داشت؟ فقدان تشکلهایی همانند طبقه و دولت، اجتماعی شدن را از میان می‌برد. اما همانطور که فقدان اخلاق و سیاست اجتماعی شدن را از میان می‌برد، مشاهده خواهد شد در فقدان این موارد چیزی به نام جامعه وجود نخواهد داشت. تحلیل طبقاتی مبتنی بر اقتصاد، تحلیل مذهبی مبتنی بر باورداشت یا تحلیل مبتنی بر دولت شکل‌گیری و تحولات جامعه را به طور کامل توضیح نمی‌دهند. ممکن است بتوانند برخی از ویژگی‌ها و واقعیت‌ها را توضیح دهند، اما تنها در صورتی معنادار هستند که واحد اساسی دارای ظرفیت بیان کل را داشته باشد. تعریف همه‌ی مناسبات جامعه بر اساس روابط مادی و اقتصادی به معنای نادیده‌انگاری روابط معنوی است. هنگامی که عبدالله اوجالان واحد جامعه‌شناختی خود را جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی بیان می‌کند در واقع اشاره به معیارهای برساننده‌ی جامعه می‌ماید. در اینجا بایستی اخلاق فراتر از تعاریف مذهبی یا رویکرد مردسالارانه در نظر گرفته شود. اخلاق به انتخاب رفتارهای خوب و بد اشاره دارد که جامعه بر سر آن‌ها توافق کرده است. با هزاران سال تجربه جامعه با تبدیل این قوانین به یک روش زندگی حتی اگر در جایی نوشته نشده باشد، انسجام خود را حفظ می‌کند. لذا با پیچیده‌تر شدن جامعه قوانین، مکمل اخلاق می‌گردد. لذا اخلاق همواره عامل تعیین‌کننده‌ای است. تعادل میان رویکردهای اخلاقی متفاوت توسط قانون تضمین می‌شود و آن‌ها مکمل یکدیگرند. سیاست ظرفیت، انتخاب، ترجیحات و سازمان‌هایی برای انجام فعالیت‌های اجتماعی به بهترین شکل ممکن است. در مدت زمانی طولانی در تاریخ سیاست بدون دولت بوده است. به عبارتی سیاست امور دولتی نیست. در واقع دولت با غصب سیاست یک ارگان حیاتی جامعه را ربوده و از آن برای کسب قدرت استفاده کرده است. به طور خلاصه مفاهیم اخلاق و سیاست فراتر از مفاهیم عمومی پذیرفته شده‌ی امروزی است. واحد اساسی، هسته‌ی تشکیل دهنده‌ی جامعه و همچنین ساختاری است که ضامن تداوم موجودیت آن است.

هنگام مشخص شدن واحد اساسی "جامعه‌شناسی فرهنگی بنیادین" برای درک شکل‌گیری فرایند اجتماعی

شدن، جامعه‌شناسی ساختاری برای درک ساختارهایی که تداوم اجتماعی شدن و دگرگونی آن‌ها را پدید می‌آورند، جامعه‌شناسی رویدادی برای درک تأثیرات رویدادهای کوتاه‌مدت و میان‌مدت بر توسعه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی آزادی که پتانسیل انقلاب را در لحظات کائوس ارزیابی می‌کند، تحولات به سود آزادی را امکان‌پذیر و درک واقعیات اجتماعی را ممکن می‌سازد. هیچ یک از رویکردهای جامعه‌شناختی مستقل نبوده و تنها در صورتی می‌توانند تفاسیر معناداری ارائه دهند که با یکدیگر در پیوند باشند.

"کهن‌ترین اشکال اجتماعی که جامعه‌پذیری را ممکن می‌سازد همانند کلان، قبیله، ساختارهای ذهنی، زبان و مناطق فرهنگی پایه موضوعات جامعه‌شناسی فرهنگی بنیادین را یا جامعه‌شناسی عمومی را تشکیل می‌دهند. در این صورت تغییرات و دگرگونی‌های اشکال ذهنیت، نهادهای خانواده و موجودیت‌های اتنیکی-قومی (به ویژه آنهایی که مبتنی بر سه فرهنگ بزرگ هستند و همچنین آن‌هایی که در تمام فرهنگ‌های دیگر گنجانده شده‌اند) می‌توانند موضوع جامعه‌شناسی عمومی باشند. مهم‌تر از آن "محیط‌های کائوس و زوال" که جامعه‌شناسی آزادی و ساختاری به عنوان اساس و پیامدهای خود با آن‌ها مواجه شدند، می‌توانند در محدوده‌ی جامعه‌شناسی عمومی مورد بررسی قرار گیرند."<sup>۳</sup>

اگر با مثالی که در آن قدرت، دولت و سلطه‌ی مردانه را به عنوان سرطان تعریف می‌کنیم، ادامه دهیم، جامعه‌شناسی فرهنگی عمومی جامعه‌شناسی‌ای است که سلول بنیادین را تعریف و یافته و آشکار می‌کند. می‌توان پاسخ این سؤالات را که آیا در طول دگرگونی ساختاری توسعه، تکثیر و رشد سرطانی وجود دارد یا خیر را یافت. می‌توان بافت سالم و بیمار را از هم تشخیص داد. این حوزه از جامعه‌شناسی نقش نوعی انبار سلول‌های بنیادین را ایفا می‌کند که در بند ناف یافت و ذخیره می‌شود. هنگامی که واحد اساسی خود را جامعه‌ی اخلاقی تعریف می‌کنیم، تحولات انقلاب را می‌توان به عنوان دگرگونی‌هایی که جامعه‌ی سیاسی-اخلاقی یعنی شیوه وجودی جامعه را تقویت می‌کنند، تشخیص داد در حالی که ضدانقلاب‌ها را می‌توان به عنوان ساختارهایی که آن را نابود می‌کنند، تشخیص داد. در این مرحله می‌توانیم از تأثیر یک رویداد یا تحول بر جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی بدانیم که آیا دارای ماهیتی انقلابی‌ست یا ضدانقلابی؟

به عنوان مثال از طریق تحقیقاتی که نقش هویت زنانه را در شکل‌گیری جامعه آشکار می‌کند، فرصت ارزیابی این را خواهیم یافت که ایدئولوژی جنسیت‌گرایی کجا، چگونه و با چه روش‌هایی زنان را به ابژه تبدیل کرده است. در نتیجه‌ی تحقیقات اتیمولوژیک داستان منشأ یک کلمه اساساً این امکان را به ما می‌دهد که معانی ایجاد شده در طول هزاران سال و تحولات آن را ردیابی کنیم. می‌توان این دوره را از داستان‌های اساطیری و مذهبی که از طریق نمادها، آیین‌ها، پیکرک‌ها و سنت شفاهی به امروز منتقل شده‌اند را پیگیری نماییم. همچنین می‌توانیم معانی و مفاهیم نسبت داده شده به هویت زنان و ایزدبانویی را در این چارچوب در نظر بگیریم. از این نظر ایزدبانویی فراتر از اینکه یک سیمای اعتقادی باشد، نماد هویت زنانه‌ای است که جامعه پیرامون آن شکل گرفته است. آثار ایزدبانوانی که در فرهنگ‌های متفاوت با نمادهای مشابه بیان شده‌اند، به ما این امکان را می‌دهد که نحوه‌ی انتقال فرهنگ را نیز درک نماییم. این واقعیت که انقلاب نوسنگی که در آن جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی به اوج خود رسیده، انقلابی زنانه بود پیوند میان اجتماعی بودن و هویت زنان را روشن می‌کند؛ ایزدبانو-مادر شکل اعتقادی آن است و با مطالعه‌ی آن خواهیم توانست مدل اقتصادی، سیاسی، سبک زندگی جمعی و پیوند با طبیعت آن دوره تحلیل‌های جامعه‌شناختی انجام دهیم. سالم‌ترین حالت جامعه‌ی سیاسی-اخلاقی، دوره انقلاب کشاورزی نوسنگی یعنی نخستین انقلاب زنانه است. این تجسم آزادی زنان بر اساس آزادی اجتماعی است.

3. Abdullah Öcalan, Demokratik Uygarlık Çözümü, Uygarlık, Cilt 1, İstanbul: Amara Yayınları, 2015.

جامعه‌شناسی ساختاری، شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که به بررسی ساختار و نهادهایی که در جامعه عمل می‌کنند، کارکرد و دگرگونی‌های آن‌ها می‌پردازد. این ساختارها در مواقع بحرانی کارکردهای خود را از دست می‌دهند و دستخوش تغییر می‌شوند. در پژوهش‌های جامعه‌شناسی ساختاری تمرکز صرف بر رابطه‌ی میان نهاد، ساختار و کارکرد مانع از تحلیل صحیح می‌گردد. لازم است ساختار و کارکرد و همچنین اهمیت آن‌ها از نظر زندگی اجتماعی در مرکز مطالعات قرار گیرد. در تحلیل ساختارهایی همانند اقتصاد، مدیریت، عدالت، باورداشت، هنر و سیاست این ساختارها اغلب به تمدن دولتی نسبت داده می‌شوند. تحقیقات تاریخی نشان داده که بیشتر این ساختارها در دوره‌ی تل‌خلف که به عنوان اوج دوره‌ی نوسنگی تعریف می‌شود، شکل گرفته‌اند. تمدن دولتی آن‌ها را دگرگون و ذوب کرده است. تحلیل این گذارها از نظر حوزه‌ی مطالعاتی جامعه‌شناختی ساختاری مهم است. معنا و کارکرد ساختارهایی که در زندگی اجتماعی توسط انقلاب‌ها و ضدانقلاب‌ها دگرگون شده‌اند، موضوع مطالعه‌ی این حوزه از جامعه‌شناختی است.

«دوره‌های بحران‌های ساختاری، فرایندی را با خود به همراه دارند که در آن پیشرفت‌های انقلابی، ضدانقلابی، دموکراتیک-لیبرال و کودتاهای فاشیستی-توتالیتار می‌توانند در کنار هم رخ دهند. کسانی که شایسته‌ترین روش و نظام‌های علمی را توسعه می‌دهند و از آنها به عنوان مبنایی برای فعالیت‌های خود استفاده می‌کنند در برساخت نظام اجتماعی جدید خوش‌شانس‌ترین خواهند بود.»<sup>۴</sup>

در نتیجه درک علل و پیامدهای بحران‌های ساختار و نهادها، دگرگونی مورد نیاز و یا نیاز به تشکیل نهاد و ساختار نهاد دیگری نیز تعریف می‌شود. از جمله مسائلی که جنبش‌های اجتماعی توانایی پاسخ‌دهی مناسب به آن را نداشته‌اند، عدم تعریف جایگزین نهاد و ساختارهایی است که آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهند، مسئله‌ای که نیاز به توجه دارد. در حالی گفتمان‌های مخالفت، ضدیت و حذف قوی هستند تعریف آنچه قرار است ایجاد شود، چندان قوی نیست. نقاط ضعف برساخت سیستمی مختص به خود برای جنبش‌های اجتماعی شامل این واقعیت است که آنچه ساخته می‌شود در حاشیه باقی می‌ماند و در کل جامعه پذیرفته و اجرایی نمی‌شود. ایجاد یک سیستم جایگزین با دگرگون کردن ساختار، فروپاشی یا ایجاد ساختارهای جدید محقق می‌شود بدون اینکه آن را به پس از تغییر حکومت، نابودی دولت سرمایه‌داری و یا بعد از انقلاب به تعویق بیندازد.

موضوعات جامعه‌شناسی رویدادی و یا پوزیتیو رویدادهایی هستند که در میان‌مدت و کوتاه‌مدت توسعه می‌یابند. تحلیل رویدادهایی که تحولات اجتماعی را آغاز، تسریع یا کند می‌کنند، موضوعات این حوزه از جامعه‌شناسی را تعیین می‌کند. رویدادهایی که به عنوان نقطه‌ی گسست اساسی یا نقطه شروع رخ می‌دهند، البته با پیشینه‌ی تاریخی، انباشت و عاملیت نیروهای دگرگونی اجتماعی یا نیروهای ضدانقلاب توسعه می‌یابند. اما در نهایت جنبش‌های اجتماعی بر دگرگونی تأثیر می‌گذارند. از آنجایی که اثبات‌گرایی این تحولات را با عاری کردن آن‌ها از پیشینه‌ی تاریخی، پتاسیل آن‌ها برای دگرگونی و ابعادی که بازسازی را ممکن می‌سازد، بررسی می‌کند، ارزیابی آن سطحی است. هنگامی که بر یک لحظه، روز، دوره، رویداد و یا شخص تمرکز کرده و واقعیت آشکارکننده‌ی آن به اندازه‌ی کافی بررسی نشود، ارتباطات، مناسبات یا پیش‌بینی‌های آینده میان رویدادها آشکار نمی‌شود. انعکاس رویدادها به صورت جزایر پراکنده صورت می‌گیرد.

چگونگی برخورد با رویدادهای دوران کائوس از منظر جنبش‌های اجتماعی موضوعی است که نیاز به مطالعه‌ی جدی دارد. به ویژه در دوران کائوتیک رویدادها وزن و اهمیت تعیین‌کننده‌ای می‌یابند. ادغام جامعه‌شناسی با جامعه‌شناسی اثباتی که روایتی رویدادمحور است، در کنار فرهنگ پایه و جامعه‌شناسی

4. Abdullah Öcalan, Demokratik Uygarlık Çözümü, Uygarlık, Cilt 1, İstanbul: Amara Yayınları, 2015.

ساختاری رویکردی مکمل خواهد بود. برای مثال چنین تحلیل‌هایی می‌توانند نشان دهند که آیا یک بحران سیاسی یا اقتصادی مربوط به سیستم است یا طبقات حاکم در آن زمان.<sup>۵</sup> مبارزات زنان علیه خشونت، آزار و اذیت و تجاوز جنسی نشان داده که این وقایع رویدادهای استثنا یا عمل مردان قاتل دارای اختلال روانی نیستند. مفهوم زن‌گشی قدرت این گفتمان را که خشونت علیه زنان و زن‌گشی سیاسی هستند، نشان داده و ارتباط سیستماتیک بین این رویدادها را آشکار کرده است. در حالی که بحران سیستماتیک در روابط زن و مرد از طریق رویدادهای دائماً جدید خود را نشان می‌دهد، ساختارهای اجتماعی سنتی و نهادهای دولتی در تلاش برای حفظ این نظم هستند. رویکردهای لیبرال و نئولیبرال با ارائه گفتمان‌ها و جایگزین‌هایی که از تحولات مبتنی بر آزادی و برابری جلوگیری می‌کند، مانع از درک جامع واقعیت می‌شوند. فرناند برودل رویکرد پوزیتیویستی را که در آن رویدادها نقش ذرات غبار را به خود می‌گیرند و مانع از دیدن حقیقت می‌شوند را به شرح زیر بیان می‌کند: "آن‌ها تمام یک اقیانوس پهناور نیستند؛ آن‌ها صرفاً سنگریزه‌های کوچکی در یک موزاییک هستند. آن‌ها یک زندگی پر جنب‌وجوش و جامع نیستند، آن‌ها زندگی حاکمان و ثروتمندان هستند. بنابراین به جای تاریخ قدرتمند و گندی که مورد توجه ماست، در میان غبار رویدادهای فاقد ارزش مشترک رها شده‌اند. با این حال بسیاری از این مطالعات در انتظار بازنگری، ارتقا به مقیاسی جامع برای خیزش است."<sup>۶</sup>

با تحلیل رویدادهایی که جامعه را به دلیل تأثیرات شکل کنونی قدرت در حالت شوک مداوم نگه می‌دارد، جنبش‌های اجتماعی باید هنگام تعیین اقدامات، نگرش، سازمان و گفتمان‌های علیه خود دیدگاه عمیق‌تری داشته باشد.

#### پیشبرد جامعه‌شناسی آزادی برای تغییرات اجتماعی

جامعه‌شناسی آزادی که نام یکی از آثار عبدالله اوجالان است، تمرکز ویژه‌ای بر این موضوعات داشته و رویکرد جامعه‌شناختی‌ای است که بر مبنای آن گزینه‌ی آزادی در لحظه و در کائوس و بحران غالب باشد. در واقع لحظات انقلابی را بیان می‌کند. به رویکرد علمی‌ای اشاره دارد که شرایط را برای تغییر اجتماعی و انقلاب فراهم می‌کند و یا ایده‌ی آزادی را در شرایط موجود غالب می‌سازد. در اینجا مفهوم لحظه باید از نظر سرعت و تأثیر تحول مورد بررسی قرار گیرد. یک لحظه زمان بسیار طولانی نیست زیرا کائوس طولانی‌مدت به زوال، فساد و یا ضدانقلاب منجر می‌شود. این رویکرد جامعه‌شناختی لحظات کائوتیک دگرگونی اجتماعی را تشخیص می‌دهد و تعیین می‌کند چه باید کرد؟ عبدالله اوجالان برای تعریف این جامعه‌شناسی از "جامعه‌شناسی آزادی"، جامعه‌شناسی آفرینش و جامعه‌شناسی ذهنیت استفاده نموده است.

"به اعتقاد ما جامعه‌شناسی آزادی، شاخه‌ای بسیار ضروری است. بررسی اندیشه و اراده‌ی آزادی باید در صدر موضوعات قرار گیرد. علاوه بر این، از آنجا که تحول در لحظه، خلق تحولی با جنبه‌ی آزادی است، این "لحظه‌ی کوانتومی" و "دوره‌ی میانی کائوس" که می‌توانیم نوعی جامعه‌شناسی آفرینش نیز بنامیم؛ به طور خلاصه بیشترین حوزه اجتماعی را پوشش می‌دهد و به آن مربوط می‌شود. بنابراین جامعه‌شناسی آزادی یکی از توسعه‌یافته‌ترین مباحث جامعه‌شناسی است."<sup>۷</sup>

فرایندهایی که کائوس و یا بحران نامیده می‌شوند، آستانه‌هایی هستند که در آن‌ها تغییرات بزرگ و گام‌های کوچک در مدت زمان کوتاهی به نتایج بزرگی منتهی می‌شود. به همین دلیل زمان‌هایی هستند که هم

5. Abdullah Öcalan, Demokratik Uygurlik Çözümü, Uygurlik, Cilt 1, İstanbul: Amara Yayınları, 2015.

6. Fernand Braudel, Tarih Üzerine Yazılar, Ankara: İmge Kitapevi, 1, 1992.

7. Abdullah Öcalan, Demokratik Uygurlik Çözümü, Uygurlik, Cilt 1, İstanbul: Amara Yayınları, 2015.

ابتکارات ضدانقلابی و هم انقلابی شانس بالایی برای دستیابی به نتیجه را دارا هستند. چه یک رویداد باشد و چه مجموعه‌ای از بحران‌های گسترده در طول زمان؛ در این دوره‌هایی که ساختارهای گذشته نمی‌توانند پایدار بمانند و ساختارهای جدید هنوز شکل نگرفته‌اند، پیشینه‌ی تاریخی رویدادها، اینکه کدام ساختارهای اجتماعی باید حفظ شوند و کدام فروپاشیده شود و یا کدام دگرگون گردند، مسائلی هستند که جنبش‌های اجتماعی باید در مورد آنها شفاف باشند. در حالی که این شفافیت حاصل می‌شود، آغاز و پایان دادن به تحول انقلاب و محدود دانستن آن به خود، یکی از دلایل حاشیه‌ای ماندن و محدود کردن جنبش است.

در این مرحله خطایی که در جنبش‌های اجتماعی پدیدار می‌شود این است که آن‌ها مبتنی بر سنت جستجو و مبارزه برای آزادی نیستند. جامعه‌شناسی آزادی مبتنی بر سنت مقاومت است که ما آن را سنت تمدن دموکراتیک نیز تعریف می‌کنیم. همانگونه که یک تمدن دولتی مبتنی بر سلطه‌ی مردانه‌ی دولتی و قدرت‌محور وجود دارد، یک سنت آزادی نیز وجود دارد که دائماً در حال مقاومت است و ریشه در سنت مبارزات زنان، خیزش بردگان، کمون‌های آزادی‌خواه، فیلسوفان، هنرمندان و روشنفکران انقلابی، جنبش‌های کارگری-دهقانی و انقلاب جوانان دارد. در کنار رویکرد تاریخی‌ای که خود را تداوم این سنت و جستجوی آزادی می‌داند لازم است آزادی را به عنوان یک فعالیت بر ساخت نیز در نظر بگیریم. در این راستا بایستی تعریف آزادی را روشن نمود. آزادی آرمان‌شهری نیست که هرگز نتوان به آن دست یافت. آزادی تنها با رهایی از شر ستمگر، فرار از آن و یا نابودی آن به دست نمی‌آید. آزادی بیان اراده، عمل انتخاب و ساختن است. رویکردی است که با پس زدن قدرتی که پیوسته از طریق انتخابات در هر حوزه‌ی اعمال، نهاده و از آن دفاع می‌شود، برای خود فضایی ایجاد می‌کند. عصیان، عدم تسلیمیت، رد نمودن و کنش‌مندی همه جنبه‌هایی از این موضوع هستند. زیستن و مبارزه بر مبنای ضرورت‌های انتخابی که کرده، جنبه‌ی دیگر آن است. لذا همواره کاستی اصلی ایجاد یک سیستم جایگزین است. حتی شاید کلمه‌ی جایگزین هم مناسب نباشد. زیرا کلمه‌ی انقلاب (Revolution) نیز دارای ریشه‌ای لاتینی است که اساساً به معنای دگرگون کردن و تغییر است. کلمه‌ی انقلاب به تلاش برای کسب حقوق و آزادی‌هایی اشاره دارد که هنوز از سوی استبداد و استعمارگری غصب نشده است. حالت نخست را می‌توانیم حالت جامعه‌ی پیش از قدرت‌گرایی بنامیم که هنوز معیارهای اخلاقی و سیاسی آن نابود نشده است. به عبارتی در حال روزآمد نمودن جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است که شکل اساسی هستی اجتماعی است. در واقع یک بافت زنده وجود دارد که حتی با وجود مرگ به حیات خود ادامه می‌دهد و ضربات مهلکی را از سوی اقتدار متحمل شده است. جنبش‌های اجتماعی بایست با آگاهی از این موضوع بافت‌های قدرت را از میان ببرند. آتاکان ماهیر در درس گفتارهای جامعه‌شناسی آزادی خود چنین می‌گوید: "هر اقدامی که انجام می‌دهیم بایستی خصلت عدالت، برابری و آزادی جامعه را تغییر دهد. جامعه‌شناسی آزادی نه تنها اجتماعی نمودن آزادی است بلکه شکل‌گیری ذهنیت و اراده آن نیز محسوب می‌شود. از آنجایی که ما نیز در این شکل‌گیری هستیم معیارهای ما برای شکل‌گیری ذهنیت و اراده چه خواهد بود؟ چه چیز را ایجاد خواهیم کرد؟ برای شناخت این موارد جامعه‌شناسی آزادی نباید هرگز از نظر دور بماند... هنگام استفاده از مفاهیمی همچون بر ساخت یک جامعه لازم است آن‌ها را به طور مشروط به کار ببریم. زیرا اگر با حساسیت مورد استفاده قرار نگیرد، راه بر خطا گشوده خواهد شد."<sup>۸</sup>

در نتیجه جنبش‌های اجتماعی می‌توانند با رویکردهای جامعه‌شناختی‌ای که توانسته‌اند از پوزیتیویسم تمایز یابند، به نتایج انقلابی موفقیت‌آمیزی علیه نظام دست یابند. جامعه‌شناسی آزادی ما را قادر می‌سازد تا این دانش و روش‌ها را توسعه دهیم. انقلابیون نمی‌توانند تحلیل‌های جامعه‌شناختی را تنها در محافل آکادمیک،

دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمی تحت کنترل دولت و سرمایه بیابند. نگاه انتقادی به این مطالعات مهم است. لذا آنچه ضروری است این است که علم در فضاهای آزاد و آکادمی‌ها تولید شود و کسانی که ادعای رهبری تحولات اجتماعی را دارند، با این تجهیزات کار کنند. اگر زن‌گوشی را به عنوان یک نمونه‌ی عینی در نظر بگیریم، مسلماً پیگیری حوادث روزانه‌ای که در آن زنان به قتل می‌رسند و مبارزه برای محاکمه‌ی قاتلان و اعمال شدیدترین مجازات‌ها مهم است. با این حال جنبش‌هایی که دائماً بر چنین رویدادهایی تمرکز می‌کنند و دستور کار و اقداماتشان مبتنی بر هدف قرار دادن رویدادها و عاملان منفرد است، به نتایج انقلابی دست نخواهد یافت. چرخه‌ای که زنان را در دایره‌ی نابودی نگاه داشته و پیوسته در حال کار است، همچنان به انجام این وقایع ادامه خواهد داد. پرداختن به صرفاً نتایج سیستمی که مدام قربانی و قاتل تولید می‌کند، چقدر ثمربخش خواهد بود؟ خانواده، دولت و فرهنگ مسلط مردانه با قرار دادن دائمی زنان در این موقعیت، موجودیت خود را حفظ کرده و بر مبنای اتحاد با یکدیگر عمل می‌کنند. سکسوالیته، تولیدمثل، اقتصاد و قانون همگی بر این اساس تنظیم می‌شوند. بنابراین بایستی مکانیسم‌های حفظ و خودفاعی در برابر چنین شرایطی ایجاد نمود. لذا کافی نخواهد بود. بُعد دیگر آموزش زنان، سازماندهی آنها و ارتقای توانایی‌شان در دفاع از خود در هر جنبه‌ای از زندگی است. دموکراتیزه کردن خانواده، تحول مردان و ایجاد خودگردانی‌های غیردولتی، دفاع از خود و اقتصاد خودکفا بُعد دیگری را تشکیل می‌دهند. فعالیت آکادمیک یک جنبش اجتماعی که ادعای مبارزه برای آزادی زنان را دارد، بایستی به تحقیق و ارتقای چگونگی انجام این فعالیت‌ها اختصاص یابد. رویکردی که میان فعالیت فکری دانشگاهی و کنش-سازماندهی ارتباط برقرار می‌کند و این دو را به ساخت سیستم تبدیل می‌کند، از طریق جامعه‌شناسی آزادی به عنوان مبنا در نظر گرفته می‌شود. این مثال را می‌توان به بسیاری از موضوعات دیگر تعمیم داد. هنگامی که یک رویکرد اجتماعی ایجاد گردد که ایده، عمل و سازماندهی آزادی را در تمام مسائل اجتماعی از مشکلات ملی گرفته تا اقتصادی توسعه دهد، امکان یافتن راهی برای خروج از کائوس به سود آزادی آشکار می‌شود.

## جنبش و انقلاب چگونه «انقلاب» خواهیم کرد؟

عزیزه اصلان<sup>۱</sup>

وقتی به ادبیاتی که مبارزات اجتماعی هویت‌محور را تحت عنوان "جنبش‌های اجتماعی" امروز بررسی می‌کند، نگاهی بیافکنیم خواهیم دید که مفهوم و ایده‌ی انقلاب تقریباً ناپدید شده است. در حالی که اهداف مبارزه پیرامون مسائل تغییر، تحول و رفم در نظم قانون اساسی و حقوق شهروندی مورد بحث قرار می‌گیرد، منازعات اتنیکی در قالب مطالبه‌ی "به رسمیت شناخته شدن" از طریق فدرالی شدن دولت-ملت گنجانده می‌شود. انقلاب یا در خاطرات ما و در دستور کار سیاسی به عنوان یک مفهوم منسوخ باقی مانده و یا به عنوان مفهومی که چیزی بیش از انباشت ناامیدی چپ‌ها را نشان می‌دهد. حتی اگر فکر کنیم که جهان تغییر کرده و پروژه‌ی انقلابی سده‌ی گذشته فرو ریخته، این به معنای فروپاشی ایده/آرمان انقلاب نیست. در سطور بعدی این مقاله بحث در مورد امکان بازاندیشی انقلاب را آغاز می‌کنم. در این نوشتار به جای بحث نظری، ایدئولوژیک یا مفهومی از اشکال سازمانی جنبش‌های زاپاتستی و گردها که امروزه انقلاب را سازماندهی می‌کنند و نحوه‌ی سازماندهی انقلاب به عنوان یک سیاست آزادی اجتماعی از سوی آنان را الهام خواهیم گرفت.

### اندیشیدن به انقلاب

هنگامی که از منظر مفاهیم سنتی چپ به انقلاب بیان‌دیشیم به دست گرفتن قدرت، نقش حزب سیاسی، نقش کادرهای پیشاهنگ و جایگاه مرکزی پرولتاریا به ذهن خطور می‌کند. در قرن بیستم انقلاب تحت سوسیالیسم علمی که توسط انگلس (۱۸۴۴) ایجاد شد، به عنوان یک پروژه‌ی عقلانی و عملی شکل گرفت. در این پروژه نقش دستگاه دولتی که به صورت دیکتاتوری پرولتاریا شکل گرفته بود، محوری بود. از دید انگلس جامعه‌ای مبتنی بر تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیر برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به دولت نیاز دارد؛ او با انتقاد از آنارشیست‌ها می‌گوید که نمی‌توان دولت را از میان برداشت و تا زمانی که طبقه‌ی کارگر خود را اداره کند، دولت از میان خواهد رفت.<sup>۲</sup> به همین ترتیب لنین تصرف دولت را برای ایجاد "شرایط برای لغو دولت" ضروری می‌داند. همانگونه که هالووی می‌گوید، این (موضوع) درست است؛ نفوذ قدرت قهری در نظریه‌ی انقلابی است<sup>۳</sup> که موجب شده ایده‌ی انقلابی به مدت یک قرن به دستان قدرت دولتی محدود شود. البته این ایده‌ای نبود که خودبه‌خود به وجود آمده باشد. سرکوب خشونت‌آمیز و قتل‌عام کمون پاریس به این نتیجه منجر شده بود.<sup>۴</sup>

انقلاب سوسیالیستی بر ایده‌ی به دست گرفتن قدرت متمرکز بود. نیاز به یک سازمان سیاسی وجود داشت که طبقه‌ی کارگر را برای به دست گرفتن قدرت سازماندهی نماید که لنین آن را "حزب انقلابی" توصیف کرد. همانطور که هالووی می‌گوید: جذابیت لنینیسم بدون شک در این است که میانبری برای چیزی فراهم

۱. عزیزه اصلان در چارچوب برنامه فوق دکترای DGAPA در دانشگاه ملی خودگردان مکزیک (UNAM) مشغول تحقیق درباره‌ی ژنتولوژی و فمینیسم استعمارزدایی است.

2. Friedrich Engels, *Ütopik Sosyalizm ve Bilimsel Sosyalizm*. Ankara : Sol Yayınları, 112, 1978.

3. John Holloway, *Cambiar el Mundo sin Tomar el Poder*, İstanbul: İletişim Yayınları, 164, 2011

4. Kristin Ross, *Lugo Comunal El Imaginario politico de la Comuna de Paris*. Madrid : Ediciones, Akal, 2015.

می‌کند که ما آن را معضل تراژیک انقلاب می‌نامیم. او این مشکل را حل نمود که چگونه کسانی که فاقد آگاهی طبقاتی هستند، می‌توانند انقلاب کنند: تحت رهبری حزب. تنها مشکل این است که این انقلابی نیست که ما (یا آنها) می‌خواهیم. بخش دوم جمله‌ی "ما به قدرت خواهیم رسید و پرولتاریا را آزاد خواهیم کرد"؛ مورد توجه قرار نگرفت، نمی‌توانست مورد توجه قرار گیرد. بنابراین وظیفه‌ی اصلی حزب و انقلابیون "آگاهی‌بخشی"، "رساندن حقیقت به توده‌ها" و "هدایت" آن‌ها به سوی پیروزی توصیف شد. هیچ اشکالی نداشت که "انقلابیون حرفه‌ای" در مواقع ضروری از "خشونت انقلابی" استفاده کنند. به طوری که انقلابیونی که برای به دست گرفتن قدرت مبارزه می‌کردند، گمان می‌کردند که با تقلید از شیوه‌های حکومتی دولت سرنگون شده، می‌توانند آن را شکست دهند. جنبش انقلابی به صورت "ارتش علیه ارتش، حزب علیه حزب" شکل گرفت؛<sup>۵</sup> یعنی قدرت انقلابی یا سوسیالیستی خود را به عنوان یک گُپی از قدرت سرمایه‌داری که سرنگونش کرده بود، ساخت و بنابراین به آن شباهت داشت. به همین دلیل آزمون‌های سوسیالیسم رئال قادر به ایجاد فرایندی از آزادی اجتماعی واقعی نبود؛ زیرا در نهایت همه‌ی آن‌ها دولت ساخته و مطلق کردند، ساختاری فرااجتماعی که نمایانگر قدرت مطلق بود. طبقه‌ی کارگر نیز به پدیده‌ای تبدیل شد که وجودش به منظور تضمین توسعه‌ی اقتصادی دولت سوسیالیستی مجدداً تأیید شد. بنابراین استثمار نیروی کار توسط سرمایه‌داری تحت حاکمیت سوسیالیستی همچنان وجود داشت. به عبارت دیگر سیستم "استثمار" که مشروط به سلطه‌ی سرمایه‌داری است از میان نرفته بالعکس قویتر شده است؛ غیرقابل انتقاد و غیر قابل حمله گشت.

در نهایت سقوط دیوار برلین و فروپاشی بلوک شوروی روشن نمود که حتی اگر قدرت در دست پرولتاریا باشد، آزادی اجتماعی یا کمونیسم نمی‌تواند از طریق قدرت محقق شود. اگرچه این وضعیت برای میلیون‌ها نفر ناامیدکننده بوده است، اعلام فروپاشی ایده/امید انقلابی از اینجا یک اشتباه تاریخی ایجاد کرده و همچنان ادامه دارد. برعکس باید به خاطر داشت که این وضعیت، آزادی اندیشه‌ی انقلابی را نیز به ارمغان می‌آورد. ایده‌ی انقلاب از تعریف تصرف قدرت رها شده است.<sup>۶</sup>

ایده‌ی جدید انقلاب که از خیزش‌های توده‌ای و جنبش‌هایی که با "بهار عربی" آغاز شد و در سال‌های اخیر در سراسر جهان در امواجی همانند اشغال وال استریت و پارک گزی در ترکیه گسترش یافت، الهام گرفته شده است؛ با شروع از نقد نظم عمودی و رویه‌های ناهمگن و غیرسلسله مراتبی جنبش‌های اجتماعی تعریف می‌شود. این مطلب به امکان یک انقلاب "خودجوش" بدون سازمان (بدون حزب) و بدون رهبران سیاسی (کادرهای رهبری کننده‌ی مبارزه) اشاره می‌کند.

همانطور که دیوید گریبر خاطرنشان می‌کند در خیزش‌های مردمی دهه‌های گذشته در نقاط مختلف جهان لحظات و شیوه‌های انقلابی مهم‌تر از انقلاب کامل تلقی شده‌اند.<sup>۷</sup> از سوی دیگر این سبک از بحث انقلابی مسائل اجتماعی را صرفاً بر اساس تضاد میان طبقات و استثمار سرمایه‌داری (که تحلیل غالب در نظریه‌ی مارکسیستی است) تعریف نمی‌کند. تضاد اجتماعی در چارچوب تنوع روابط قدرت تفسیر می‌شود؛ به این معنا به جای یک تضاد اجتماعی واحد (استثمار نیروی کار)، به مسائل اجتماعی متعددی (مردسالاری، نژادپرستی، کنترل مرزها، تخریب محیط‌زیست و غیره) اشاره دارد. به جای یک سوژهی انقلابی واحد (طبقه‌ی کارگر)، سوژه‌های انقلابی (زنان، طرفداران محیط زیست، سیاهپوستان، بومیان، گُردها) در حال تنوع هستند. در این زمینه درباره‌ی دموکراسی، همزیستی تنوعات و سیاست جمعی چندگانه صحبت می‌شود. هویت و

5. John Holloway, Kapitalizmde Çatlaklar Yaratmak. İstanbul: Otonom Yayınları, 179, 2010.

6. Raquel Gutiérrez Aguilar, A Desordenar! Por una historia abierta de la lucha social. México: Paz En El Árbol, 2014 34.

7. John Holloway, Cambiar el Mundo sin Tomar el Poder, İstanbul: İletişim Yayınları, 59, 2011.

8. John Holloway, Cambiar el Mundo sin Tomar el Poder, İstanbul: İletişim Yayınları, 37, 2011.

9. David Rolfe Graber, Fragmentos de Antropología Anarquista, Ensayo. 9, 2011.

حقوق هویتی به عنوان خروجی‌های بنیادی این جنبش‌ها اهداف آن‌ها را تعیین می‌کنند. سوژهی دگرگونی اجتماعی نیز در این بستر خود را بازتعریف می‌کند. افرادی که سازمان انقلابی سلسله مراتبی لنینیستی و شیوهی مبارز انقلابی را رد می‌کنند، خود را "کنشگر" تعریف می‌کنند و فعالیت‌های سیاسی "سازنده" را در جمع‌های باز که در آنها می‌توانند روابط افقی‌تری برقرار کنند، معنادار می‌دانند نه اینکه وظایفی را در یک حزب یا سازمان بر عهده بگیرند و اجرا کنند. منظور من از جمع‌های باز در اینجا این است که مشارکت و خروج از جمع، مسائلی نیستند که نیاز به بحث یا حتی گزارش یا تصمیم‌گیری در مورد آنها وجود داشته باشد. فعالان می‌توانند هر زمان که بخواهند بخشی از کنش‌ها باشند و زمانی که این کار را انجام نمی‌دهند به معنای طرد از جمع نیست. البته نایبست این را به عنوان رویکردی خودسرانه تعبیر نمود. به جای آوردن شرایط سازمانی، نصب پوستر، نوشتن شعار، شرکت در جلسات سیاسی، راهپیمایی و غیره و زمان مورد نیاز برای شرکت و انجام این فعالیت‌ها به صورت دائمی منجر به ایده‌ی اختصاص زمان داوطلبانه به اقدامات داوطلبانه شده است. تقسیم کار جمعی جایگزین وظیفه‌ی انقلابی می‌شود. در حالی که جلسات سازمانی که توسط مکانیسم انضباط حزبی تعیین می‌شدند، جای خود را به انجمن‌ها، مجامع یا تظاهرات و راهپیمایی‌های خودجوش دادند، دفتر مرکزی سازمان جای خود را به اشغال میداين و پارک‌های شهر داد. بدون تردید این آزمون‌های افقی به دموکراتیزه شدن روابط اجتماعی کمک می‌کنند و جایگزین‌هایی ایجاد می‌کند که در آن افراد یاد می‌گیرند به یکدیگر گوش دهند. همه‌ی مردم صرف‌نظر از ریشه، رنگ، سن و یا دانش خود می‌توانند مخالفت و یا نظر خود را در این فضاهای عمومی ابراز کنند. حقیقتی که اینجا آشکار می‌شود نشان می‌دهد که گوش سپردن به اندازه‌ی صحبت کردن یک اصل اخلاقی-سیاسی است. زیرا دموکراتیزه شدن فضا و روابط در گرو گوش سپردن به یکدیگر است. شرکت کنندگان در این حوزه‌ها به دنبال اجرای اشکال دیگری از دموکراسی، همانند دموکراسی "مستقیم" یا "رادیکال" به جای دموکراسی نمایندگی هستند. فراتر از این آشکار می‌گردد که ایجاد و سازماندهی دموکراسی حیاتی‌تر از ایجاد دموکراسی به عنوان یک نهاد است.

با این حال تصمیم‌گیری مشترک با حضور همه و اجرای آن زمان زیادی می‌برد؛ پس از مدتی افرادی که در انجمن و مجالس محله شرکت می‌کنند برایشان کسل‌کننده و یا برایشان دشوار است که همزمان در مشاغل سرمایه‌داری کار کنند و از سوی دیگر فرایندهای دموکراتیک را پیش برند، بنابراین فضاهایی که با بسیج میلیون‌ها نفر تاسیس شده‌اند، پس از مدتی به تجربیات منزوی تبدیل می‌شوند. یا در نتیجه‌ی چندپارگی ناشی از فرایندهای انتخاباتی تحمیل شده از سوی دستور کار سیاسی جریان اصلی از بین می‌روند. به همین دلیل اگرچه تجربیات خودجوش سهم مهمی در اندیشه‌ی انقلابی دارند، اما به همان سرعتی که ظاهر می‌شوند، ناپدید می‌شوند. پس از آنکه خیزش‌های بزرگ مردمی شور و هیجان اولیه خود را از دست دادند، تنها تجمعات چندنفره باقی می‌مانند و اغلب به مرکز اجتماعی یک گروه تبدیل می‌شوند. این کارخانه‌های اشغال شده که نتوانستند منطق سرمایه‌داری را بشکنند، نمونه‌های بارز و قابل توجهی هستند که نشان می‌دهد این دو ایده‌ی انقلابی نتوانستند آزادی واقعی را به وجود آورند. به عبارت دیگر همانند جنبش‌های انقلابی سده‌ی ۲۱ که روابط افقی بدون سازمان و رهبر را تشویق می‌کردند، قادر به ایجاد تغییر واقعی (نابودی کاپیتالیزم به شیوه‌ی رادیکال) یا ایجاد آزادی اجتماعی نبودند.

بنابراین سوالی که ما را به مبارزه سوق می‌دهد همچنان مطرح است: چگونه می‌توان نظم سرمایه‌داری را که زندگی روزمره‌ی ما را تعیین می‌کند تغییر می‌دهیم؟ پس چگونه انقلاب کنیم؟ مبارزات زاپاتیست‌ها و گردها دارای انباشت تجربیات مهمی در مورد پاسخ این سوالات هستند.

### بازاندیشی درباره‌ی انقلابی بودن: سازماندهی خودانتقادی برای خلق انقلاب مردمی

در اینجا چند استدلال اساسی وجود دارد که می‌تواند توضیح دهد چرا جنبش‌های زاپاتیستی و گردها از نظر معنای انقلاب متفاوت هستند:

- انقلاب، انقلابی مردمی شده است.

- سازمان و مسئله‌ی سازماندهی هنوز هم برای هر دو ملت از اهمیت اساسی برخوردار است.

- آنها به عنوان سازمان‌های انقلابی، توانایی تطبیق با نیازهای مبارزه و تبدیل این تطبیق به سیاست‌های سازنده را دارند.

- آنها توانایی تغییر و تحول ساختارهای سازمانی را دارند و دارای ظرفیت ایجاد سازوکارهای تحول از درون و تضمین عملکرد ساختار سازمانی جدید هستند. گردها از طریق مکانیسم‌های "انتقاد-خودانتقادی"، "پلتفرم" و غیره؛ و زاپاتیست‌ها نیز مکانیسم‌های "مقابله" (Interpelar)، "نظارت" (Vigilar) را فعال می‌کنند که از ایجاد اقتدارهای کوچک در درون جنبش جلوگیری می‌کند. علاوه بر این سازوکارها، از طریق جلسات پیوسته، آموزش‌های سیاسی و انتشار نشریات، هدف اصلی این است که افرادی را که انقلاب را بنا می‌سازند به شکل جمعی "جامعه‌ی انقلاب" را بسازند. این ساختن تبدیل فاعل از منظر اخلاقی-سیاسی یک پروژه‌ی بنیانگذار و مدافع در معنای فردی را شکل می‌دهد.

- کاربردپذیری و نیازها به عناصر ساختاری روابط اجتماعی تبدیل می‌شوند و اتکا به همبستگی کم‌هزینه و خودگردانی جمعی پایه‌گذار این رابطه‌هاست.

- نقش مخالف زنان در فرایندهای مبارزه، انقلاب و خودگردانی تعیین‌کننده است.

- آنها با تاسیس شبکه‌های همبستگی بین‌المللی، برای انترناسیونال نمودن انقلاب وقت و انرژی صرف می‌کنند.

- برای آنها مبارزه و زندگی دارای یک معنا است.

### اجتماعی شدن

تعریف به جایی خواهد بود اگر انقلاب زاپاتیست‌ها در چیاپاس و گردها در روژآوا را "انقلاب مردمی" بنامیم. زیرا هر دو سازمان مردم را به عنوان سوژه‌های انقلاب می‌پذیرند نه سازمان؛ به عبارت دیگر پایگاه مردمی موضوعی تعیین‌کننده در فرایند انقلابی است. به جای رویکردی که سازمان را بالاتر از مردم قرار می‌دهد، رویکرد حق تعیین سرنوشت مردمی که برای تأمین موجودیت خود مبارزه می‌کنند، به عنوان اصل انقلاب و مبارزه در نظر گرفته می‌شود. این امر برای تداوم تحول انقلابی حیاتی است. در حالی که سازمان، مردم (گردها و زاپاتیست‌ها) را به عنوان "سوژه‌ی انقلابی" می‌پذیرد، سازمان در چارچوب تصمیماتی که می‌گیرند، عمل می‌کند. این، نخستین گام برای تبدیل سازمان به یک سازمان خودانتقادی است. در این برهه کنگره و مجالس مردمی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. اصل زاپاتیستی "با پیروی از مردم، رهبری نمودن" (mandar obedeciendo) به این رابطه‌ی معکوس اشاره دارد. در یک سخنرانی معاون فرمانده مارکوس، رهبر EZLN درک خود از انقلاب را به شرح زیر توضیح می‌دهد (او اظهار می‌کند که در مورد "انقلابی" صحبت می‌کرد که با حروف کوچک نوشته شده بود تا از هر گونه جدل احتمالی یا رهبران و حامیان "انقلاب" که با حروف بزرگ نوشته شده بودند، جلوگیری شود):

نخست؛ درباره‌ی ماهیت تغییر انقلابی. این خصلتی است که روش‌ها و جبهه‌های مختلف، اشکال متفاوت و درجات مختلفی از تعهد و مشارکت را دربرمی‌گیرد. این بدان معناست که همه‌ی روش‌ها جایگاه خود را دارند، همه‌ی جبهه‌های مبارزه ضروری هستند و هر درجه‌ای از مشارکت مهم است. بنابراین درکی فراگیر و جمعی است. مسئله‌ی انقلاب (با حروف کوچک) دیگر مسئله سازمان، روش و رهبر (با حروف بزرگ) نیست

و به مسئله‌ای تبدیل می‌شود که مربوط به هر کسی است که انقلاب را ضروری می‌بیند و در آن هر کاری که همه برای تحقق آن انجام می‌دهند، مهم است. دوم؛ درباره هدف و نتایج انقلاب: این انقلاب درباره به دست گرفتن قدرت یا ایجاد یک سیستم اجتماعی (با ابزارهای مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز) نیست، بلکه درباره فرایندی مقدم بر یکی از این دو است. این، درباره موفقیت در ساختن آغاز یک دنیای جدید با حقوق و تعهدات برابر است، فضایی که در آن نیروهای سیاسی مختلف برای حمایت اکثریت جامعه "مبارزه" می‌کنند. [...] سوم؛ این نه تنها به ویژگی‌های انقلاب بلکه به ویژگی‌های پیامد آن نیز می‌پردازد. فضای حاصل یعنی روابط سیاسی جدید باید سه اصل را برآورده کند: دموکراسی، آزادی و عدالت.<sup>۱۰</sup>

به عبارت دیگر انقلاب فرایندی است که در آن هیچ چندپارگی آگاهی میان انقلابی و جامعه وجود ندارد و هیچ مسیر یا شکل واحدی از سوی سازمان تحمیل نمی‌شود. بالعکس مردم زندگی خود را از طریق تصمیمات جمعی که به صورت دموکراتیک گرفته می‌شوند، تغییر می‌دهند. به این معنا انقلاب فرایندی است که در آن هیچ قدرت سلسله مراتبی تسلط ندارد. به جای درک ارتدکس از "انقلاب"، «انقلابی که انقلاب را ممکن می‌سازد»<sup>۱۱</sup> اتخاذ می‌شود. این فرایندی است که در آن سازمان، اجتماعی می‌شود، زندگی روزمره به مبارزه تبدیل می‌شود و مردم در این زندگی روزمره به مبارزان سازمان تبدیل می‌شوند. در چنین انقلابی، گسست میان سازمان و جامعه از میان می‌رود و مردم از ابژهای تغییر به سوژه‌ی تغییر تبدیل می‌شوند.

همانطور که قبلاً تأکید کردیم اگرچه ایده‌ی "سازماندهی" با درک فعلی از انقلاب خودجوش کنار گذاشته شده یا کاملاً کنار گذاشته نشده است، لذا رویکرد جنبش "خودجوش" نشان می‌دهند که نیازی به سازماندهی نیست. اما هنگامی که به جنبش‌های زاپاتیستی و گردها نگاه می‌کنیم ایده‌ی "سازماندهی" و "سازمان" هنوز بسیار محوری است. سازمان، رکن اساسی پیشرفت و ادامه‌ی مبارزه است؛ اعتقاد بر این است که سازماندهی برای حمایت از پیشرفت‌های ملموس و همچنین حمایت از تحولات ایدئولوژیک ضروری است. این سازمان دارای یک ایدئولوژی/دیدگاه سیاسی است که دائماً مورد سوال و تغییر قرار می‌گیرد. معاون فرمانده مونیز، نماینده مردم بومی زاپاتیست می‌گوید مقاومت برای آن‌ها به معنای دانستن چگونگی سازماندهی است: «اگر سازمانی وجود نداشته باشد، صحبت کردن در مورد خیزش و مقاومت بی‌فایده است. ایجاد این دو سلاح مبارزه (سازماندهی و سازمان) برای ما بسیار مفید بوده، ذهن ما را باز نموده و روش‌های جدید برای دیدن به ما آموخته است».<sup>۱۲</sup>

سازماندهی فوق‌الذکر و بازسازی سازمان‌های اجتماعی، دارای ایدئولوژی متفاوتی هستند. این سیاست، دیدگاهی در مورد اتونومی است. نگاهی به سازوکارهای سازمانی ملموس اتونومی و نشریات و بیانیه‌های هر دو جنبش گردها و زاپاتیست‌ها این موضوع را روشن‌تر خواهد نمود. موفقیت دیگر این دو جنبش فراتر از گفتمان/پروژه‌ی ایدئولوژیک خلق آزمون/عمل اجتماعی است. این جنبش‌ها که یک نهاد قدرت فرااجتماعی را سازماندهی نمی‌کنند، سازوکارهایی ایجاد می‌کنند که مردم را بسیج می‌کند و با تبدیل جامعه‌ای که در آن سازماندهی شده‌اند به سوژه‌ی جنبش، آن را به یک اتونومی تبدیل می‌کنند. مهم‌ترین این سازوکارها رویه‌ی حکومت‌های خودگردان است که در آن‌ها هم نهادهای جمعی و هم فردی را نمایندگی می‌کنند. همانند

10. Subcomandante Insurgente Marcos, La historia de los espejos. Obtenido de Enlace Zapatista, 9 de Junio de 1995. <https://enlacezapatista.ezln.org.mx/09/06/1995/la-historia-de-los-espejos-durito-iv-el-neoliberalismo-y-el-sistema-de-partido-de-estado-durito-v/>.

11. Subcomandante Insurgente Marcos, La historia de los espejos. Obtenido de Enlace Zapatista: 9 de Junio de 1995. <https://enlacezapatista.ezln.org.mx/09/06/1995/la-historia-de-los-espejos-durito-iv-el-neoliberalismo-y-el-sistema-de-partido-de-estado-durito-v/>.

12. Subcomandante Insurgente Moisés, Resistencia y Rebeldía Zapatistas I. El Pensamiento Crítico Frente a la Hidra Capitalista I, Chiapas: Cideci-UniTierra, 139, 2015.

Rêveberiya) در چیپاس و یا اداره‌ی خودمدیریتی شمال و شرق سوریه (JGB: Las Juntas de Buen Gobierno) در روژآوا و مجالس مردمی، شهرداری‌ها و کمیسیون‌های مختلف که خدماتی ارائه می‌دهند و حکومت‌های خودگردان تشکیل می‌دهند.

اگر دقت نماییم ساختار اداری خودگردانی زاپاتیستا متشکل از اتوریته‌ی بومی، شهرداری خودگردان، حکمرانی خوب و کمیسیون‌ها و کاراکول (Caracol) که به معنای مرکز این ساختار است<sup>۱۳</sup>، می‌باشد. مسئول محلی یک مرد و زن بالای ۱۶ سال است. این دو مقام محلی، شورای شهرداری خودگردانی را که روستا در آن واقع شده است، تشکیل می‌دهند. شهرداری‌های خودگردان توسط این شوراهای اداره می‌شوند که نیمی از آن‌ها زن و نیمی مرد هستند. این شورا بین ۲۰ تا ۳۰ عضو دارد. اعضای شورا به صورت ادواری هر هفته در تالار شهر خودگردان جلسه برگزار می‌کنند. علاوه بر این همواره دو نفر در دفتر شهرداری در کاراکول حضور دارند؛ این افراد به روش ادواری کار می‌کنند. شورای شهر سه نفر را از میان خود برای عضویت در شورای دولتی حکمرانی خوب به مدت سه سال منصوب می‌کند. شورای JGB متشکل از سی نفر در کاراکول مستقر است و در گروه‌های پنج نفره به صورت ادواری برای دوره‌های شش هفته‌ای فعالیت می‌کنند.

زاپاتیستاها با مدارس خودگردان، کلینیک‌های بهداشتی خودگردان، کار جمعی و تشکلهای تعاونی مبتنی بر زمین‌های اشتراکی که اشغال می‌کنند و کمیسیون‌های خودگردانی اجتماعی و اقتصادی که ایجاد می‌کنند، از این ساختار اداری خودگردان حمایت می‌کنند. کسانی که در تشکیل این مناطق شرکت می‌کنند، توسط شوراهای روستا تعیین می‌شوند. تمامی این وظایف توسط مردم بومی تعیین می‌شود و از سوی آنان به صورت آزاد، چرخشی و داوطلبانه انجام می‌شود. وقتی به هر فرد زاپاتیستی سمتی در شورای روستا داده می‌شود، انجام آن الزامی است. هر وظیفه‌ای خدمتی به جامعه محسوب می‌شود.<sup>۱۴</sup> به عبارت دیگر نگرش انقلابی مردم این است که داوطلبانه وظایف تعیین شده مجلس محلی را انجام دهند به عنوان مثال برگزاری جشنواره برای جامعه و خدمت در دولت حکمرانی خوب یا شهرداری‌های خودگردان. برای نمونه کسی که در خدمات شهری است، مزرعه‌اش توسط دیگر اعضای جامعه دهقانی شخم زده می‌شود. این یک روش جمعی برای سیاست‌ورزی است. این سیاست عملی و مبتنی بر جامعه است که زاپاتیست بودن را تعریف می‌کند. همانگونه که یکی از فرماندهان زاپاتیستاها در سال ۲۰۱۵ گفته: "زاپاتیست بودن به معنای صحبت کردن در مورد زاپاتیسم نیست بلکه به معنای همکاری با مردم سازمان‌یافته است." تصمیمات و افراد کل این ساختار اداری توسط مجلس منطقه‌ای (AZ) گرفته و انتخاب می‌شود که سالی یک بار تشکیل جلسه می‌دهد، جایی که همه‌ی زاپاتیستاها بسیج شده و قلب دموکراسی در خودگردانی زاپاتیستی نامیده می‌شود. این تجربه‌ی

13. Zapatistas 9 Agosto 2003'te Chiapas'ın 21%'ine denk gelen ve 1994 yılından beri inşa ettikleri Otonom Belediyeleri (MAREZ) kapsayan alanda "Mandar Obedeciendo" ilkesi ile işleyen beş Las Juntas de Buen Gobierno (JBG: İyi Yönetim Hükümeti) kurdular. Bu İyi Yönetim Hükümetlerinin merkezi olan ve ismini salyangoz böceğinden alan Caracolların kuruluşu ilan ettiler. 2019 yılında bu өзек alanı genişleten Zapatistas bugün itibarıyla 12 Caracol, 12 İyi Yönetim Hükümeti ve 43 Otonom Belediye ile Chiapas'ın yaklaşık yarısına denk gelen bir bölgeyi halk meclislerinin seçtiği temsilcilerin oluşturduğu otonom hükümetler eliyle yönetmektedirler. İlk kurulan Caracol'lar: La Realidad, Morelia, Oventik, La Garrucha ve Roberto Barrios olmak üzere beş adetti. 17 Agosto 2019 yılında 7 yeni Caracol, Direniş ve İsyan Merkezi (CRAREZ) ve 16 yeni otonom belediye ilan ettiler. Böylelikle JBG sayısı 12'ye çıkarken, MAREZ'lerin sayısı 43'e yükseldi. Bu Zapatista defacto otonom bölgesinin iki katına çıktığı yani neredeyse Chiapas'ın yarısı anlamına gelmektedir.

14.. Hareketin kalbi olan Caracollar otonom yönetim kurumları olan JGB ve MAREZ'lerin merkezi olmak dışında Zapatista otonom okullarının, sağlık kliniklerinin, kooperatiflerinin bulunduğu ortak sivil bir mekanlar ve her Caracol civarındaki Zapatista köylerine hizmet vermek üzerine organize olur. Her JBG'nin yıllık faaliyet planı kendi bölgesindeki Asamblea de Zona (AZ: Bölge Meclisi) kararı ile oluşturulur.

15. Raul Zibechi, Challengin Capitalist Modernity III, Hamburg: International Initiative Edition, 2017.

مشابه در روزآوا در چارچوب کانتون‌ها به عنوان حوزه مرکزی سازمانی کمون‌ها، شهرداری‌های خودگردان، شوراهای مردمی و مناطق خودگردان رخ می‌دهد. بدون تکرار بایست گفت که با شرکت در فرایند ایجاد مجلس که تحت سازماندهی ابعاد خودگردانی ایجاد شده، برای انجام این وظایف بسیج می‌شود و بدین ترتیب به سوژهی سیاسی فرایند خودگردانی تبدیل می‌شود.

### نه افقی و نه عمودی! سازماندهی با هماهنگی

اگرچه زاپاتیست‌ها و گردها تقویم، جغرافیا، سبک، سرعت، رفاقت، مسیرها و سرنوشت‌های متفاوتی دارند، اما در تاریخ، شکل و اهداف مبارزاتشان اشتراکات زیادی وجود دارد. این واقعیت که این دو جنبش با چنین واقعیت‌های اجتماعی دور و متفاوتی بیش از هر چیزی بدون آگاهی از یکدیگر، یک دیدگاه خودگردانی ضد سرمایه‌داری با کاربردهای نظری و عملی بسیار مشابه دارند و اینکه از جایی که قدرت و دولت را رد کرده و از این دیدگاه دفاع و آن را عملی می‌کنند، بخشی از مباحث تحقیقاتی است. بنابراین نه تجربه‌ی چپ‌پاس و نه تجربه‌ی روزآوا را نمی‌توان جدا از ریشه‌هایشان در چپ سنتی در نظر گرفت. اینها ریشه‌های اساسی هستند که همچنان مسیر انقلاب‌های کنونی را تعیین می‌کنند. اما هر دو جنبش همزمان ساختارهای سازمانی خود را حول مبارزه علیه نقد چپ سنتی بازسازی کردند. سازمان و نهادی که در هر دو انقلاب حیاتی بودند، ردپایی از ساختار سلسله‌مراتبی چپ سنتی را در خود دارند، اما آن‌ها همچنان موفق به ایجاد یک ساختار سازمانی شدند که اشکال مردمی مقاومت را در خود جای داده بود. و فراتر از ایجاد یک ساختار سازمانی جدید، آن‌ها در پروژه‌های خودگردانی خود، از هیرارشی و مقاومت منفعل فراتر می‌روند. بنیان این شکل از سازماندهی، هماهنگی میان عمودی بودن و افقی بودن، ساختار نظامی و مدنی، خیزش و خودگردانی است. به گفته‌ی تیشلر "یکی از نکات اساسی که زاپاتیسم را از هر سازمان انقلابی دیگری متمایز می‌کند این است که می‌داند چگونه میان نافرمانی و اشکال خاصی از سازماندهی تمایز قائل شود." زاپاتیست‌ها در موقعیتی متناقض میان عمودیت تعریف شده توسط یک ساختار سیاسی-نظامی و خودگردانی جوامع بومی به عنوان شکلی از مبارزه علیه سرمایه عمل می‌کنند؛ در میان تضاد بین قدرت و شأن اشکال مختلف مقاومت در مناطق اجتماعی و جغرافیایی مختلف قرار دارد.<sup>۱۶</sup>

البته این یک فرایند از پیش تعیین شده و تعریف شده نیست؛ آنقدر که به هیچ وجه از تناقض مبرا نیست. هر دو جنبش در طول مبارزات طولانی خود برخی از ساختارها و دیدگاه‌های خود را زیر سوال برده‌اند؛ برخی را رد کرده و برخی دیگر را حفظ نمودند. بنابراین اعمال ساختار شکنانه‌ی این جنبش‌ها باید همواره همراه با عمل بازسازی درک شود.

شاید مهم‌ترین ویژگی این جنبش‌ها این باشد که توانسته‌اند سازوکارهای کنترل و انتقاد متقابل میان ساختار سیاسی-نظامی و ساختار غیرنظامی را برقرار کنند. عبدالله اوجالان در کتاب خود که در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ منتشر شد، دگرگونی جنبش تحت پارادایم جدید مبارزه و این تغییر متقابل میان سازمان و مردم را به عنوان یک "رابطه‌ی دگرگونی دیالکتیکی" توصیف می‌کند:

"اگر تغییر و تحول در پ.ک.ک همراه با سختی‌ها و آلام زیادی است علت اصلی آن به بستر اجتماعی‌ای بازمی‌گردد که پ.ک.ک بدان متکی است. اگر ساختار سازمانی دارای ویژگی‌های دموکراتیک باشد، می‌توان انتظار داشت که بسیاری از اثرات موجود در بستر اجتماعی به درون سازمان نفوذ کرده و فرد نوظهور را تحت

16. Sergio Tischler, Adorno: Öznenin Kavramsalsı Hapısanesi, Politik Fetıshizm ve Sınıf Mücadelesi. En S. Tischler, J. Holloway, & F. Matamoros, Olumsuzluk ve Devrim: Adorno ve Politik Eylemcilik (K. Tunca, Trad., págs. -117 137). İstanbul: Otonom Yayınları, 135, 2011.

تأثیر قرار دهد و او را به صورت امتدادی از خود درآورد. در این شرایط یا هیچ تأثیر و نفوذی بر ویژگی‌های اجتماعی نداشته و بی‌تفاوت خواهد ماند که در آن صورت سازمان از جامعه منزوی و دور می‌شود و یا اینکه ساختار سازمانی کاملاً به بازتاب امتدادهای اجتماعی تبدیل می‌شود و مشابه جامعه می‌گردد که در آن صورت، سازمان سلامتی خود را از دست داده و تفاوتی با جامعه‌ای که می‌خواهد متحول کند، نخواهد داشت. مدل مطلوب و متعادل این است که ویژگی‌ها و تأثیراتی که از جامعه در سازمان نفوذ می‌کنند با تأثیرات متحول‌کننده-انقلابی- سازمان سنتز گردیده و به شکل ساختی بهتر و پیشرفته‌تر ارتقاء یابند. دیالکتیک تحول میان سازمان انقلابی و جامعه‌ای که می‌خواهد تغییر دهد در این چارچوب تحقق می‌پذیرد.<sup>۱۷</sup>

این سازوکارها فرایند گفتگوی متقابل، تبادل نظر و به رسمیت شناختن یکدیگر و پذیرش به عنوان سوژه را تسهیل می‌کنند؛ آن‌ها روش‌های ضروری برای فرایندهای انقلابی جنبش آزادی هستند که از نظر ساختار و ایدئولوژی از یک حزب لنینیستی به یک جنبش اجتماعی تبدیل شده است. ایجاد یک فرایند گفتگوی افقی میان مبارزان سازمان و عموم مردم را تضمین می‌کند؛ آن‌ها تمایز سوژه و ابژه و سلسله مراتب بین سازمان و جامعه را از میان می‌برند. علاوه بر این، این روش‌ها به سازمان‌هایی که از نظر ساختاری متناقض هستند، اجازه می‌دهند تا وجود داشته باشند و با هم کار کنند. آنچه در مورد آن صحبت می‌کنم یک سازمان هماهنگ میان سلسله مراتبی سیاسی-نظامی و سازمان‌های افقی/دمکراتیک متشکل از غیرنظامیان است، جایی که هیچ کدام قوی‌تر یا برتر از دیگری نیستند و هر کدام نقش‌های متفاوت و ترکیبی را مطابق با نیازهای فرایندهای انقلابی بر عهده می‌گیرند. یک ساختار بر اساس نیاز نقشی را بر عهده می‌گیرد، اما این تهدیدی برای وجود ساختار دیگر محسوب نمی‌شود. این نشان می‌دهد که انقلاب به طور همزمان در اشکال مختلف سازماندهی (سلسله‌مراتبی یا افقی) ساخته شده است. این ساختارهای متفاوت به جای وجود موازی صرفاً احترام یا انکار وجود یکدیگر، همکاری‌ای را نشان می‌دهد که افق‌های انقلابی را تولید می‌کند و آن‌ها را با هم به عمل درمی‌آورد. همین همکاری است که تداوم و تولید فرایند انقلابی را تضمین می‌کند. همانگونه که ساب مویز گفته: "نسخه‌ای به آن‌ها داده نشد، زاپاتیست‌ها و کردها این همکاری را با آزمایش کردن و عدم عقب‌نشینی از آزمودن ایجاد کردند." بنابراین همانطور که فرمانده مویز اظهار داشت:

"گمراه کننده خواهد بود که ساده‌لوحانه به این فرایندها نزدیک شویم و فکر کنیم که اگر دولت خودمان را داشته باشیم، همه چیز درست خواهد شد. [...] حتی اگر ما مردم بومی باشیم که به قدرت می‌رسیم، اگر مردم برای کنترل دولت خود سازماندهی نشوند، به عنوان مردم بومی فقیر، از موش‌ها هم بدتر خواهیم بود. [...] بنابراین حتی اگر آن‌ها سازمان‌های مردمی باشند، مقوله‌ای به نام اعتماد ابدی وجود ندارد. ما بایستی خودمان را سازماندهی کرده تا ساختارهای خود را کنترل نماییم، به همین دلیل است که می‌گوییم مردم همه چیز را اداره کنند."<sup>۱۸</sup>

### سازماندهی مبتنی بر ارزش‌ها و نیازها

تحول زندگی روزمره فقط با تغییر در روابط سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست. بلکه نیازمند جایگزینی روابط اجتماعی مبتنی بر استفاده ارزشمند جامعه‌محور، همبستگی میان اعضای جامعه و درک متقابل است. به این ترتیب خودگردانی نباید صرفاً در سطح سیاسی تعریف شود بلکه از لحاظ اجتماعی و اقتصادی نیز باید ساخته شود. جایگزینی دولت تنها با یک حکومت محلی کارآمد کافی نیست و باید همه‌ی روابط زیستی

17. Abdullah Öcalan, Bir Halkı Savunmak, Weşanên Serxwebûn, 349-135, 2004.

18. Subcomandante Insurgente Moisés, Resistencia y Rebeldía Zapatistas III. El Pensamiento Crítico Frente a la Hidra Capitalista I, Chispas: Cideci- UniTierra, 164, 2015.

به صورت کمونال درآیند.

به گفته‌ی اتین بالیبار: «[...] با افول یک شکل سلطه (موناشری یا آریستوکراسی)، در عین حال شکل مسلط دیگری از مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری ظاهر می‌شود که به همان اندازه بنیادی است. بنابراین خواست انقلابی به جای بازسازی همان نظم قدیمی یا توقف شکل‌گیری انقلاب، تبدیل انقلاب به روندی است که فراتر از محدوده‌های بورژوازی می‌رود و از درون "نخستین رحم انقلاب" یعنی از همان مسیر اولیه- انقلابی دوم جوانه می‌زند.»<sup>۱۹</sup>

بدین معنا هر دو حرکت به دلیل تغییر ارزش، به جای تقویت روابط سرمایه‌داری، استفاده-ارزش را بر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی ترجیح می‌دهند. پول کمتر در روابط داخلی این حرکت‌ها نقش دارد و یا به صورت محدود استفاده می‌شود. به جای مالکیت خصوصی حوزه‌های تولید جمعی و سازمان‌های همپاری مانند تعاونی‌ها، کار گروهی و فضاهای مشترک بیشتر شکل می‌گیرند.

هر دو جنبش نیازهای جمعی را در مرکز سازماندهی قرار می‌دهند و تمام منابع اجتماعی برای تولید نیازهای مشترک به کار گرفته می‌شود. توزیع نفت در روژآوا میان خانه‌ها و کمون‌ها به عنوان سوخت یا استفاده از آن برای فعالیت‌های کشاورزی در زمین‌های اشتراکی سازماندهی شده به صورت تعاونی؛ استفاده از درآمدهای قهوه‌ی تولید شده در روستاهای زاپاتیست و سپس فروش آن از طریق تعاونی برای تامین حمل و نقل میان جوامع (روستاها) تنها چند نمونه از این موارد است. محصول مازاد ایجاد شده در حوزه‌ی اقتصاد اجتماعی برای ایجاد و حفظ فضاهای آموزشی، بهداشتی، حمل و نقل و فضاهای اجتماعی جدید استفاده می‌شود. این اقتصادها که حول محور استفاده و نیاز مبتنی بر خودسازماندهی و اصل خودکفایی بنا شده، به مردم اجازه می‌دهند تا از روابط مبتنی بر دستمزد فاصله بگیرند و نیروی کار خود را اشتراکی نمایند. گرچه رابطه‌ی دستمزد-درآمد به طور کامل در هر دو طرف پایان نیافته است، اما خودگردانی با این طرز فکر عمل می‌کند. زیرا مهم‌ترین درسی که آن‌ها با انجام این کار آموختند این بود که پیش از اینکه کسی بتواند در یک جلسه‌ی شورا شرکت کند و سرنوشت خود را تعیین کند، ابتدا باید حق تصمیم‌گیری در مورد نیروی کار خود را داشته باشد. در اینجا، تعاونی‌ها اساساً به عنوان ساختارهایی تاسیس می‌شوند که می‌توانند بر این اساس، نیروی کار را آزاد نمایند. به این معنا نیروی کار نیز به عنوان یک منبع اجتماعی دیده می‌شود و ایجاد اشکالی از فضاهای کار جمعی نه تنها برای تسهیل کار است، بلکه امکان تعریف مجدد کار به عنوان فعالیتی اخلاقی و برای جامعه را فراهم می‌کند. معلمانی که در مدارس خودگردان زاپاتیست‌ها کار می‌کنند نه تنها خالق نوع دیگری از آموزش هستند بلکه کشاورزانی نیز هستند که در زمین‌های اشتراکی اختصاص داده شده توسط دولت خودگردان قهوه و ذرت تولید می‌کنند. به عبارت دیگر خدمات آموزشی و بهداشتی مستقل براساس استفاده و نیاز فراهم می‌شود. به این ترتیب ساختارهای خودگردان قادر می‌شوند با انگیزه‌های ضدسرمایه‌داری با هم عمل کنند و هماهنگی انقلابی شکل می‌گیرد. هنگامی که ساختار خودگردان تمام حوزه‌ها و سوژه‌های زندگی را سازماندهی نماید، می‌تواند در برابر تمام حملات و تحریمات خارجی از خود دفاع کند. دلیل اینکه هر دو منطقه/مردم می‌توانند افکار انقلابی امیدوارکننده‌ای را به جهان ارسال کنند، علی‌رغم اینکه دائماً در چنگال خشونت گرفتار هستند، دفاع اجتماعی و اقتصادی از زندگی است.

### کنش‌گری ضد‌مردسالاری

یکی دیگر از پویایی‌های اساسی که این جنبش‌ها را به یک جنبش خودانتقادی مبدل می‌کند این است که

19. The Idea Of Revolution: Obtenido de Yesterday, Today and Tomorrow, 27 Agustos 2017, <http://blogs.law.columbia.edu/uprising/1313/etienne-balibar-the-idea-of-revolution-yesterday-today-and-tomorrow/>. (Son Erişim: 20cak 2023)

زنان نه تنها در این جنبش‌ها مشارکت دارند بلکه نقشی ساختاری/فعال در فرایند مبارزه و خودگردانی ایفا می‌کنند. زنان زاپاتیست و گُرد در ایجاد یک دیدگاه زن‌محور و مستقل زنان که در سراسر جنبش‌ها وجود دارند، موفق بوده‌اند. اگرچه زنان در جنبش زاپاتیستی ساختار منحصر بفرد خود را ندارند، اما پیشگامان جنبش در زمینه‌های ایدئولوژیک و عملی هستند. نخستین جلسات «زنان در مبارزه» (Mujeres que Luchan) که در هشت مارس ۲۰۱۸ و تنها با حضور زنان برگزار شد، تحولاتی در سال‌های اخیر است که نشان می‌دهد آن‌ها پیشگام دوران بعدی هستند و رهبری تعیین دستور کار سیاسی جنبش زاپاتیستی را بر عهده خواهند گرفت. در مورد زنان گُرد این یک انقلاب زنانه‌ی طولانی مدت است که امروزه در روژآوا در حال وقوع است و مفهوم خودگردانی را فراتر از بحث و مرزهای جغرافیایی و منطقه‌ای خود پیش می‌برد. زنان روژآوا در حال ساختن انقلاب و خودگردانی زنان با تمام ابعاد کنفدرالیسم دمکراتیک هستند. زنان در هر عرصه‌ای که حضور دارند سرمایه‌داری، مردسالاری و دولت‌گرایی را به چالش می‌کشاند. سازمان‌یافتگی زنان می‌تواند در برابر تلاش‌های قدرت‌محور مردانه برای کنترل و مسدود کردن آزادی به یک نیروی آزادی‌بخش تبدیل شود و در نتیجه خود سازمان‌یابی زنان به یک نیروی اساسی برای پایداری جنبش‌های اجتماعی بدل می‌شوند. با این حال زنان سازماندهی را صرفاً برای اینکه گروه ممتازی در انقلاب باشند، انجام نمی‌دهند برعکس آن‌ها در سازماندهی انقلاب به عنوان فرایندی که هیچ امتیازی برای کسی ایجاد نمی‌کند، بلکه آزادی را برای همه‌ی اقشار جامعه به ارمغان می‌آورد، پیشگام هستند. بدین ترتیب آنها مشارکتی ایجاد می‌کنند که نظام مردسالاری و انقلاب‌های تاریخی که تحت فرهنگ مردسالاری پدید آمده‌اند را سرنگون می‌کنند. آن‌ها ضمن آشکار نمودن امکان تکرار و شباهت به قدرت مردانه و دولتی، مسائل بنیادین اجتماعی را از دیدگاه زنانه بازتعریف می‌کنند. بنابراین همانگونه که همواره تاکید می‌کنند مبارزه با مردسالاری نه فقط برای زنان بلکه برای رهایی جامعه است.

#### انقلاب انتراسیونالیستی شدن

با نگاهی به این جنبش‌ها خواهیم دید که آن‌ها آشکارا جنبش‌های ضدسرمایه‌داری هستند و این را مبارزه‌ای می‌دانند که باید در مقیاس محلی انجام شود لذا صرفاً محلی نیست. از دید آن‌ها مبارزه علیه سرمایه‌داری بایستی همانند مبارزه علیه مردسالاری یک مبارزه‌ی بین‌المللی باشد. آن‌ها با گروه و تشکلهای سیاسی در بسیاری از نقاط جهان بر اساس "تقویت متقابل" تعامل دارند. امروزه شبکه‌ها و گروه‌هایی در حمایت/همبستگی با زاپاتیست‌ها در بسیاری از کشورهای جهان وجود دارد. این شبکه‌های همبستگی برای اهداف مختلفی بسیج می‌شوند. هنگامی که دولت مکزیک به مناطقی که ارتش ملی آزادی‌بخش زاپاتیست‌ها (EZLN) در آنجا سازماندهی شده، حمله می‌کند این شبکه‌ها اعتراضات و راهپیمایی‌هایی را سازماندهی کرده و ناظرانی را به چیاپاس می‌فرستند. این شبکه‌ها علاوه بر تشویق چنین اقدامات سیاسی، از طریق تعاونی و تجارت همبستگی، خاستگاه قهوه‌ی زاپاتیستی نیز هستند. بنابراین قهوه‌ی زاپاتیستی از طریق تعاونی‌ها به این مجموعه‌ها می‌رسد. در حالی که این کلکتیوها خود را از نظر سیاسی حول محور قهوه‌ی زاپاتیست‌ها سازماندهی می‌کنند، از تولیدکنندگان زاپاتیست نیز برای رسیدن به قیمت منصفانه حمایت می‌کنند. یعنی حمایت بین‌المللی و متقابل ایجاد می‌کنند. راز موجود بودن قهوه‌ی زاپاتیستی در تمام قاره‌های جهان، شبکه‌های بین‌المللی حمایت متقابل است که علیه انحصار تجاری سرمایه‌داری ایجاد شده است. به همین ترتیب جنبش آزادی گُردها تاکید می‌کنند که انقلاب نمی‌تواند تنها در روژآوا یا حتی در "گُردستان" رخ دهد و خاطرنشان می‌کند که اگر انقلاب فقط در جغرافیای کردستان محدود بماند، نمی‌تواند توسعه یابد و شکست خواهد خورد. آن‌ها همواره تاکید کرده‌اند که تنها انقلابی که توانایی فرارفتن از جغرافیایی که در آن ظهور کرده را داشته باشند یعنی بتواند انتراسیونالیستی گردد و با انقلاب‌های دیگر دیدار نماید و متحد

شوند، شانس موفقیت خواهد داشت. هالووی (۲۰۱۰) این را "ادغام شکاف‌ها" می‌نامد. علاوه بر این آن‌ها این واقعیت را تنها به صورت شفاهی بیان نمی‌کنند. جنبش‌گردها که از دهه‌ی ۱۹۹۰ جمعیت دیاسپورای گُرد را با انگیزه‌ی حمایت از سایر فرایندهای انقلابی بسیج کرده، یک سازمان اجتماعی ایجاد نموده که کوبانی را به ویژه از زمان مقاومت تاریخی‌اش در برابر داعش به نقطه‌ی دیدار اترناسیونالیست‌های انقلابی تبدیل کرده است.

### انقلاب‌های در حال حرکت

فعالیت‌های انقلابی زاپاتیست‌ها و گُرد‌ها امکان بازاندیشی انقلاب و چگونگی سازماندهی جنبش‌های اجتماعی‌ای که این امکان را فراهم می‌آورد را به ما نشان می‌دهد. هنگامی که یک انقلاب بر قدرت و رهبری متمرکز نباشد، راه بر فرایندهای دموکراتیک گشوده می‌شود که از طریق آن‌ها جامعه می‌تواند در مورد نحوه‌ی کارکرد خود تصمیم بگیرد. بسیج مردم برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی خود، گردهم آمدن آن‌ها و ایجاد سازوکارها، روش و اشکال برای آن، تداوم، خودگردانی و دموکراتیک شدن این فرایندها نشان می‌دهد که مبارزه (انقلاب) معادل سازماندهی زندگی است. مهم‌ترین واقعیتی که این انقلاب‌ها که در نقاط مختلف جهان جوانه زده و رشد کرده، نشان می‌دهند این است که تا جایی که بتوانیم انقلاب را بدون داشتن اهداف قطعی و بسته تصور و تحقق بخشیم، انقلاب به انقلابی در حال حرکت تبدیل می‌شود. به همین دلیل همانطور که دیوید گریبر می‌گوید: "وقت آن رسیده دیدگاه خود را برای درک واقعیت‌های جدید تغییر دهیم و ساده‌ترین راه برای رسیدن به این هدف انقلاب است؛ ما باید از اندیشیدن به مفهوم "شکست رادیکال بزرگ" (به دست گرفتن قدرت) دست برداریم و از خود این سوال را بپرسیم: کنش/انقلابی چیست؟ شاید مناسب باشد اضافه کنیم یک جنبش اجتماعی انقلابی چیست؟

## بن‌بست‌های فرهنگ مقاومت اجتماعی در سده‌ی ۲۱؛ تجربیات جایگزین و امیدهای جدید

چارچرا دیدار

در حالی که زمان و حقیقت دارای خصلتی کلیت‌مند است شیوه‌های تولید، تفکر و سازمان‌بندی سیاسی اعصار، جوامع را دچار ازمه‌گیسختگی نموده و جریان زمان را برای همه تغییر داده است. این امر منجر به تغییراتی در تولید، سبک زندگی و شیوه‌ی تفکر جامعه شده است. از همه مهم‌تر بر سازماندهی زندگی و امکانات آن تأثیر گذاشته است. در سده‌ی بیستم ساختارهای ژئوپلیتیکی و مداخلات ایدئولوژی‌های غالب در جوامع ضربات مهلکی به زندگی و طبیعت وارد کرده است. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری با سه رکن خود<sup>۱</sup> مداخلات بسیاری بر طبیعت اجتماعی تحمیل می‌کند و همه‌های آن بر اساس بازترسیم آن همچنان ادامه دارد. این سیستم در تلاش است جهان را بر مبنای منافع خود تغییر دهد. تأثیر ایدئولوژی‌های مخرب بر جامعه هزاران سال است که ادامه دارد و آشکارا در همه‌ی ابعاد زندگی ما دخالت کرده است. چندپارگی عمیق طبیعت اجتماعی و سیاست‌زدایی از آن یک روند عمدی و مبتنی بر سود است. ایدئولوژی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که در نتیجه‌ی این انحراف از طبیعت اجتماعی توسعه یافته، در تلاش برای نشان دادن ماهیت ضداجتماعی خود از طریق سازمان‌های عملی خود به بشریت بوده و در اغلب موارد آن را القا کرده است. بنابراین ناپایداری جامعه، تخریب بیش از حد و تلاش برای زدودن ماهیت آن از سوی سیستم، محور اصلی مبارزات در سده‌ی گذشته بوده است. اشکال مبارزه‌ای که علیه ویرانی زندگی شکل گرفته‌اند تا حدودی رهیافت‌های بالقوه‌ای برای این مسائل ارائه داده‌اند. با این حال راه‌حلی جامع برای بحران پنج هزار ساله‌ی مدرنیته به طور کامل محقق نشده است.

پیش از پاسخ به این سوال که چه نوع طرز تفکر و استدلالی برای جلوگیری از شکست دوباره‌ی جنبش‌های مبارزاتی جایگزین در سده‌ی ۲۱ لازم است، بایستی تمرکز اصلی ما براین مقوله باشد که چرا مبارزات اجتماعی صدوپنجاه سال گذشته به نتایج مطلوب منتهی نشده است. بنابراین باید از نقطه‌ای که در آن شکست خورده‌ایم، آغاز نماییم و سپس ساختارهای دموکراتیک را در زمان و بستر اجتماعی خود ارزیابی کنیم. پرداختن به مواردی که منجر به شکست مبارزات اجتماعی گشته، بسیار مهم است. چه عدم نبود آگاهی و دانش کافی و چه استفاده از استدلالات و ابزارهای ناکارآمد. با وجود پیشرفت مداوم و سیال مبارزات اجتماعی به ویژه در سده‌ی بیستم چرا نتایج آن‌ها در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری ملموس و ماندگار نبود؟ چرا ساختار دموکراتیک و اخلاقی جامعه نتوانست نظامند گردد؟ همه به این که مسائل بسیاری وجود دارد آگاهیم لذا بایستی به چند نکته‌ی کلیدی پرداخت.

## برخی از مسائل اصلی سازمان‌های جایگزین ضدسرمایه‌داری

عملی نمودن سازماندهی و ساختاربندی بدون افزایش آگاهی از معضلات اساسی سازمان‌های آزادی‌خواه و اجتماعی است. در طول تاریخ بشر گرایش و مبارزات دموکراتیک مردمی همانند جریان اصلی رودخانه<sup>۲</sup> ادامه داشته و هسته‌ی حیاتی ساختار اخلاقی و سیاسی جامعه را آشکار کرده و موجودیت و مقاومت خود را نشان

۱. دولت-ملت، صنعت‌گرایی و کاپیتالیسم

۲. در اینجا منظور جنبش‌های سوسیالیستی و مقاومت‌گرایانه از گذشته تا امروز است.

داده‌اند. در مقابل این، مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نیز در تلاش برای ادامگی بقای خود همچنان از طریق نهادهای هرژمونیک به ویرانی جامعه دامن زده است. این امر از طریق سیستمی که شامل تمام بخش‌های جامعه از جمله ساختار دولت-ملت، صنعت‌گرایی و سرمایه‌داری می‌شود، صورت می‌گیرد. با ساختار سه‌گانه‌ی خود از ارزش‌های طبیعی و اجتماعی سوءاستفاده می‌کند. آسیب‌هایی که این ساختار سه‌گانه و پیشرفت تاریخی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به مبارزات اجتماعی وارد کرده، تمرکز اصلی این مقاله نیست. مسئله‌ی اصلی این است که سازمان‌هایی که علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند در دستیابی به نتایج مطلوب ناکام مانده‌اند. نخست اینکه چرا مبارزات و مقاومت‌های اجتماعی که در طول یک قرن و نیم گذشته شکل گرفته‌اند، حتی زمانی که میلیون‌ها نفر به طور فعال ساختارهای سازمانی خاصی را ایجاد می‌کنند، تاکنون ناموفق بوده‌اند.

بدون تردید دلایل بسیاری برای شکست سیستم‌های دموکراتیک و آزادی‌خواهانه در پیشرفت وجود دارد. رشد بیش از حد ساختارهای دولت-ملت در طول دو سده‌ی گذشته و رابطه‌ی قدرت منجر به دشمنی و خصومت میان جوامع شده است. ساختار بندی دولت-ملت که بر اساس منافع یک قشر خاصی بنا شده به طور بالقوه ضد جامعه و به تبع آن ضد زن نیز هستند. سازمان‌های کارگری-پرولتاریایی که در ضدیت با مدرنیته سرمایه‌داری سازماندهی شده‌اند، نیز در رسیدگی به مسائل جهانی مردم ناکام بوده‌اند. تقریباً همه‌ی جوامع در وضعیتی گرفتار شده بودند که سرمایه‌ی انحصاری جهانی هر آنچه را می‌توانست به نابودی سوق دهد. باور یکپارچه به آینده‌ی آزادی و دموکراسی که با به قدرت رسیدن پرولتاریا به وجود آمد، منجر به بحران و مسائل اجتماعی عمیق‌تری گشت که برای همه دارای هزینه بود. درونی‌سازی همه‌ی حوزه‌های فرهنگی و سیاسی جوامع توسط یک بخش از دولت و کارگران<sup>۳</sup>، شاید عمیق‌ترین شکل تخریب اجتماعی را آشکار کرده است. استفاده از معانی، مفاهیم و ابزارهای سیستم صرف‌نظر از نیت و بدون درنظر گرفتن عواقب، یک سوم جوامع را به حالت تضاد اساسا خنثی با مخالفان خود رسانده است.

مسئله‌ی به اصطلاح زنان، صرفاً مسئله‌ی زنان نیست. بلکه یک مسئله‌ی بنیادین است که به تمامی جامعه مربوط می‌شود. بنابراین اگر این مسئله چاره‌یابی گردد به طور ریشه‌ای بر تمامی مسائل غلبه خواهد شد. بالعکس حتی اگر زنان فعال‌ترین سازمان‌دهندگان سازمان‌های طبقاتی و اجتماعی باشند، محدودیت آن‌ها در زندگی اجتماعی و سیاسی و عدم موفقیت آن‌ها در یافتن جایگاهی در ساخت اجتماعی مبتنی بر آزادی و برابری، مبارزات اجتماعی را با موانع بسیار مواجه خواهد کرد. منافع طبقاتی و دولت-ملت به جای طبقه، جنسیت، طبیعت، فرهنگ و مسائل اجتماعی-اقتصادی در اولویت قرار گرفتند و به عنوان یک جهان‌بینی گسترده توسعه یافتند. قرار دادن منافع یک قشر یا بخش خاص پیش از پرداختن به مسائل اصلی مانعی برای سازمان‌های چپ و دموکراتیک جهانی بود. به همین دلیل بسیاری از خیزش‌های اجتماعی و جنبش‌های مقاومت که اغلب به عنوان انقلاب شناخته می‌شدند، نتوانستند به یک سیستم اجتماعی مبدل شوند. بدون تردید یکی از دلایل آن عدم جای دادن مسئله‌ی زنان در متن مسائل اجتماعی و تاریخی بود. آن‌ها سلطه‌ی انسان بر انسان را به صرفاً به عنوان یک مسئله‌ی دولت و مدرنیته‌ی سرمایه‌داری تلقی می‌کردند. فرهنگ مردسالاری که محصول سلطه و هیرارشی بود، در بسیاری از جوامع در حال مبارزه مشروعیت یافت و در تمامی اشکال خود ادامه یافت. به همین دلیل ورود زنان و بخش‌های اقلیت جامعه به نظام سیاسی و اجتماعی محدود ماند. در حالی که بسیاری از جنبش‌های اجتماعی بر مخالفان خود پیروز شدند لذا قادر به غلبه بر بحران‌های داخلی خود نبودند. ساختار دموکراتیک و سازوکار سیاسی جامعه بر یک ستون واحد اجرا شد. برخورد با زنان صرفاً به عنوان یک هویت اجتماعی در مواجهه با هویت بیش از حد قدرتمند مردانه پیامدهای منفی جدی برای انقلاب‌ها داشت. قرن بیستم با هویت مردانه‌ی خود برای هزاره‌ها راه را

برای مبارزات اجتماعی گشود. ساختار معرفت‌شناختی که با هویت مردانه شکل می‌گرفت زنان را از سیستم آموزشی و دانش دور می‌ساخت. بنابراین با وجود دستاوردهای بسیار عدم جای‌گیری زنان در متن مبارزات اجتماعی، پیامدهای جبران‌ناپذیری برای کل جامعه حتی برای انقلاب‌ها داشت. دولت-ملت از طریق تسلط مردان تمرکزگرایی را تداوم بخشید. در این مرحله جایگاه زنان به عنوان "کارگر" و یا "برده" تعریف شده و نقش آن‌ها به عنوان ابزار تداوم نسل و حفظ خانواده محدود گشت. این نوع دیدگاه موجب به حاشیه راندن زنان از سیاست و جامعه شد. دولت-ملت، صنعت‌گرایی و فرهنگ مردسالاری همچنان ادامه داشت. اشکال مبارزات اجتماعی در برابر آن هر چند توسعه نیافته نبودند لذا تنها در سطح محلی باقی مانده و یا پس از مدتی توانایی ادامه‌ی مبارزات را نداشتند. زیرا نتوانسته بود فراتر از دیدگاه طبقاتی مبارزه کند.

### در مقابل طبیعت، جایگاه طبیعت اجتماعی

بهره‌کشی از زنان و طبیعت همچنان ادامه دارد. عدم توجه به طبیعت و زندگی اکولوژیکی در مبارزات اجتماعی آسیب‌های جدی به جوامع وارد کرده است. تمامی ساختارهای زنده و طبیعی سیاره‌ی ما از سوی سیستم‌های سلطه‌گر در حال نابودی هستند. عدم موفقیت مبارزات اجتماعی در گنجاندن معیارهای اکولوژیک به عنوان یک اصل در ساختار خود، بر مسئله‌ی طبیعت و جامعه و همچنین موضع دموکراتیک افراد نیز تاثیر گذاشته است. بنابراین مانع دستیابی جوامع در حال مبارزه به موفقیت شده است. رویکرد اکولوژیک، نوع نگرش به زنان و نحوه‌ی پرداختن به جامعه در سازماندهی و دوام سیستم‌های دموکراتیک تعیین‌کننده هستند. تا زمانی که رویکردی صحیح به اکولوژی، تنوع و حق حیات اتخاذ نگردد، وحدت و همکاری امکان‌پذیر نخواهد بود. به ویژه پذیرش صنعت‌گرایی از سوی جنبش‌های سوسیالیستی یک خطای جدی است. اشتراکی‌سازی دقیقاً در نقطه‌ای رخ داده که باید به شدت با آن مخالفت شود. شاید بزرگ‌ترین تناقض یا بن‌بست تقلیل نیروی کار از جمله زنان در طبیعت و جامعه به کالا بوده است. صنعت‌گرایی که از سوی علم اثباتی (پوزیتیویستی) حمایت می‌شود، پیامدهای مخربی برای جوامع داشته است. از هوایی که تنفس می‌کنیم تا دستکاری ژنتیکی و آلودگی خاک و بذور تمامی سلول‌های جامعه آلوده گشته است. حتی مارکسیسم که بیش از یک قرن در اغلب نقاط جهان تاثیرگذار بوده، نتوانسته از نگاه به طبیعت به عنوان یک کالا و به زن به مثابه کارگر مزدی فراتر رود. بنابراین گرچه مبارزات دموکراتیک در سده‌های اخیر دستاوردهایی داشته، لذا به این دلیل که شامل زنان و معیارهای حفظ محیط‌زیست نبوده‌اند، به موفقیت نهایی نرسیده‌اند.

به همین ترتیب مسئله‌ی دموکراسی و فرهنگ دموکراسی که در همه‌ی جنبه‌های زندگی به ویژه در پیوند میان طبیعت و جامعه ضروری است، نادیده انگاشته شده است. بدون ساختارهای دموکراتیک و بر ساخت آن ورود طبیعت اجتماعی به مرحله‌ی صحیح دشوار است. به عنوان مثال در غیاب فرهنگ دموکراتیک کمون، مجلس و فعالیت‌های زنان ارتقا نخواهند یافت. آنچه قرار بود یک دولت کلکتیو باشد در نهایت به یک دولت اداری تبدیل شد. ماهیت خود دولت با سازماندهی محلی در تضاد است. دولت بنابه کاراکتر خود سیاست را توسعه نمی‌بخشد. سیاست حوزه‌ی جامعه است. دولت اداره‌ی یک بخش خاص، نهادهای بروکراتیک و دستگاه‌های زور را بر عهده دارد. به همین دلیل عدم ارتقای ساختارهای دموکراتیک منجر به شکست جامعه در توسعه‌ی سازماندهی خواهد شد.

بسیاری از مبارزات سازمان‌یافته به دلیل کسب تجارب در این زمینه در سده‌ی حاضر سعی در پیشبرد ساختارهای دموکراتیک‌تری هستند. جوامع و اجتماعات مختلف به سمت سازمان‌های مردمی دموکراتیک که شامل تمامی اقشار جامعه باشد، حرکت می‌کنند و سیستم‌های اشتراکی را به عنوان پایه‌های اساسی مبارزه‌ی خود انتخاب می‌کنند. این سیستم‌ها بر مبنای احترام به تنوعات فرهنگی و ملی و متکی به معیارهای اکولوژیک و اصول خودگردانی است. امروزه نمونه‌های بسیاری در این باره وجود دارد که منبع الهام و امید

هستند.

### یک نمونه‌ی برجسته از امکان یک زندگی دیگر؛ کمون لونگو مای

گروهی از جوانان وابسته به سنت جوانان انقلابی سال‌های ۱۹۶۸، در سال ۱۹۷۲ لونگو مای را در جنوب فرانسه تاسیس کردند. این کمون پراتیک خود را با بازسازی یک روستا و قطعه زمینی متروکه آغاز کرد. این کمون علیه ساختار متمرکز دولت-ملت و ویرانگری فاشیستی که پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی تجربه شده بود، سازماندهی گشت. این سازماندهی بسیار پایدار بوده و تا به امروز هم ادامه دارد. در واقع می‌توان گفت در روزگار ما شکلی از سیستم دموکراتیک و اشتراکی وجود دارد. آن‌ها در مجموع در هشت کمون عمدتاً در فرانسه و چندین کشور اروپایی دیگر سازماندهی شده‌اند. ایده‌های ایجاد کمون و فضاهای زندگی مشترک در میان نسل ۶۸ وجود داشته است. اما یا مقطعی بوده و یا به اهداف خود نرسیده‌اند. کمون لونگو مای به مدت پنجاه سال خود را از نظر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سازماندهی نمود و دربرگیرنده‌ی تمام حوزه‌های مرتبط با زندگی بود. تبدیل آن‌ها به یک ساختار سیاسی قوی و تعاونی بسیار مهم است. پیشبرد تولید مشترک در زندگی اشتراکی مقابله با پارادوکس دستمزد و کارگر-کارفرما و دیگری برقراری زندگی فارغ از تضادهای طبقاتی، فرهنگی و اجتماعی است. بنابراین آن‌ها رابطه‌ی خود را با دولت تعیین کرده‌اند. ساختار یک سیستم جایگزین ناشی از سازماندهی زندگی بر مبنای رهنمودهای صحیح است.

تلاش جوانان برای ایجاد یک فضای زندگی جایگزین برای سیستم موجود و همچنین برقراری زندگی جمعی و اشتراکی به عنوان یک سیستم بود. تضاد منافع در اروپا که نه تنها جامعه را دچار ازم‌گسیختگی کرده بلکه طبیعت را نیز به نابودی سوق داده نیاز به توسعه‌ی فضاهای جایگزین برای زندگی و سازماندهی را ضروری ساخت. لونگو مای یکی از این نمونه‌هاست.

کمون لونگو مای در درجه‌ی اول خود را به عنوان یک نهاد فرهنگی ابراز می‌کند. دلیل آن این است که زندگی جمعی را می‌پذیرند و به عنوان یک فرهنگ مشترک توسعه می‌دهند. همچنین زمینه‌ی مشترکی برای اتحاد با افرادی از فرهنگ و جغرافیاهای دیگر ایجاد می‌کنند. آن‌ها عملاً در برابر سیستم موجود سازماندهی می‌شوند. کمون همچنین به عنوان یک تعاونی فعالیت می‌کند که در آن تولید در گام نخست از طریق فعالیت‌های خودشان و مشارکت آن‌ها در تدوین طرح‌ها و پروژه‌ها به عنوان یک سیاست مشترک، یک وضعیت نمونه را تشکیل می‌دهد. تمام فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها بر اساس معیارهای اکولوژیکی اجرا می‌شود. محصولات این فعالیت‌ها همچون مربا، پنیر، گندم و غیره از طریق کار جمعی تولید می‌شود.<sup>۴</sup> تولیدات مازاد با سایر کمون‌ها به اشتراک گذاشته می‌شود. می‌توان آن را به عنوان یک کمون واقعی تعریف نمود زیرا در آن مالکیت خصوصی وجود ندارد و زندگی به صورت اشتراکی است.

### زاپاتیست‌ها؛ تجربه‌ی سیستم جایگزین سده‌ی ما

در حالی که خاستگاه مبارزه‌ی محلی زاپاتاتیست‌ها دارای یک سنت باستانی مقاومت است، یک مبارزه‌ی فرهنگی دموکراتیک نیز وجود دارد که به عنوان کنشی در برابر ساختار سیستمی متمرکز سده‌ی بیستم ارتقا یافت. مقاومت ارتش آزادی‌بخش زاپاتاتیست‌ها که در سال ۱۹۹۴ در چیاپاس آغاز شد نه تنها علیه دولت-ملت متمرکز مکزیک بلکه به عنوان نقدی به مبارزات رهایی ملی گذشته نیز توسعه یافت. زاپاتاتا که قرن‌ها شرایط استعماری را تحمل کرده بودند، مبارزه‌ای آگاهانه علیه تخریبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آغاز

4. Kiraz Özdoğan, Longo Mai-Bir Komün Deneyimi, İstanbul: Yeni İnsan Yayinevi, 2022.

نمودند. مخالفت آن‌ها با سیاست‌های نئولیبرالی و ارتقای مقاومت طبیعتاً نیاز به سیاست و سازمان‌های جدیدی را ایجاد کرد. تصرف زمین‌ها بومیان از سوی دولت مکزیک و مسائل اجتماعی-اقتصادی و فقر شدید آن‌ها را به سوی مقاومت و جنگ علیه دولت مکزیک سوق داد.

پس از سال‌ها مبارزه مذاکرات زاپاتاها با دولت مکزیک<sup>۵</sup> به نوعی مصالحه منجر شد اما سازمان خودگردان آن‌ها از نظر قانونی به رسمیت شناخته نشد. آن‌ها در کنار مبارزه برای هویت فرهنگی و محلی بر خواسته‌های خود برای سازمان خودگردان اصرار داشتند و همواره از طریق روش‌های متنوع مبارزه خواسته‌های خود برای خودگردانی را پیش بردند. زاپاتاتیست‌ها با ابتکار عمل خود و مبارزه‌ی جمعی فرهنگ‌های بومی در اول ماه ژانویه ۲۰۰۳ اعلام کردند که مدیریت خودگردان دمکراتیک خود را با دستان خود و از طریق سازمان‌های خود خواهند ساخت و از به رسمیت شناختن دولت خودداری کردند. سازمان‌های خودگردانی که آن‌ها از طریق شهرداری‌ها ایجاد کردند و خودگردانی محلی که از طریق مطالبات جمعی مردم شکل گرفت، تا به امروز نیز مشروعیت خود را حفظ کرده‌اند. در حال حاضر زاپاتاتیست‌ها منطقه‌ی معادل تقریباً نیمی از چیاپاس را با ۱۲ کاراکول، ۱۲ سیستم مدیریتی خوب و ۴۳ شهرداری خودگردان را اداره می‌کنند.<sup>۶</sup> ارزیابی فرماندهی شورشی فعال و مبارز، جنبه اشتراکی و مشارکتی ساختارهای دمکراتیکی را که او توصیف می‌کند، آشکار می‌کند:

"مردم ما خودمدیریتی را فراگرفته‌اند و همچنان یاد می‌گیرند. آن‌ها، مردم ما، می‌دانند که چگونه اداره‌ی امور را در دست بگیرند. به عنوان مثال در آموزش و پرورش مسیری متفاوت از آنچه دولت ارائه می‌دهد را طی می‌کنند. خدمات درمانی و بیمارستان‌ها وجود دارد... فروشگاه‌های کوچکی که افتتاح شده‌اند؛ دیگر کسی به ما نمی‌گوید چه کنیم و چگونه انجام دهیم؟ این باعث افتخار ماست. ما مصمم هستیم که شورشی بمانیم و همواره چنین خواهیم ماند."<sup>۷</sup>

همانند انقلاب روژاوا مشارکت مردمی و مستقیم به عنوان شکلی جایگزین از سازماندهی در مبارزه‌ی زاپاتاتیست‌ها ظهور کرد. گذشته‌ی مملو از جنگ و آلام بسیار زاپاتاتیست‌ها را به سوی سازماندهی سوق داد. با اعلام یک شهرداری خودگردان در سال ۱۹۹۴ فضایی برای حل تمامی مشکلات سیاسی و اجتماعی خود در سطح محلی گشودند. آن‌ها از سویی درگیر مبارزه‌ی مسلحانه، مذاکره و تنش بودند و از سوی دیگر در تلاش برای بر ساخت ساختارهای اجتماعی بودند. آن‌ها بر اساس تفکر مارکسیستی تغییراتی در سیستم خود ایجاد کردند.

هدف زاپاتاتیست‌ها از میان برداشتن شکاف میان فرادستان و فرودستان و تغییر وضعیت موجود است. آن‌ها رویکرد "حکومت بر اساس اطاعت" و ساختارهای سلسله‌مراتبی و بوروکراتیک سنتی را مورد نقد قرار دادند. آن‌ها با آغاز از ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتا نوعی رهبری دمکراتیک و سیال ارائه دادند. از سوی دیگر سیاست‌های جنگ و سازمانی خود را علیه سلسله‌مراتبی، وضع موجود و تمرکزگرایی توسعه دادند. سازماندهی آن‌ها از طریق تقسیم وظایف و نقش‌ها است که ریشه در این تفکر دارد که هر کس به نوعی بخشی از جامعه است. متمایزترین سازمان آن‌ها ۴۳ شهرداری خودگردان است که از ده‌ها روستا تشکیل شده است."<sup>۸</sup>

5 EZLN ve CNI, gerçekleştirdiği sivil etkinliklerle hükümeti San Andrés Anlaşması'nı tanımaya ve sorumluluklarını yerine getirmeye çağırdı. Bu etkinliklerden en önemlileri, 1997 Eylül'ünde 1.111 kişilik Zapatista delegasyonunun Meksiko şehrine yürümesidir. Bkz. Azize Aslan, Çatışma Çözümü ve Barış İnşası Dünya Deneyimleri Serisi <https://disa.org.tr/catisma-cozumu-ve-baris-insasi-dunya-deneyimleri-serisi-sempozyumu/>

6 Bkz. A.g.e.

7 Gloria Munoz Ramirez, Ateş ve Söz20-. Ve 10. Yılında EZLN, İstanbul: Ayrıntı Yayınları, 2005.

8 Bkz. Azize Aslan, Çatışma Çözümü ve Barış İnşası Dünya Deneyimleri Serisi, <https://disa.org.tr/catisma-cozumu-ve-baris-insasi-dunya-deneyimleri-serisi-sempozyumu/>

هر شهرداری تابع یک نهاد هماهنگ کننده است. "شورای مدیریت" همه‌ی شهرداری‌ها یعنی سازمان‌های محلی ساختاری است که از پایین به بالا بر اساس مشاوره و نظارت سازماندهی شده است. این شورا مشابه سیستمی است که از سوی شوراهای در روژآوا برای نظارت و سرپرستی ایجاد شده است. مشارکت فعال مردمی و تصمیم‌گیری از سوی جامعه اقدامی متقابل در برابر تمرکزگرایی است.

اقتصاد زاپاتیستی از طریق کمون و تعاونی‌ها شکل می‌گیرد. این شکل از اقتصاد بر مبنای دوری از فعالیت‌های متمرکز سازماندهی شده و خودکفاست. هر عضو کمون به نیازهای خانواده و دیگر کمون‌ها پاسخگو می‌شود. در کمون‌ها و مناطق تولیدی شیوه‌ای انعطاف‌پذیرتر و طبیعی‌تر برای کار و زندگی ایجاد می‌شود که در آن زنان نیز تا حد زیادی در آن مشارکت دارند. تولید مبتنی بر معیارهای اکولوژیکی و نیاز جامعه، توانایی جامعه در راستای توسعه را ارتقا می‌دهد. سازوکارهای آن‌ها مبتنی بر اقدام جمعی و تصمیم‌گیری مشترک به ویژه در مخالفت با سازوکار متمرکز دولتی و همه‌ی اشکال سلسله مراتب است. در کمون‌ها مشارکت اکثریت اساس همه‌ی تصمیمات مربوط به زندگی است.

در سده‌ی ۲۱ سازمان‌های سیستم جایگزین تمام بخش‌های جامعه و ساختارهای فرهنگی را از طریق سازماندهی در محل کار، همکاری و همبستگی ایجاد می‌کند. پذیرش اصول اکولوژیکی و زنان از ویژگی‌های اساسی ذهنیت کلی است. خودسازماندهی دموکراتیک مداوم و کسب تجارب در مواجهه با مدرنیته سرمایه‌داری و ساختار دولت-ملت برای ساختارهای امروزی ضروری است.

### روژآوا؛ امیدی که در سده‌ی ۲۱ از خاورمیانه برمی‌خیزد.

با انقلاب روژآوا پس از ژوئیه ۲۰۱۲، تلاش‌ها برای ایجاد سازمان و سیستم‌های جایگزین برای مقابله با مدرنیته‌ی سرمایه‌داری برجسته‌تر شد. در روژآوا جنگ و بر ساخت اجتماعی به موازات یکدیگر صورت گرفت. تلاش‌هایی برای فرارفتن از دیدگاه‌های گذشته در مورد انقلاب و پیشبرد اشکال سازمانی از طریق یک سیستم داوطلبانه‌تر و مشارکتی‌تر وجود دارد. دلیل اصلی آن درس‌های آموخته شده از تاریخ است. البته فراوی از اشکال گذشته مبارزه و نتایج آن<sup>۹</sup> لزوماً به معنای رد کامل این اشکال نیست. کمون‌ها و مجالس محلی سازمان‌یافته به عنوان الگویی خارج از سیستم و دولتی شکل گرفته‌اند. این کمون و مجالس سازمان‌یافته پایه‌ی اصلی خودگردانی محسوب می‌شوند. سازماندهی مجالس در تمامی شهرها و شهرستان‌ها به صورت دموکراتیک و خودگردان توسعه یافته است. اهمیت بسیاری به فعالیت‌های مجلس داده شده تا سازماندهی خودگردان و مکمل در چارچوب دیدگاه ملت دموکراتیک تقویت شود. در این مجالس مسائل اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرند و تصمیمات نهایی به صورت جمعی گرفته می‌شود. اعضای منتخب که به صورت دموکراتیک و مستقیم انتخاب می‌شوند و به شوراهای می‌پیوندند، از طریق کمیته‌های تشکیل شده بر مسائل مربوط به مناطق و کمون‌ها نظارت و آن‌ها را بررسی می‌کنند. مسئولیت آن‌ها در قبال همه‌ی اعضا و کمیته‌ها نظارت و تسهیل پیشرفت است. به عنوان مثال شورای شهر ارتباط مستقیمی با سخنگویان مشترک همه‌ی کمیته‌ها و کمون‌های درون شهر دارد. تلاش‌هایی برای حصول اطمینان از جای گرفتن همه در عرصه‌ی سیاست وجود دارد.

با این حال سازماندهی و سیستماتیک شدن کامل آن زمان‌بر است. رمزه محمد یکی از زنانی است که سال‌هاست در عرصه‌ی بر ساخت اجتماعی روژآوا جای دارد و برای سازماندهی زنان تلاش می‌کند. رمزه سازمان‌های جایگزین خود را به سادگی زیر بیان می‌کند: "به عنوان یک ملت در تمامی فعالیت‌ها جای داریم. کاستی‌ها محصول بی‌تجربگی ماست. ما به طور کامل بر آموخته‌هایمان از سیستم دولتی متمرکز غلبه نکرده‌ایم. با وجود این می‌دانیم هنگام بروز مشکل به کجا مراجعه کنیم. هر کس دارای این انتخاب

۹. در گذشته وضعیتی از تأثیرپذیری از ایدئولوژی مارکسیستی وجود داشت.

است که در سیاست و سازماندهی شرکت کند. برای نخستین بار زنان در هر فعالیتی مشارکت دارند. مجالس، کمون و تعاونی‌ها بر اساس نمایندگی برابر است و علاوه بر این اکثریت را زنان تشکیل می‌دهند. بدون تردید این تضمینی برای آینده است. زندگی بر اساس یک ساختار دموکراتیک منطقی‌تر از زندگی تحت لوای ساختار دولت است.<sup>۱۰</sup>

این سیستم که در تلاش برای سازماندهی از طریق کمون و مجلس است، بر همه حوزه‌های زندگی تأثیرگذار است و از طریق نظارت، پیشنهاد و دیدگاه‌های مجلس مدیریت می‌شود. مجلس روزآوا که با مجالس کانتون‌ها برای رسیدگی به مسائل عمومی تشکیل جلسه می‌دهد، خواسته‌ها، پیشنهادات و تصمیمات ارائه شده از سوی کمون‌ها را ارزیابی می‌کند. بنابراین مسائل مربوط به همه‌ی زمینه‌ها همچون اکولوژی و خوددفاعی و غیره از طریق پلتفرم‌های مشترک از سوی نمایندگان و سخنگویان مشترک مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عنوان مثال در محله‌ای از قامشلو مشکل زباله با اعضای خود کمون مورد بحث قرار می‌گیرد و پس از روشن شدن راه‌حل و اقدامات لازم، کمون با سایر کمون‌ها مشورت کرده و آن را به شورا ارائه می‌دهد. اغلب خود شورا می‌تواند پروژه‌های عملی را تدوین و به کمون‌ها ارائه دهد. فرایند بعدی شامل نظارت بر تصمیمات است. این فرایند از طریق روابط متقابل شکل گرفته که از سویی نشان‌دهنده‌ی نظارت متقابل است. حوزه‌هایی همانند اقتصاد، اکولوژی، خوددفاعی، دیپلماسی، بهداشت و آموزش که تحت سیستم خودمدیریتی دموکراتیک قرار می‌گیرند، می‌توانند به صورت مجلس سازماندهی شده یا در تمام شوراهای شهر گنجانده شوند.

در یک ساختار خودمدیریتی دموکراتیک مجلس همانند یک دولت-ملت عمل نمی‌کند. سیستم قضایی و سایر ساختارهای اداری کنفدرال هستند. کنفدرال به اتحاد با کانتون‌ها در مورد مسائل مشترک اشاره دارد. کمیته‌های درون مجالس مسئول اجرای تصمیمات اتخاذ شده هستند. به عنوان مثال در روستایی در دیریک یک یا چند کمیته نماینده‌ی اقتصاد محلی هستند و امور اقتصادی روستا را مدیریت می‌کنند. نمایندگان آن‌ها در نزدیک‌ترین مجالس نیز حضور دارند.

کمون‌ها هسته‌ی اصلی سازمان خودگردانی روزآوا هستند. آن‌ها حوزه‌های اصلی تصمیم‌گیری و اجرا هستند. هر کمون بایستی در درجه‌ی نخست به عنوان فضاهای زندگی مشترک سازماندهی شود. این سازماندهی از طریق ایجاد فضاهای تفکر و زندگی جمعی حاصل می‌شود. گرچه هنوز به سطح مطلوب نرسیده‌ایم لذا هدف کلی این است که هر فرد به صورت دواطلبانه و مستقیم به عنوان یک سازمان دموکراتیک سازماندهی شود. کمون‌ها همچنین فضاهایی برای تحقق مشترک اهداف و مقاصد هر فرد و جامعه هستند و از طریق همکاری فکری، فرهنگی و اقتصادی افراد و تعیین نیازهای خودشان تشکیل می‌شود.

علاوه بر این هر کمون یک هدف اساسی به عنوان یک تعاونی دارد. رشد رابطه‌ی میان تولید و دموکراسی از طریق این امر بسیار مهم است. برخلاف ساختار متمرکز دولت-ملت، کمون‌ها به عنوان فضاهایی برای گردهم آمدن و تدوین سیاست‌های مشترک بر اساس نیاز عمل می‌کنند. آن‌ها همچنین در صورت لزوم از طریق مشارکت خود مستقیماً بر سیستم خودگردان تأثیر می‌گذارند. زنان در تمامی کمون، مجلس و کانتون‌ها در روزآوا و در هر جنبه‌ای از زندگی مشارکت دارند. مجلس عمومی و اجرایی به صورت خودگردان از سازمان‌های محلی گرفته تا کمون‌ها خودسازماندهی می‌شوند. هدف یک تعاونی در هر کمون تضمین پویایی و فعالیت سیاسی جامعه محلی است. بدین ترتیب تلاش می‌شود تا بر تمرکزگرایی و مالکیت خصوصی غلبه شود. تعاونی‌هایی که برای مبارزه با سازوکارهای سرمایه‌داری و استثمار بازرگانان توسعه می‌یابند، نه تنها زمینه را برای غارتگران و دلالان کاهش می‌دهد بلکه کل جامعه از تولیدکنندگان گرفته تا مصرف‌کنندگان را قادر می-

۱۰. رمزیه محمد در شورای هماهنگی «کنگره استار» در روزآوای کردستان فعالیت می‌کند.

سازد تا از طریق سازمان‌های جمعی همکاری کنند. تعاونی‌ها پایه و اساس ساختارهای اقتصادی دموکراتیک هستند. تفاوت ساختارهای دموکراتیک این است که اکنون همه‌ی اقشار جامعه خواهان مشارکت مستقیم در سیاست هستند. بنابراین زندگی اشتراکی برخلاف ساختارهای بیش از حد متمرکز نیاز به ساختارهایی دارد که قابل دسترسی برای همگان باشند و در صورت لزوم بتوانند در آن مداخله کنند.

تفاوت روژآوا با سایر سیستم‌ها ارتقای سیاست از پایه و ایجاد کمون، مجلس و تعاونی به عنوان امری ضروری است. بسیاری از کشورها علیرغم ساختارهای فدرالی و خودگردان خود همچنان در چارچوب سنت دولت-ملت عمل می‌کنند. دلیل این شکست آن‌ها در ایجاد سازمان‌های مردمی مناسب است. در روژآوا قرارداد اجتماعی و سیاست اساسی از طریق تأسیس کمون، تعاونی و مجلس رسمیت می‌یابد.

اگرچه تحولات در روژآوا چشمگیر و مهم است لذا مسائلی در سازماندهی و نهادینه‌سازی وجود دارد. از سویی امکان رویکردهای جنسیت‌زده وجود دارد و اگر فرهنگ و آگاهی دموکراتیک نیز ناکافی باشد خطر تحول به سوی شیوه‌های متمرکز وجود دارد. بنابراین ساختارهای خودمدیریتی دموکراتیک که به عنوان عرصه‌های مبارزه ایجاد می‌شوند در عین حال فضاهایی برای آموزش نیز محسوب می‌شود. یکی از موضوعاتی که همواره مورد بحث قرار می‌گیرد توسعه‌ی پروژه‌های بر ساخت در شرایط جنگی است. زندگی در سایه‌ی جنگ می‌تواند مانعی اساسی برای نظام دموکراتیکی باشد که ما در پی ایجاد آن هستیم. به عنوان مثال هنگامی که یک تعاونی کشاورزی در دیریک که از سوی نهاد خانواده‌ی شهدا تأسیس شده بود، با حملات نظامی روبه‌رو شد، سازماندهی چهل عضو تعاونی متوقف گشت. این امر به نوبه‌ی خود تأثیرات اجتماعی و اقتصادی عمیقی بر زندگی مردم دارد.

علیرغم تمامی کمبودها، شرایط جنگی و استبداد دولت-ملت بر ساخت نهادهای دموکراتیک، اکولوژیک بر مبنای به رسمیت شناختن اراده‌ی زنان از طریق اراده‌ی جمعی و مشارکت داوطلبانه، قدرت انتخاب انسانیت بر آنچه زیبا، خوب و صحیح است را نشان می‌دهد. تجارب و سیستم‌های امیدوارکننده‌ی سوسیالیستی دموکراتیک سده‌ی ما همچنان برای جوامع نویدبخش هستند. آن‌ها نشان داده‌اند که می‌توانیم در هماهنگی با طبیعت، بدون بهره‌کشی، زور و خشونت زندگی کنیم.

## نافرمانی مدنی از دیدگاه زنان میان رفم و انقلاب

دیلار دیریک\*

در سال‌های اخیر در سایه‌ی رسانه‌های دیجیتال شاهد اقدامات متفاوت نافرمانی مدنی از سوی زنان در بسیاری از نقاط جهان بوده‌ایم. با افزایش این امکانات دسترسی؛ زنان سودانی بر روی سقف خودروها ایستاده و برای مردم آوازه‌ای اعتراضی می‌خواندند، اعتراض زنان آمریکای لاتین در قالب رقص "لاس تسیس" (Las Tesis) که به تدریج جهانی گشت و زنان و دختران ایرانی با باز کردن حجاب خود در برابر نظم پلیسی حکومت ایران نمونه‌هایی از این اعتراضات تاثیرگذار در سال‌های اخیر بوده است.

نافرمانی مدنی یکی از سنت‌های باستانی تاریخ مقاومت در جهان است. اگرچه چنین روش‌هایی برای حصول اطمینان از شنیدن و مطالبات جمعی بدون خشونت ارتقاء یافته و با رهبران مرد همچون مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ شناخته شود، لذا نمی‌توان از ایفای نقش مهم زنان در این فرایندها چشم‌پوشی نمود. این روش مبارزه که می‌تواند به عنوان یک موضع داوطلبانه در برابر رژیم‌های استعماری، نژادپرستی، نظامی و ذهنیت آن‌ها تاثیرگذار باشد، در بسیاری از نقاط دنیا دارای کاراکتری است که می‌تواند شامل همه‌ی طبقات و هویت‌ها باشد. این روش مبارزه بیشتر از سوی زنانی که از مرکز قدرت دور هستند و بیشتر در معرض خشونت‌های دولتی قرار دارند، به یک سنت تبدیل شده است. نافرمانی مدنی در قالب اعتراضات، شعارها، کمپین‌های تحریم و راهپیمایی‌های گسترده در مقابل ظلم، بی‌عدالتی و بیدادگری و به منظور آشکار نمودن روش‌ها و گفت‌وگو‌هایی که به حقیقت متوسل می‌شوند، صورت می‌گیرد تا بر همگان آشکار گردد که چه کسی قوی و چه کسی ضعیف بوده و مبتنی بر اندیشه‌ی اخلاقی و احساسات مردم است.

حال این سوال مطرح است که آیا نافرمانی مدنی با شرایط سده‌ی ۲۱ سازگار است؟ امروزه با تحولات تکنولوژی نافرمانی‌های مدنی بیشتر دیده می‌شود. برخی از نمادها، رنگ‌ها، ماسک‌ها، شعارها و یا علائم به سبب مقاومت تبدیل شدند. از سوی دیگر نافرمانی‌های مدنی در عصر رسانه‌های دیجیتال هم در دموکراسی‌های لیبرال جهان غرب و هم در میان دولت‌های مقتدر در مقایسه با گذشته قابل مشاهده‌تر است و باعث شده این شیوه‌ی عمل اندکی معنا و اثر خود را از دست بدهد. حتی قیام‌های اجتماعی به عنوان روشی برای جنگ ویژه میان دولتی علیه کشورهای دشمن استفاده می‌شود؛ نافرمانی‌های مدنی عمدتاً برای این منظور استفاده می‌شوند و سیاست و مفاهیمی برای این منظور تدوین می‌شوند. این واقعیت که دموکراسی‌های لیبرال غربی به ویژه ایالات متحده‌ی آمریکا از این روش معانمند مبارزه طبق محاسبات خود استفاده می‌کنند بایستی کسانی را که در نقاط مختلف جهان برای آزادی می‌جنگند، نگران کند.

هنگام بررسی شیوه‌های نافرمانی مدنی در سده‌ی ۲۱ بایست سوالات زیر را بپرسیم. چرا سیستم سرمایه‌داری و دولت‌ها روش نافرمانی مدنی را تشویق می‌کنند؟ آیا ممکن است جنبه‌هایی از این روش قابل دستکاری باشد؟ چه پیوندی با فناوری دارد؟ این نوع عوامل به ویژه برای زنان چه معنایی داشته و چه خطراتی دربردارد؟

\* دیلار دیریک دانش آموخته‌ی دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه کمریج است و به مدت ده سال تحقیقات گسترده و عمیقی در مورد جنبش آزادی‌گراها به ویژه زنان گرد انجام داده است. وی در این باره کتابی به نام «جنبش زنان گرد: تاریخ، نظریه و عمل» در سال ۲۰۲۲ منتشر کرده است.

### جادوی نافرمانی مدنی: سیاست و اخلاق مشترک

پیش از پرداختن به نقد لازم است بر چند نکته تأکید شود. در طول تاریخ نافرمانی‌های مدنی نه تنها بر مردم محلی یا منطقه‌ای بلکه بر کل جهان تأثیر گذاشته است. اگر به مقاومت مردم هند علیه استعمار، کمپین‌های تحریم علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و مبارزات سیاهپوستان علیه رژیم نژادپرست آمریکا نگاهی بیافکنیم، نمی‌توان جنبه‌های جذاب این مبارزات که همگان را به جنبش واداشته و رویاها را زنده می‌کند، انکار نماییم. بدون تردید این یک حس امیدوارکننده است که بتوانیم بینیم هنگامی که مردمان/ جوامع گردهم می‌آیند، چه چیزها ممکن می‌گردد.

از سوی دیگر نبایست از برخی از موارد غافل شویم. در حال حاضر شاهد تجدیدنظرطلبی (رویزیون) بسیاری از این جنبش‌ها هستیم. فرایندهای مقاومت مبتنی بر نافرمانی مدنی اغلب توسط جریان اصلی تحریف می‌شود. نقش خشونت در فرایندهای مقاومت یا دیدگاه‌های رادیکال و انقلابی که بخش بزرگی از مبارزه هستند، از تاریخ این مبارزات پاک می‌شوند. به عنوان مثال در آمریکا نقش رهبری مالکوم ایکس یا پلنگ‌های سیاه برای جوامع سیاهپوست و این واقعیت که آن‌ها تحت شکنجه، خشونت و آنتی‌پروپاگاندای چندوجهی قرار گرفتند، عمدتاً توسط تاریخ رسمی فراموش می‌شود. یا این واقعیت که کنگره‌ی ملی آفریقا (ANC) به رهبری نلسون ماندلا در مقاومت علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی نیز مبارزه مسلحانه انجام داد، اغلب نادیده گرفته می‌شود. این امر نه تنها توسط حاکمان بلکه توسط فعالان، هواداران، آکادمیسین و نمایندگان جامعه‌ی مدنی با نیت خیر نیز صورت می‌گیرد. جامعه‌شناس سیدمن این وضعیت را چنین توضیح می‌دهد: "تعجب می‌کنم که آیا ما به عنوان محقق از این می‌ترسیم که اگر بپذیریم برخی از مبارزات فهرمانانه مردمی در شهرک‌ها ممکن است مستقیماً با شبکه‌های مخفی که به حملات مسلحانه متوسل می‌باشند، مرتبط باشند، یکپارچگی اخلاقی مبارزه ضدآپارتاید را تضعیف خواهیم کرد؟"

از دهه‌ی ۲۰۱۰، با پیشرفت فناوری به ویژه استفاده از رسانه‌های دیجیتال، نافرمانی مدنی به ابعاد جدیدی رسیده است. در خیزش‌های منطقه‌ای که به عنوان «بهار عربی» توصیف می‌شوند، از عباراتی همانند "انقلاب توئیت" و یا "انقلاب فیس‌بوک" استفاده شد. مردم از اینکه توانستند تجربه‌ی زیسته‌ی خشونت پلیس و دولت را با جهان به اشتراک بگذارند منبع امید عظیمی برای همه‌ی کسانی بودند که رویای آزادی و دموکراسی در سر می‌پروراند. استفاده از رسانه‌های دیجیتال به ویژه کمپین‌های هشتگ از آن زمان به بخش طبیعی از کنشگری تبدیل شده است. یک شعار رسانه‌ای دیجیتال می‌تواند موجب به اشتراک گذاشتن احساسات و تجربیات بدون مرزی شود. در سال‌های اخیر کمپین "من هم" (#Me Too) تابوی خشونت علیه زنان را شکسته و منجر به بحث و تحولات مهمی شده است. احساسات جمعی و فراملی که از این طریق پدیدار می‌شوند، از اهمیت بالایی برخوردارند. در ۱۰-۱۵ سال گذشته میلیون‌ها نفر نمی‌توانستند همزمان بگویند: "برای من هم اتفاق افتاد، من هم در این درد شریک هستم و یا در شرایط یکسانی هستیم."

از سوی دیگر برخی حقایق تاریک و نادیده می‌توانند موجب پسروری مبارزات شوند. در دوره‌ای که بحران‌ها و مسائل بسیار عمیق و ساختاری در سراسر جهان وجود دارد، نافرمانی مدنی‌ای که تنها در هشتگ‌ها خلاصه شده باشد، خطرات زیادی به همراه دارد. آیا می‌توان مسائل، تحولات و مشکلاتی را که نیاز به تحلیل و رهیافت‌های بسیار عمیق‌تری دارند به صورت سطحی در چند جمله جای داد؟ البته برای این وضعیت غیرممکن، رسانه‌های دیجیتال و رسانه‌های جریان اصلی می‌توانند این تصور را ایجاد کنند که مخاطبان بسیار زیادی در قالب هشتگ‌ها دارند.

ممکن است داده‌های زیادی در مورد میزان تغییر و تحولی که برخی از جنبش‌ها می‌توانند در جامعه ایجاد کنند، وجود نداشته باشد؛ انعکاس بیرونی و گوه‌ری آنها ممکن است با هم تلاقی نداشته باشند. به همین دلیل اگر جنبش‌ها محبوب‌تر از آنچه هستند به نظر برسند، مسئله‌دار است.

لازم است بدانیم که فناوری دارای جنبه‌های منفی بسیاری است. به عنوان مثال از داده‌های افشا شده توسط ویکی‌لیکس می‌توان دید که شبکه‌هایی همچون توییتر، گوگل و فیسبوک از سویی اطلاعات خصوصی صدها میلیون نفر را جمع‌آوری می‌کنند از دیگر سو با دولت آمریکا برای تغییر رژیم در کشورهای دیگر همکاری می‌کنند. یکی از ارکان ضروری روابط خارجی ایالات متحده ارائه کمک‌های فناوری، لجستیکی و رسانه‌ای به مخالفان انتخابی خود، کمک به تعیین زمان و نوع اقدامات مناسب ایجاد شرایط و ارائه‌ی کمک بوده است. به این ترتیب در حالی که اقدامات نافرمانی مدنی در کشورهای "دوست" با آمریکا توجه زیادی را به خود جلب نمی‌کند، انواع اعتراضات در کشورهای "دشمن" با درخشان‌ترین جنبه‌های خود منعکس می‌شوند. چنین بازتابی برای کشورهای اقتدارگرا و سرکوبگر به یک ابزار و به فرصتی مناسب برای مجرم شناختن مخالفان تبدیل می‌شود.

در واقع این تحولات تا حد زیادی سیاست جنبش‌ها را تعیین می‌کند. کمک‌های خارجی می‌تواند منجر به تغییرات، جابجایی‌ها و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک، سیاسی، اجتماعی و روش‌شناختی شود. اهداف و سبک‌های مقاومت در معرض دستکاری قدرت‌های مسلط قرار می‌گیرند و می‌تواند جنبش‌ها را به تدریج غیرفعال و غیرسیاسی نماید. همانطور که در نمونه‌های بسیاری شاهد بوده‌ایم بیانیه، شعار و نمادهای معنادار می‌توانند به بخشی از تولید انبوه سرمایه‌داری به شیوه‌ای که شایسته آن نیستند، تبدیل شوند و مهم‌تر از آن به جای تغییر سیستم، تغییر رژیم و رفرم مطرح می‌شوند.

### نمایش دولتی برای حقوق و عدالت

دولت‌ها به طور فزاینده‌ای از جنبش‌های اجتماعی الهام گرفته و بر این اساس برای جذب اقبال مختلف مورد استفاده قرار می‌دهند. بدین ترتیب سیاست‌های تاریک خود را پنهان نموده و یک نمایش توخالی از نافرمانی را هم علیه کشورهای دشمن و هم علیه جنبش‌های ضدسیستمی را اجرا کنند. اثبات اینکه چنین روش‌هایی در چارچوب تئوری توطئه است، دشوار نیست.

در سال‌های اخیر برخی از محافل دانشگاهی نشریاتی که جنبش‌های مقاومت خشونت‌پرهیز را برجسته کرده‌اند، منتشر نموده‌اند. مطالعات دانشگاهی، نهادها و افرادی که چنین رویکردهای سیاسی را با استفاده از زبان علمی ترویج می‌دهند اغلب مطابق سیاست‌های برخی کشورها عمل می‌کنند. البته استقلال آثار علمی‌ای که به طور فعال توسط نهادهایی همانند وزارت امور خارجه در ایالات متحده مورد حمایت قرار می‌گیرد، جای سوال دارد. همین نهاد دولتی می‌تواند خود را به عنوان یک جنبش تعریف کرده و هم از نهادهایی که علم و داده‌های مربوط به آن جنبش را تولید می‌کند، حمایت کند.

بدون تردید دریافت پول و حمایت از یک دولت بر حوزه‌های مبارزه، رویاها، روش و دیدگاه‌های آن جنبش تأثیر می‌گذارد. تعیین شرایط مادی آن از خارج آن را از ماهیت سیاسی‌اش تهی می‌کند. به نام دموکراسی، اطلاعات، مفاهیم روابط خارجی و صنعت فناوری فضایی ایجاد می‌کنند که در آن می‌توانند محاسبات خود را توسعه دهند. به عنوان مثال جنبش دانشجویی Otpor (مقاومت) که در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ در صربستان ظهور کرد از سوی وزارت امور خارجه ایالات متحده حمایت مالی می‌شد. این جنبش حتی در کشورهای بهار عربی همانند مصر و تونس تحت نام به اشتراک گذاشتن تاکتیک‌های خود با سایر جنبش‌ها به آن‌ها آموزش می‌داد.

می‌توان به راحتی مشاهده نمود که دولت‌ها، سازمان‌های غیردولتی، بنیادهای خصوصی متعلق به کارفرمایان و شرکت‌های خصوصی در تلاشند نقش "محافظتی" یا "حمایتی" نسبت به زنان در بسیاری از نقاط جهان ایفا کنند. هدف اصلی آن‌ها در واقع مداخله‌ی سیاسی در محتوای جنبش‌های زنان است و آن‌ها این فعالیت را بیشتر در خاورمیانه انجام می‌دهند.

در بیست سال گذشته مفهوم قدرت نرم (Soft Power) در روابط خارجی به عنوان سیمای فرشته‌گونه‌ی سیاست‌های جنگ و سلطه‌ی موجود، به بخشی از سیاست‌های مهم ایالات متحده و کشورهای اروپایی تبدیل شده است. پس از دهه‌ی ۱۹۸۰ کشورهای غربی تحت عنوان "ترویج دموکراسی" موفق به پرورش نسل‌هایی از جامعه‌ی مدنی نزدیک به غرب در کشورهای غیرغربی و در جغرافیاهای مختلف شدند. این کشورها تلاش کردند تا صدها هزار نفر به ویژه جوانان و زنان را از طریق سازمان‌های غیردولتی، بورسیه‌ها، آموزش‌ها و دوره‌های ویژه به سمت خود جذب کنند.

این روند در خاورمیانه با جنگ‌های عراق و افغانستان آغاز شد. اگرچه تحت عنوان ارزش‌هایی همچون دموکراسی، آزادی، برابری و ترقی‌خواهی ارائه می‌شد، لذا کاستی‌های این ابتکارات توسط بسیاری از جنبش‌ها و محافل ضدسیستم ابراز گشته و مورد انتقاد قرار گرفت. این مفاهیم که با هدف تعمیق سلطه‌ی غرب در منطقه توسعه یافته‌اند، به ویژه با هدف محدود کردن حوزه‌های سیاسی زنان ایجاد شده‌اند. خشونت علیه زنان به ویژه در مناطقی که تحت تأثیر جنگ و فقر قرار دارند، به یک صنعت تبدیل شده است. در این مناطق مبارزات زنان که خواستار تغییر اساسی سیستم، حق زمین، خودگردانی و خودمدریتی هستند اغلب از سوی رویکردهای لیبرال سرکوب، نامرئی و حتی جرم محسوب می‌شوند. همانگونه که فعالان زن افغان اغلب اشاره می‌کنند "برنامه‌های جامعه‌ی مدنی مستقر در ایالات متحده می‌تواند کسانی را که رویای زندگی متفاوتی به جای سیستم موجود را در سر می‌پرورانند، سرکوب کند."

اگرچه این برنامه‌ها در ظاهر با نیت خیر به نظر می‌رسند، لذا مسئله اصلی در چنین برنامه‌هایی که دموکراسی را تشویق می‌کنند، تأثیر بلندمدت آن‌هاست. بایستی سوالات زیر پاسخ داده شود؛ چه کسی چه نظریه‌ای برای تغییر و تحول دارد؟ کدام روش‌ها در برابر سیستم غالب موثر هستند؟ کدام یک در واقع به یک سیستم غالب دیگر در تلاش برای سرنگونی یک رژیم کمک می‌کند؟ فعالین تا چه اندازه از این موضوع آگاه هستند؟ تأثیرات ایدئولوژیک، فرهنگی و اجتماعی مفاهیم خاص چیست؟ اهداف کارگاه‌های صنایع دستی، دوره‌های خیاطی و آموزش فنی تحت عنوان "توانمندسازی زنان" در مناطقی با سنت‌های انقلابی و جغرافیایی که زنان انقلابی ظهور کرده‌اند چیست؟ مطالعاتی که سیستم مردسالاری، سرمایه‌داری و استعمار را زیر سوال می‌برند یا کسی جسارت زیر سوال بردن آن را ندارد، چه دستاوردی می‌تواند داشته باشد؟ سوالات بسیاری می‌تواند مطرح گردد. به طور خلاصه بایستی پیامدهای پروژه و برنامه‌های زنان که در خاورمیانه و بسیاری از جغرافیاهای دیگر اجرا می‌شوند، به خوبی بررسی شود و چگونگی محدود شدن باور به دنیای دیگر به خوبی مورد تحلیل قرار گیرد.

دولت‌های حاکم نه فقط در تعامل با سایر کشورها، بلکه در داخل کشور خود با جوامع داخلی نیز مفاهیم و نرم‌های دستکاری شده و همراه‌کننده‌ی آن را توسعه می‌دهند تا مشروعیت خود را حفظ کنند. بررسی یک آگهی تبلیغاتی که توسط سازمان استخباراتی آمریکا (سیا) در اوایل سال ۲۰۲۱ منتشر شده، خالی از لطف نیست. این کلیپ تبلیغاتی شخصی را نشان می‌دهد که به عنوان "افسر نسل اول لاتین‌تبار و سیا" توصیف شده است. زن جوان حاضر در تصویر یک تی‌شرت صورتی به همراه یک مُشت، نمادی از جنسیت زن مرتبط با جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» به تن دارد. او در حالی که در فضاهای مختلف زندگی خود همانند خانه، محل کار و غیره حرکت می‌کند، جمله‌ی جالب توجهی می‌گوید: "من یک زن رنگین‌پوست هستم. من یک مادر هستم. من یک زن سیس جندر<sup>۲</sup> نسل Y هستم..."

ایده‌ای که در این کلیپ تبلیغاتی که ماموریت الهام‌بخش بودن را بر عهده دارد، منتقل می‌شود این است

۲. اصطلاحی که برای توصیف افرادی به کار می‌رود که جنسیت بیولوژیکی و گرایش جنسی آنها یکسان است.

که این زن جوان در سازمان سیا از این قاعده مستثنی نیست. به عبارت دیگری زنان بسیاری همانند او در سیا هستند و به دلیل سخت‌کوشی جایگاه خود را به دست آورده‌اند. در پایان این تبلیغ زن جوان پس از اینکه سخنرانی خود را با ستایش از خود به پایان می‌رساند، متن روی تی‌شرت خود را می‌خواند: "میجا"، تو ارزشش را داری". بنابراین سازمان سیا که از ابتدای سده بیستم کودتا، توطئه و جنگ‌های بسیاری را علیه جنبش‌های سوسیالیستی و دموکراتیک چپ در بسیاری از نقاط جهان سازماندهی کرده، امروزه به عنوان نهادی که از ارزش‌های مترقی دفاع می‌کند، هیچ کس را مستثنی ننموده و حتی مروج دموکراسی است، معرفی می‌شود. جالب است که چنین نهادی در این کلیپ تبلیغاتی از مُشت که یکی از نمادهای سنت نافرمانی مدنی است، استفاده می‌کند.

تمام جنایات سازمان سیا علیه بشریت را فراموش نکنیم و آن را به عنوان موضوعی برای نوشتار دیگری کنار بگذاریم و اکنون بر روی پیام این تبلیغ تمرکز کنیم. این نوع تبلیغات نشان‌دهنده‌ی چه گرایشی است؟ چگونه بر سوزن‌های سیاسی همانند جامعه‌ی مدنی، جنبش‌های اجتماعی و مبارزات انقلابی سده‌ی ۲۱ تأثیر می‌گذارد؟ اینکه ساختار امپریالیستی، مردسالارانه و مردانه‌ای همانند سازمان سیا از یک زن جوان غیرسفیدپوست، مضطرب و از یک خانواده‌ی مهاجر در این تبلیغ استفاده می‌کند، بیانگر چیست؟ نخست لازم است توجه را به رابطه‌ی فراینده‌ی میان فمینیسم لیبرال و دولت‌های هژمونیک و نظام سرمایه‌داری در سال‌های اخیر جلب نماییم. امروزه بیش از هر زمان شاهد تعاریفی همچون "اولین نخست‌وزیر زن"، "اولین وزیر امور خارجه‌ی زن" و "نخستین مدیر عامل زن" بوده‌ایم. رویدادها و گفتمان‌هایی که این پیام را منتقل می‌کنند این است که "زنان هم می‌توانند این کار را انجام دهند" صرف‌نظر از اینکه تا چه حد حسن نیت وجود دارد، در واقع بازتاب یک دیدگاه جنسیت‌گراست. زیرا تاریخ مقاومت زنان دارای کاراکتری کلکتیو (جمعی) است و تعاریفی که بر چنین "اولین‌هایی" تأکید می‌کند در واقع با برجسته کردن شخصیت‌ها، الگویی برای زنان جامعه ارائه می‌شود.

در اکتبر ۲۰۲۲ یک حزب راست‌گرای افراطی زنی به نام جورجیا ملونی را که مخالف سقط جنین است در ایتالیا به قدرت رساند. از سویی ورود زنان به عرصه‌های قدرت به عنوان یک موقعیت مترقی تلقی می‌شود و از سوی دیگر فقط به زنانی که در چارچوب خاصی قرار دارند، اجازه‌ی حضور داده می‌شود. به عبارتی زنانی که در راستای مشروعیت‌بخشی به نهادهای مردسالارانه اقدام می‌کنند، پاداش داده می‌شوند و زنانی که دولت را به چالش کشیده و برای حذف آن تلاش می‌کنند، به حاشیه رانده می‌شوند. حمایت از زنان برای حضور در نهادهای غالب بدون تغییر آن‌ها به معنای استفاده از مبارزه‌ی زنان به عنوان ابزاری برای سیستم مردسالار محسوب می‌شود. گفتمان و نمادهای مبارزات زنان از معنا تهی گشته و به ابزار تزئینی پشت پرده مبدل می‌شود.

اگر همه‌ی اشکال لیبرال فمینیسم را به همکاری با سیستم‌های ستم متهم کنیم، عادلانه نخواهد بود. لذا نیاز مبرمی به بحث در این مورد وجود دارد که چگونه شخصیت‌هایی که جملات خود را با "من، به عنوان یک زن" آغاز می‌کنند، پایه‌های اساسی سیستم را تقویت می‌کنند، فضای فمینیسم‌های رادیکالتر، جنبش‌های زنان و مبارزات اجتماعی یعنی کسانی که با نژادپرستی، مردسالاری، سرمایه‌داری، استعمار و ... مخالفند را تنگ‌تر کرده و به تدریج آن‌ها را منفعل، تحت کنترل درآورده و به حاشیه می‌رانند. به همین دلیل لازم است جنبه‌های اقتصادی-سیاسی مبارزه‌ی زنان در سده‌ی ۲۱ را مورد بررسی قرار دهیم.

### نافرمانی مدنی در سده‌ی ۲۱؛ رفرم یا انقلاب؟

پرفورمنس لاس تسیس (Las Tesis) که در سال ۲۰۱۹ در شیلی آغاز شد و در سال ۲۰۲۰ در سراسر جهان گسترش یافت، خیابان‌ها را با صدای خشمگین زنان تکان داد. این رقص با جملاتی همچون "متجاوز توهستی، قاتل تو هستی، پلیس، قضات، دولت و رئیس جمهور. دولت سرکوبگر یک متجاوز مردسالار است." ادامه یافت. سرعت گسترش این نافرمانی قابل توجه است. به ویژه تعریف دولت به عنوان یک ساختار متجاوز و مردسالار پاسخی رادیکال به رویکردهای فمینیستی لیبرال بود.

در سال‌های اخیر شاهد تشدید مبارزات زنان در قالب جنبش‌های محلی و منطقه‌ای برای تغییر سیستم و درگونی اجتماعی بوده‌ایم. آنالیزهای رادیکال ضدسیستمی در حال انجام است که حمایت دولت و قوانین آن را نپذیرفته و سیستم و ابزارهای آن را مورد نقد قرار می‌دهد.

جنبش‌های زنان از سیاستی زیباتر، عادلانه‌تر و متفاوت از سیاست‌های رایج ارائه شده دفاع می‌کنند و در کنار مبارزه در چارچوب کشورهای خود با عرصه‌های فراملی نیز ارتباط برقرار کرده و تلاش‌های جدی برای توسعه‌ی اقدام مشترک انجام می‌دهند. لازم است بار دیگر تأکید نماییم که سیاست زنان نیازمند روش و ذهنیت‌های متفاوتی است و انقلاب زنان به تدریج از حالت یک رویا بودن خارج شده و گام به گام بر ساخته می‌شود.

در این دوره شیوه‌های نافرمانی مدنی به ویژه اعتراضات و اعتصابات زنان نقش مهمی در ایجاد یک جهان مشترک ایفا نمود. پس از قتل ژینا امینی در ایران کاربران رسانه‌های دیجیتال به سرعت تصاویر اعتراضات گسترده‌ی مردم پیرامون شعار "ژن ژیان آزادی" که از بطن جنبش آزادی زنان گُرد برخاسته را به اشتراک گذاشتند و همگان به وقوع انقلابی زنانه در ایران تأکید کردند. نسبت دادن نام "انقلاب" به جنبش‌های اجتماعی خودجوش و در ظاهر "بدون رهبر" که هنوز از مرحله‌ی اقدامات اعتراضی عبور نکرده، تا چه حد معنادار است؟ گرچه شور و هیجان ناشی از پیشاهنگی زنان بر ما تأثیر می‌گذارد لذا بایست با عقل سلیم فکر کرده و در پی پاسخ برخی از سوالات باشیم. زیرا اگر این فرایندها به یک سازمان‌یابی نیرومند تبدیل نشود، موجب ناامیدی و سرخوردگی‌های بزرگی می‌شود. در سال‌های اخیر در برخی از مناطق فرایندهای مشابهی تجربه شده و مواردی وجود داشته که جنبش‌ها پس از اعتراضات پراکنده شده، ضربات سنگینی متحمل گشته و قادر به دفاع از خود در برابر فاشیسم نبوده‌اند. حتی در برخی از موارد دستاوردهای کسب شده را نیز از دست داده‌اند. بنابراین هر چند این تحولات سیاسی مهم، تاریخی و معنادار باشند و از نظر احساسی تأثیرگذار و امیدوارکننده هم باشند لازم است همواره یک دید انتقادی برای ماندگاری جنبش‌ها وجود داشته باشد.

در این مرحله می‌توان گفت نافرمانی مدنی در واقع یک عمل کنش‌مند و شیوه‌ای ضعیف‌تر از مبارزه‌ی سازمان‌یافته است. نافرمانی مدنی شیوه‌ای است که بیشتر مستعد سوءاستفاده از سوی دولت‌ها بوده و در مقابل خشونت دولتی آسیب‌پذیرتر هستند. علاوه بر این چنین اقداماتی میل بیشتری برای تبدیل شدن به سازمان‌های غیردولتی را دارند. در این مورد می‌توان از دو جنبش موثر تاریخ ایالات متحده به نام‌های Black Lives Matter و Womens Marches را نام برد.

از آنجایی که نظام مردسالاری در تمامی حوزه‌های زندگی نفوذ کرده، لازم است مبارزات انقلابی زنان نیز عمیق، مداوم و بدون وقفه باشد. آگاهی از اشکال مبارزه در برابر سیاست‌های دولت بسیار مهم است. اقدامات نافرمانی مدنی هر اندازه تأثیرگذار هم باشد گاهی از طریق جنگ رسانه‌ای حتی امیدوارکننده‌ترین و قهرمانانه‌ترین مقاومت‌ها می‌تواند تضعیف گردد. اشکال سیاستی که به جهان خارج متصل هستند و با اتهام منابع مادی، از درون شروع به فروپاشی می‌کنند، مهندسی ایدئولوژیک مناطقی را که حاکمان در تلاش برای تسلط بر آن هستند را بر عهده می‌گیرند. البته چنین نظریه‌ی تغییر را نمی‌توان از فاشیسمی که در

سراسر جهان در حال ظهور هستند، سوا کرد. ظهور فاشیسم در مناطقی که جنبش‌های اجتماعی ضعیف هستند، مستقیماً متناسب با این ضعف است. از آنجایی که جنبش‌های موجود عموماً ویژگی نیرومند و دائمی ندارند، همواره خطر لغزش به سوی راست در سیاست جریان اصلی وجود دارد.

جنبش‌های اجتماعی که متکی به حمایت خارجی هستند تا چه حد می‌توانند متحول کننده باشند؟ اگر به طور جدی معتقدیم که مبارزه علیه سیستم مردسالار می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد چرا اغلب به گرایش‌های اصلاح‌طلبانه راضی هستیم؟

در این مرحله بررسی مفهوم "انقلاب" سودمند است. از منظر جنبش آزادی زنان گُرد انقلاب یک سازماندهی بلندمدت، مستمر و سازماندهی شده در تمامی عرصه‌های زندگی است که احیاگر معیارهای اخلاقی و سیاسی جامعه است و صرفاً پدیده‌ای که روزی در مقابل ما قرار خواهد گرفت و نظم پیشین را نابود و جامعه‌ی جدیدی را خواهد ساخت، نیست. اندیشیدن به انقلاب از دیدگاه زنان، ایجاد و پیاده نمودن آن در هر عرصه‌ای از زندگی - از روابط فردی تا اقتصاد جهانی - به معنای سازماندهی یک فرایند معنادار و دائمی از تغییر و تحول است.

جنبش‌های فمینیستی و جنبش‌های رادیکال و متحول کننده‌ی زنان به طور فزاینده‌ای از شیوه‌ی ذهنیت و ساختارهای برسالزده‌ی سیستم جهانی، فاصله می‌گیرند. در برابر سیستمی که میان نسل‌کشی، تخریب طبیعت و زن‌کشی تمایزی قائل نمی‌شود، مبارزات در حال پیشروی زنان در سطح محلی، ضد سرمایه‌داری، ضد جنگ و فاشیسم نویدبخش نیروی انقلابی سده‌ی ۲۱ است. در این سنت، انقلاب همچنین یک مبارزه‌ی معنوی دردناک است که با وجدان، ایمان، اخلاق و انتقاد از خود توسعه خواهد یافت.

در این راستا فراخوان مبارزه‌ی ضدسیستمی که توسط سازمان ویژه‌ی زنان جنبش زاپاتیست خطاب به زنان جهان صادر شد، نمونه‌ی مهمی است. فراخوان زنان زاپاتیست که می‌گویند "یا سیستم یا ما" به شرح زیر است:

«سیستم ترجیح می‌دهد که ما خود را به فریاد سر دادن دردها، اضطراب و ناتوانی‌ها محدود کنیم. زمان آن فرارسیده که با هم فریاد بزنیم، اما این بار با خشم بسیار. نه هر کدام از ما به تنهایی، پراکنده و تنها چون اینگونه به ما تجاوز می‌کنند، ما را می‌کشند و حذف می‌کنند. بلکه با هم و در زمان و مکان و از طریق روش خودش. چه می‌شد ای رفیق و خواهر به جای اینکه فقط یاد بگیریم از درد فریاد بزنیم، مکان، زمان و راهی می‌یافتیم تا با فریادهایمان دنیای جدیدی خلق کنیم؟ فکر کنید اوضاع آنقدر وخیم است که باید برای زنده ماندن دنیای دیگری بسازیم. در واقع سیستم اینگونه است و ما برای زنده ماندن بایستی آن را نابود کنیم. نه برای اینکه کمی آن را اصلاح نموده و یا چهره‌ی جدیدی به آن دهیم یا از آن بخواهیم کمی باملاحظه‌تر باشد. خیر! ما باید آن را نابود کنیم و تا جایی که اثری از آن باقی نماند و حتی خاکستر آن نماند. وضعیت را اینگونه می‌بینیم رفیق و خواهر! یا سیستم یا ما»

چه تجارب مردمی باشد که از سوی دولت-ملت‌ها سرکوب شده، چه مبارزات زنان در سده‌ی ۲۱ و یا جوانانی که علیه بحران‌های زیست‌محیطی راهپیمایی می‌کنند، داشتن حقوق و پذیرفته شده از سوی سیستم در این عصر باید مشکل بزرگی باشد. جستجوی عدالت هم در انحصار سیستم دولت-ملت لیبرال بوده و هم علیه بسیاری از جنبش‌های ضدسیستم استفاده می‌شود. نافرمانی مدنی می‌تواند ابزاری برای این امر باشد. از سوی دیگر جنبش‌های زنان اغلب مجبورند به اصلاحات تن دردهند زیرا نمی‌توانند ریسک مبارزه با دولت را بپذیرند.

از این نظر برجسته نمودن کنش‌ها، نظریات و اقدامات زنان که ضد سرمایه‌داری، غیردولتی، ضد استعماری، ضد نژادپرستی و به طور کلی ضدسیستم هستند از اهمیت بسیاری برخوردار است. تأیید بر اینکه این نوع سنت مقاومت رویا، داستان و یا آرمان‌شهر نیست بلکه از نظر سیاسی قابل اجراست، مستلزم اشکال مختلف

کنش و همبستگی بین‌المللی است. به جای دیدگاهی مبنی بر ناجی بودن دولت و سیستمی که در آن مفهوم "جامعه‌ی بین‌المللی" ایجاد می‌شود، اتکا به نیروی خود و سازمان‌یافتگی‌ای که می‌تواند شبکه‌های جدیدی از روابط را در هر گام ایجاد نماید، ما را به پیروزی در مقابل چنین هرج‌ومرجی رسانده و به فرایندهای انقلابی سوق خواهد داد.

## رابطه‌ی تاریخی میان جنبش فمینیستی و مبارزه‌ی طبقاتی

حولیا عثمان آغاوغلو

### موج اول جنبش فمینیستی و ورود زنان به طبقه‌ی کارگر

انگلس در کتاب خود با عنوان "وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان" که در سال ۱۸۴۵ منتشر شد، می‌گوید آغاز ظهور پرولتاریا به عنوان یک طبقه با پیدایش موتور بخار روی داد. وی تقسیم کار پیش از صنعتی شدن را با این جمله توصیف می‌کند: "زنان و دختران در خانه نخ لازم برای بافتن را می‌ریسیدند و پدر آن را می‌بافت و سپس آن را به فروش می‌رساند." در ادامه می‌گوید که پس از دهه‌ی ۱۸۳۰ هنگامی که ماشین‌های پیشرفته مورد استفاده قرار گرفت، نیاز به کار یدی یعنی نیروی کار مردان کاهش یافت و زنان و کودکان کارگر جایگزین مردان شدند. از دید وی حتی در ریسندگی و بافندگی که کار اصلی گره زدن نخ‌های پاره است و مابقی کار توسط دستگاه انجام می‌شود دست‌های ظریف زنان و کودکان برای این کار مناسب‌تر از انگشتان کلفت مردان است.<sup>۱</sup> سرمایه، کار زنان را به دلیل فقدان سازمانیابی زنان و اطاعت‌پذیری آنان و دستمزد پایین کار بیشتر ترجیح می‌دهد. گرچه زندگی با درآمد یک کارگر مرد به تنهایی در خانه امکان‌پذیر نیست، اما زنان بخش عادی طبقه‌ی کارگر محسوب نمی‌شدند و بنابراین با دستمزد پایین‌تر استخدام می‌شدند زیرا آنها به عنوان افرادی تعریف می‌شدند که درآمد اضافی به خانه می‌آورند. در واقع طبقه‌ی کارگر مرد با همان دیدگاه سرمایه زنان را به عنوان جزئی از طبقه‌ی کارگر نپذیرفت و برای ممنوعیت کار زنان (در واقع از دست دادن مشاغلی که خود در آن به کار مشغول بودند) مبارزه کرد و اجازه ندادند که زنان در سازمان‌های کارگری جای داده شوند. بی‌تردید یکی از عوامل تعیین‌کننده در مبارزه‌ی طبقه کارگر مردان، این بود که با آغاز کار زنان به عنوان کارگران صنعتی اقتدار مرد در درون خانواده رو به فرسایش گذاشت. ریشه‌های تاریخی تحلیل<sup>۲</sup> موج دوم فمینیستی از کشمکش میان مردسالاری و سرمایه پس از سال‌های ۱۹۶۰ در واقع به دوره‌ی مذکور در یک قرن پیش بازمی‌گشت.

مبارزه‌ی زنان طبقه‌ی کارگر علیه دستمزدهای پایین و شرایط کاری سختی که سرمایه آنها را بدان محکوم کرده بود و حذف زنان از سازمان‌های طبقاتی و همبستگی طبقاتی توسط طبقه‌ی کارگر مرد همگی در طول قرن نوزدهم درهم تنیده پیش می‌رفت.<sup>۳</sup> انگلس و مارکس بر این نکته تأکید می‌کردند که وضع مقررات برای مقابله با شرایط ناسالم کاری زنان و همچنین اصل "دستمزد برابر برای کار برابر" پیش‌شرط رهایی طبقه‌ی کارگر از استثمار سرمایه‌داری است.

علی‌رغم وجود تمایز جنسی شغل/حرفه (به ویژه زنان جوانی که به عنوان کارگر خانگی کار می‌کردند)، این تمایز هنوز در شرایط سرمایه‌داری صنعتی قطعی نشده بود و بستر مشارکت زنان در تولید اجتماعی علاوه بر مسئولیت‌هایشان در خانه تعریف می‌شد. به عبارت دیگر زنان همان کارهایی را انجام می‌دادند که مردان انجام می‌دادند و دستمزد کمتری دریافت می‌کردند؛ لذا تمایز جنسی شغل و کار هنوز قطعی و روش نشده

1. Friedrich Engels, İngiltere'de Emekçi Sınıfın Durumu, çev. Yurdakul Fincancı, İstanbul: Sol Yayınları, 1997 46-45.

- Karl Marx Kapital'de kapitalizmin ilk aşamasında ev sanayiinin kadın ve çocuk emeği üzerinde yükseldiğini anlatır. Sonraki süreçte fabrikalarda üretime geçildiğinde ise sermayenin erkek işçilerin gücünü-direnşini kadın ve çocukları istihdam ederek kırdığını söyler.

2. Friedrich Engels, age., 205-204.

3. Christine Delphy, Iris Young, Sylvia Walby vd.

4. Hülya Osmanağaoğlu, "Feminist Hareketi İlişkisinden Tarihsel Bir Kesit", Umut Gazetesi, 2 Mayıs 2020, <https://umutgazetesi42.org/arsivler/29202>. (Son Erişim: 14 Ocak 2023)

بود.

### دینامیسم‌های سازمانی موج اول جنبش فمینیستی

در دوران انقلاب‌های بورژوازی نخستین سازمان‌های زنان در قالب نهادهای امدادی، باشگاه و سازمان‌های حرفه و کار پدیدار شدند. گسترش سازمان‌های زنان شاغل و زنان طبقه‌ی کارگر در واقع راه برای سیاست/سازمان‌های فمینیستی هموار کرد. جایگاه زنان در مبارزات کارگری و جایگاه آنان در مبارزات سیاسی مستقیم از طریق تلاقی با خط مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر شکل گرفت. این شکل‌گیری هم مسائل و تبعیضاتی که از سوی کارگران مرد در مبارزه‌ی طبقاتی تجربه کردند و هم مسائل و تبعیضاتی که در سازمان‌ها و احزاب مبارزات سیاسی با آن روبه‌رو شدند، شرایط ایجاد موج اول جنبش فمینیستی را فراهم نمود. محرومیت زنان کارگر از سازمان‌های اتحادیه‌ای که با سازمان‌های صنفی آغاز شد، موجب تاسیس اتحادیه‌های جداگانه‌ای برای زنان گشت. با گذشت زمان هنگامی که سازمان‌های اتحادیه‌ای مردانه مجبور شدند زنان را به عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر و مبارزه علیه سرمایه‌داری بپذیرند، زنان و مردان در اتحادیه‌های مشترک گردهم آمدند. در حالی که مبارزات کارگری زنان و مردان را در اتحادیه‌ها گردهم آورد، مبارزات سیاسی راه را برای زنان همواره نمود تا سازمان‌های جدای از مردان تاسیس کنند. تابلویی که پدیدار شد تصویری از مشارکت علیه سرمایه‌داری و جدایی در مبارزه‌ی سیاسی بود. در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای حق رای، اینکه سازمان‌های سوسیالیستی در چانه‌زنی با بورژوازی حق رای زنان را امری قابل چشم‌پوشی می‌دیدند، همواره با واکنش زنان سوسیالیست نامداری همچون کلارا زتکین و ژوا لوکزامبورگ روبه‌رو می‌شد. مبارزه برای حق رای زنان در قاره‌ی اروپا، انگلستان و ایالات متحده مسیرهای جداگانه‌ای طی نمود. در انگلستان بسیاری از سازمان‌های فمینیستی همچون WSPU (اتحادیه‌ی سیاسی اجتماعی زنان) بر مبارزه برای حق رای زنان تمرکز داشتند و از سوی دیگر در مورد حق طلاق، ارث، حضانت کودکان، آموزش و حق کار سیاست‌ورزی می‌کردند. این سازمان که شامل زنانی از اقشار مختلف جامعه (کارگران، متخصصان، مغازه‌داران، خرده‌بورژواها، زنان متاهل، مجرد و حتی بورژوا) بود در راستای آشکار نمودن مبارزات سیاسی زنان، سازماندهی و تقویت پیوند میان زنان فعالیت می‌کردند. جنبش فمینیستی موج اول که از استفاده از خشونت به عنوان وسیله‌ای برای مبارزات سیاسی امتناع ننمود، مجبور گشت برای پذیرفته شدن به عنوان یک "جنبش سیاسی" مبارزه کند.

شناخته‌شده‌ترین تاریخ مبارزات سازمان‌یافته‌ی زنان و استفاده‌ی آنها از خشونت به عنوان ابزاری برای مبارزه‌ی سیاسی، اقدامات خشونت‌آمیز جنبش فمینیستی موج اول به ویژه در انگلستان بود. طرفداران حق رای زنان خانه‌ها را آتش زدند، شیشه‌ی مغازه‌ها را شکستند، به نمایندگان پارلمان حمله کردند، صندوق‌های پستی را منفجر کردند، زمین‌های گلف را سوزانده و با پلیس درگیر شدند.<sup>۵</sup> بدون تردید این اقدامات نمایانگر خشونت فمینیستی بود که مستقیماً توسط یک سازمان فمینیستی اجرا می‌شد. این سیاست/مبارزه در واقع نمایندگان مردسالاری در دولت را مورد هدف قرار داد و خشونت به عنوان بخشی از مبارزه برای حق رای مورد استفاده قرار گرفت که به طور مستقیم حوزه‌های آزادی زنان را گسترده‌تر می‌نمود. با نظری بر مبارزات زنان کارگر در انگلستان خواهیم دید که علاوه بر تاسیس اتحادیه‌های زنان در مقابل جلوگیری از عضویت زنان در اتحادیه‌های مردانه نیز به خشونت متوسل می‌شدند. در سال ۱۸۸۸ بافندگان پتو، زنان شاغل در کارخانه‌های سیگار در ناتینگهام و زنان کارگر کنف در داندی دست به عملیات‌های خیابانی نمودند. همه‌ی این اقدامات جدی گرفته شدن زنان از سوی اتحادیه‌های مردانه را نیز تضمین می‌کرد. به عبارت دیگر

5. Juliet Mitchell, Kadınlık Durumu, çev., Günseli, Gülnur, Şirin, Feraye, Şule, Yaprak, İstanbul: Kadın Çevresi Yayınları, 24, 1985.

سازمانی وجود داشت که از خشونت به عنوان ابزاری برای مبارزه نه تنها در برابر سرمایه‌داری بلکه علیه ساختار مردانه‌ی مبارزات طبقاتی نیز استفاده می‌کرد. از این منظر یکی از چشمگیرترین کنش‌ها آن بود که زنان کارگر تولیدکننده‌ی قوطی‌های حلبی، پس از خروج از کارخانه در حالی که بدن‌هایشان به رنگ سرخ اخراشی آغشته بود، به سوی مردان کارگری که همچنان به کار ادامه می‌دادند، سنگ پرتاب کردند.<sup>۶</sup>

مبارزه برای حق رای اساساً با آگاهی از این واقعیت آغاز شد که راه محدود نمودن تسلط مردان در حوزه‌ی خصوصی/خانواده از طریق حق رای است. زیرا زنان خواهان محدود نمودن کنترل مردان در خانه و زندگی اجتماعی بودند. زنان به این نتیجه رسیده بودند که تمهیدات قانونی لازم برای تبدیل شدن زنان به شهروندان برابر و "آزاد بودن" تنها با کسب حق رای امکان‌پذیر است و این امر بر مردان حاکم فشار وارد می‌کند. از دیدگاه زنان پذیرفته شدن به عنوان شهروندان برابر در حوزه‌ی عمومی و داشتن حقوق سیاسی می‌تواند زندگی آنها را در خانه متحول کند و در این راستا سیاست‌هایی اتخاذ نموده و اقداماتی انجام دادند. در نهایت اگرچه حق رای به زنان اجازه می‌داد تا مجموعه‌ای از حقوق همانند طلاق، ارث، حضانت، آموزش و حق کار را به دست آورند اما تأثیر اندکی بر روابط زن و مرد در خانه/حوزه‌ی خصوصی داشت.

در همان سال‌ها به ویژه تحت فشار زنان نامدار در جنبش سوسیالیستی، سوسیالیست‌ها نیز شروع به حمایت از حق رای زنان کردند. لذا می‌توان گفت مبارزه برای حق رای زنان در درجه اول برای ارتقای مبارزه‌ی طبقه کارگر مطرح شد.

با مبارزات موج اول جنبش فمینیستی در غرب و گسترش حق رای و آموزش، کشمکش میان مردسالاری و سرمایه به نقطه‌ی جدیدی رسید. با افزایش مبارزه‌ی زنان و مشارکت آنان در کار مزدی، مشاغل تخصصی و آموزش عالی، تنش میان سرمایه و مردسالاری، تمایز جنسیتی کار/شغل را به عنوان نقطه‌ی سازش تعیین کرد. بنابراین سرمایه با استخدام ارزان کارگران زن و با تعریف برخی از مشاغل به عنوان "مشاغل زنان" نیاز فزاینده به نیروی کار را تأمین نمود. از منظر مردسالاری این ایده که محل اصلی کار (بدون مزد) زنان خانه/خانواده است، تثبیت شد.<sup>۷</sup>

فمینیست‌های موج اول بر این باور بودند که اگر زنان در چارچوب شرایطی که طبقه‌ی اجتماعی‌شان فراهم می‌کند، به امکان آموزش و حق کار دست یابند، این امر برابری آنان را با شوهران هم‌طبقه‌شان در درون خانواده ممکن خواهد ساخت. تنها در جنبش فمینیستی موج دوم بود که زنان به عنوان یک گروه اجتماعی ستم‌دیده توانستند از نظر سیاسی توضیح دهند که دلیل اصلی اینکه هرگز نمی‌توانند هنگام کار در خارج از خانه از حقوق برابر با مردان برخوردار باشند، سلطه‌ی مردان در خانه است؛ به ویژه هنگامی که نوبت به آشکار کردن دلایل تمایز جنسی کار/شغل پس از دهه‌های ۱۹۲۰ رسید و به یکی از نقطه‌های سازش در تنش میان مردسالاری و سرمایه‌داری مبدل شد. یکی دیگر از نقاط مهم سازش میان مردسالاری و سرمایه اجرایی نمودن دستمزد خانواده است که در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم به عنوان دستاورد طبقه‌ی کارگر (مرد) در نظر گرفته شد. این دستاورد طبقه‌ی "مرد" که زنان را جزئی از طبقه‌ی کارگر و نیروی کار نمی‌دانست، همچنین تائیدی بر وابستگی زنان به مردان و محل اصلی کار آن‌ها به عنوان خدمت خانگی بدون دستمزد بود. توافق/اتحاد پس از به قدرت رسیدن دمکراسی‌های مردمی تحت حمایت شوروی که در یک سوم قاره‌ی اروپا رخ داد، ممکن است نیاز به بررسی بیشتر رابطه‌ی میان ضدفمینیسم و ضدکمونیسم را نیز ایجاب نماید.

6. Sheila Rowbotham, *Kadının Gizlenmiş Tarihi*, çev., Nilgün Şarman, İstanbul: Payel Yayınları, 108, 2011.

7. Iris Young, "Beyond The Unhappy Marriage: A Critical of Dual Systems Theory", <https://readthenothing.files.wordpress.com/10/2010/iris-young.pdf>. (Son Erişim: 14 Ocak 2023);

Sylvia Walby, *Patriyarka Kuramı*, çev., Hülya Osmanağaoğlu, İstanbul: Dipnot Yayınları, 1990.

### حق رای و زنان طبقه‌ی کارگر

در حالی که موج اول جنبش فمینیستی برای حق رای زنان مبارزه می‌کرد، زنان سوسیالیست نامداری همچون کلارا زتکین و رزا لوکزامبورگ بر اهمیت حق رای زنان به عنوان وسیله‌ای برای کسب جایگاه در برابر سرمایه و همچنین برای اصل برابری عمومی تأکید داشتند. آنان بر این باور بودند که میان طبقه‌ی کارگر مبارزه‌ای رها از سرمایه‌داری قابل تصور نیست؛ از این رو حق رای را گامی به سوی منافع مشترک علیه سرمایه می‌دانستند. آن‌ها ادعا می‌کردند که مبارزه برای حق رای که در نهایت به مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی (آنچه آن‌ها فمینیسم بورژوازی می‌نامیدند) مرتبط نباشد، هیچ تغییری در زندگی زنان طبقه‌ی کارگر ایجاد نخواهد کرد. دیدیم که این ادعا زمانی که انقلاب‌های سوسیالیستی در اروپا شکست خوردند اما زنان حق رای را به دست آوردند، به معنای کامل با واقعیت تطابق نداشت. علاوه بر ابطال این ادعا بود که حق رای که با انقلاب سوسیالیستی به پایان نرسد، برای زنان طبقه‌ی کارگر "هیچ" معنایی نخواهد داشت؛ همچنین مشاهده نمودیم که حق رای سهم تعیین‌کننده‌ای در مبارزه زنان طبقه کارگر علیه مردان کارگر و اتحادیه‌های مردان داشته است. در برخی از کشورهای اروپا پس از جنگ‌های جهانی اول و در برخی پس از جنگ جهانی دوم این واقعیت که زنان از مشاغلی که در طول جنگ به عهده گرفته بودند، اخراج نشدند، ارتباط نزدیکی با این واقعیت داشت که سرمایه ترجیح می‌داد زنان را به عنوان نیروی کار ارزان‌تر و غیرسازمان‌یافته استخدام کند و قدرت‌های سیاسی به ویژه در محیط‌های کاری عمومی به دلیل نگرانی از آرابی که از زنان دریافت می‌کردند (علیرغم اقدامات و فشارهای طبقه‌ی کارگر مرد و اتحادیه‌های مردان) نمی‌توانستند زنان را اخراج کنند. از سوی دیگر پس از مدتی قوانین ازدواج لغو شد و زنان متاهل توانستند مستقل از حق رای زنان به کار خود ادامه دهند.<sup>۸</sup>

هنگامی که به فرصت‌هایی که حق رای برای زنان فراهم نمود نگاهی بیافکنیم، خواهیم دید که این حق نه تنها بر زندگی روزمره "زنان بورژوا" بلکه بر زندگی روزمره همه‌ی زنان نیز تأثیر داشته است. اگر جنبش فمینیستی موج اول حق رای را برای دستیابی به حقوقی همانند طلاق، ارث، حضانت کودکان، کار و آموزش ضروری می‌دانست و بر آن تمرکز داشت، به عنوان مثال می‌توان ارتباط میان حق رای که همه‌ی زنان در انگلستان در سال ۱۹۲۸ به دست آوردند و قانونی شدن حق طلاق در سال ۱۹۳۷ به دلیل خشونت مردان را مشاهده نمود. علاوه بر این به لطف مبارزه‌ی فمینیستی، حق شوهران برای کتک زدن همسرانشان و حبس آن‌ها در خانه‌هایشان با حکم دادگاه در سال ۱۸۹۱ لغو شد.<sup>۹</sup> حق رای که تصور می‌شد بدون کامل شدن یک انقلاب سوسیالیستی برای زنان طبقه‌ی کارگر معنایی ندارد، دو مورد از اساسی‌ترین حقوق را برای همه‌ی زنان/زنان کارگر فراهم کرد: حق کار و حق طلاق.

### موج دوم جنبش فمینیستی و سازماندهی زنان طبقه‌ی کارگر

بازتاب موج اول جنبش فمینیستی در مبارزه‌ی طبقاتی در مبارزه علیه سیاست مردان بر عدم مشارکت زنان در نیروی کار مزدی و اتحادیه‌ها متبلور گشت.<sup>۱۰</sup> در موج دوم شاهدیم که مردان مانع از عضویت زنان کارگر در اتحادیه‌ها نشدند اما زنان کارگر و خواسته‌های ویژه‌ی آن‌ها را نادیده گرفتند. این وضعیت که "شمول همراه با طرد"<sup>۱۱</sup> نامیده می‌شود بدین معنا بود که آن‌ها حتی اگر عضو اتحادیه‌ها بودند بیشتر مورد

8. Sylvia Walby, Patriyarka Kuramı, çev. Hülya Osmanağaoğlu, İstanbul: Dipnot yayınları, 98, 1990.

9. Sylvia Walby, age., 230.

10. Hülya Osmanağaoğlu, "Feminist Hareket ile Sınıf Hareketi İlişisinden Tarihsel Bir Kesit", Umud Gazetesi, 2 Mayıs 2020, <https://umutgazetesi42.org/arsivler/29202>. (Son Erişim: 14 Ocak 2023)

11. Gill Kirtton, "Kadınları Sendikacı Yapmak", Kadınlar ve Sendikalar içinde, ed., Eylem Ateş, çev., Hülya Osmanağaoğlu, İstanbul: Hava-İş Sen. Yayınları, 81, 2009.

استثمار قرار می‌گرفتند. یکی دیگر از جنبه‌های بسیار مهم به رسمیت نشناختن زنان کارگر به عنوان بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی این واقعیت بود که کنفدراسیون‌های اتحادیه‌ی (مردان) هیچ تلاشی برای سازماندهی زنان شاغل در کارهایی که به عنوان زنانه و بخش‌های زنان شناخته می‌شدند، انجام ندادند.

با آغاز موج دوم جنبش فمینیستی زنان شاغل در مشاغل عمدتاً یقه سفید خود را سازماندهی کردند. این سازماندهی نه تنها در برابر دستمزد پایین بود بلکه علیه آزار و اذیت در محل کار و بی‌اعتنایی به ارزش کار زنان نیز صورت می‌گرفت. در سال ۱۹۷۳ فمینیست‌ها برای سازماندهی زنانی که عمدتاً در مشاغل موسوم به "مشاغل زنانه" (مانند منشی‌گری و اپراتورهای تلفن و غیره) فعالیت می‌کردند و اغلب فاقد اتحادیه بودند، یک کارزار به راه انداختند. تا پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ با گردهمایی حدود هشت هزار سازمان/کمیته در سراسر آمریکا که با نام‌هایی چون "کارگران زن دفتر" و "زنان برای اشتغال سازماندهی می‌کنند" شناخته می‌شدند، شبکه‌ای با نام زنان شاغل شکل گرفت. مهم‌ترین محور مبارزات این سازمان شامل به رسمیت شناختن و ارزش‌گذاری بر اهمیت مشاغل آنان، افزایش سطح دستمزدها، لغو خدمات‌رسانی به مردان در محیط کار و از میان برداشتن این تصور بود که گویا مشاغل آنان ذاتاً آزار جنسی را مشروعیت می‌بخشد.<sup>۱۲</sup>

علاوه بر این در آمریکا به منظور ایجاد یک شبکه‌ی سازمانی برای کارگران یقه سفید در بخش‌های خودرو، فولاد، نفت و خدمات و تضمین مشارکت آنها در اتحادیه‌های بخشی که بدان وابسته بودند، سازمانی تحت عنوان ائتلاف زنان اتحادیه‌ی کارگری (CLUW) در سال ۱۹۷۴ تأسیس شد. از سال ۱۹۸۰ رئیس CLUW به شورای اجرایی AFL-CIO بزرگ‌ترین اتحادیه در آمریکا نمود.<sup>۱۳</sup> CLUW در کتابچه‌ی راهنمای توانمندسازی زنان اتحادیه‌ای که در سال ۱۹۸۲ منتشر شد، آزار جنسی را به عنوان یک موضوع اساسی مبارزه همراه با موضوعاتی مانند کار برابر، برنامه‌های آموزشی، دستمزد برابر و مرخصی زایمان معرفی کرد.<sup>۱۴</sup>

اعتصاب کارگران زن در کارخانه‌ی فورد در انگلستان در سال ۱۹۶۸ که موضوع فیلم‌های بسیاری گشت، نقطه عطفی بود. در حالی که اتحادیه‌ها در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد مجموعه‌ای از تغییرات بودند، در سال ۱۹۷۰ TUC (کنگره اتحادیه‌های کارگری) اساسنامه‌ی جدیدی را تصویب کرد که برابری زنان در اتحادیه‌ها را پیش‌بینی می‌کرد.<sup>۱۵</sup>

سیاست جنبش فمینیستی برای تغییر پارادایم (مردانه) مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر نتایج ملموسی به همراه داشت. برای نمونه در انگلستان "قانون دستمزد برابر" در سال ۱۹۷۰ تصویب و در سال ۱۹۷۹ اجرایی شد. همچنین در همان سال "قانون تبعیض جنسیتی" به تصویب رسید.<sup>۱۶</sup> از سوی دیگر جنبش فمینیستی سیاست‌های مربوط به بدن را به عرصه‌ی عمل آورد و مهم‌ترین و به اصطلاح دشوارترین مبارزه‌اش را بر سر حق سقط جنین پیش برد. سقط جنین در انگلستان در سال ۱۹۶۷، در آمریکا در ۱۹۷۳ و در فرانسه در ۱۹۷۵ قانونی شد.<sup>۱۷</sup> در ۳۱ اکتبر ۱۹۷۹ در انگلستان در واکنش به طرح قانونی یکی از نمایندگان حزب محافظه‌کار برای محدود کردن حق سقط جنین هشتاد هزار نفر در تظاهرات اعتراضی‌ای که توسط کنگره‌ی اتحادیه‌ها سازماندهی شده بود،

12. Nancy Maclean, "The Hidden History of Affirmative Action...", The Socialist Feminist Project içinde, ed., Nancy Holstrom, New York: Monthly Review Press.

13. Barbara M. Wertheimer ve Anne H. Nelson, " 'Union is Power': Sketches from Women's Labor History", Women- A Feminist Perspective içinde, ed., Jo Freeman, Michigan: Mayfield Publ. Company, 1989.

14. Anne H. Nelson, "Union is Power", Women- A Feminist Perspective içinde, ed., Jo Freeman, Michigan: Mayfield Publ. Company, 325-324, 1989.

15. Gill Kirton, age., 81.

16. Sylvia Walby, age., 86.

17. Andrée Michell, Feminizm, çev., Şirin Tekeli, İstanbul: Kadın Çevresi Yayınları, 135, 1984.

شرکت کردند.<sup>۱۸</sup> در حقیقت این تظاهرات از نظر نشان دادن تاثیر صنفی جنبش فمینیستی بر مبارزات طبقات اهمیت تاریخی داشت.

در حالی که موج دوم جنبش فمینیستی این مطالبات را در خط مقدم مبارزه‌ی طبقاتی قرار داد، همزمان خشونت مردانه به ویژه آزار جنسی را به عنوان یکی از دستور کارهای اصلی خود مطرح کرد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ جنبش فمینیستی از طریق کمیته‌های زنان در آمریکا در حال سازماندهی درون طبقه بود و الزام ماده‌ی هفت قانون حقوق مدنی که در سال ۱۹۶۴ تصویب شد مبنی بر جلوگیری از تبعیض بر اساس نژاد، رنگ، مذهب، جنسیت و ملیت را به عنوان مبنای قانونی برای مبارزه با آزار جنسی در نظر گرفت. در اینجا تاریخ تلاقی موج دوم جنبش فمینیستی و جنبش طبقاتی به ما نشان می‌دهد که جنبش طبقاتی دارای ساختار ثابتی نبوده بلکه دارای ساختاری است که از طریق جنبش فمینیستی تغییر شکل داده و تقویت می‌شود. بدون شک مهم‌ترین نمونه‌ی این امر آن است که مبارزات جنبش فمینیستی برای دستمزد برابر برای کار برابر در واقع یک دستاورد مهم برای طبقه‌ی کارگر به عنوان یک کل در برابر سرمایه است. به عبارت دیگر تضعیف سودی است که سرمایه از مبارزه طبقاتی تقسیم شده توسط مردسالاری به دست می‌آورد. گام مهم دیگر در تحول مبارزه علیه تبعیض شغلی/حرفه‌ای مبتنی بر جنسیت است (حتی اگر طبقه‌ی کارگر مرد در برابر این حق حاکمیت مقاومت کند و در تلاش برای حفظ آن باشد) و مطالبه‌ی دستمزد برابر برای کار برابر که در اولویت قرار می‌گیرد و این واقعیت که تبعیض شغلی مبتنی بر جنسیت اگر در عمل از میان نرود حداقل مبنای قانونی خود را از دست می‌دهد.

#### نتیجه

سیاست‌های موج دوم جنبش فمینیستی که هم کار بدون دستمزد زنان در خانه و هم محدود کردن زنان به مشاغل کم‌درآمد، غیرحرفه‌ای و ناامن در نیروی کار مزدی را مورد هدف قرار می‌داد، راه را برای یک تحول موثر و دستاوردهای قابل توجه علیه مردسالاری سرمایه‌داری به ویژه تا اواسط دهه ۱۹۸۰ در غرب هموار نمود. با این حال هژمونی ایدئولوژیک نئولیبرالیسم و نومحافظه‌کاری همراه آن که از دهه‌ی ۱۹۸۰ بدین‌سو ظهور کرد، دستاوردهای فمینیسم به ویژه در نیروی کار مزدی را برای بخش بسیار محدودی از زنان پایدار نمود. نومحافظه‌کاری و نئولیبرالیسم تلاش کرده‌اند تا با ادعای آشتی دادن کار و زندگی خانوادگی، فشار بر زنان برای کار در مشاغل معطف و پاره وقت خانه‌داری را مشروعیت بخشند و بار دیگر مراقبت از کودکان و سالمندان را بر دوش زنان بیاندازند. در حالی که کار در مشاغل امن و واجد شرایط به امتیازی تبدیل شده است که تعداد محدودی از زنان می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند، از دست دادن قدرت و جایگاه جنبش طبقاتی با شکست تجربیات واقعی سوسیالیستی در دهه‌ی ۱۹۹۰ راه را بر تحمیل‌های نئولیبرالی سرمایه نیز هموار کرده است. در حالی که خصوصی‌سازی‌ها، کاهش حقوق اجتماعی، افزایش سن بازنشستگی و کالایی نمودن خدمات اجتماعی همانند مراقبت از کودکان و سالمندان در درجه‌ی اول حجم کار زنان در خانه و استثماری را که در کار مزدی متحمل می‌شدند، افزایش داد؛ ساختار مردانه‌ی جنبش طبقاتی که در حال از دست دادن قدرت بود مبارزه برای زنان کارگر را بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌دید. تا چند سال گذشته این ماریپیچ عموماً موقعیت زنان طبقه‌ی کارگر را در برابر سرمایه و مردسالاری (سرمایه‌داری) در مقیاس‌های متفاوت در سراسر جهان تعیین می‌کرد. کمپین‌های سقط جنین و کمپین‌هایی با شعار "حتی یک نفر کم نخواهد شد" که خشونت مردان را هدف قرار می‌دهند به زمینه‌هایی برای مبارزه‌ی سازمان‌یافته علیه مردسالاری سرمایه‌داری از طریق اعتصابات زنان/اعتصابات فمینیستی تبدیل شده‌اند و به جهت‌گیری جدید مبارزه‌ی فمینیستی علیه مردسالاری سرمایه‌داری اشاره دارد.

18. Anne Munro, "Kadınlar İş ve Sendikalar", Kadınlar ve Sendikalar içinde, haz., Eylem Ateş, çev., Hülya Osmanağaoğlu, İstanbul: Hava-İş Sen. Yayınları, 30, 2009.

## مبارزه علیه اتحادیه‌های مردسالار: نگاهی به تجربیات زنان کارگر

سمیه آری، اوزگور گنج، رُزا کاهیا

واکنش‌های طبقه‌ی کارگر در برابر خشونت فزاینده‌ی نفولیرالیسم، سیاست‌هایی که قدرت سیاسی را تقویت و قدرت چانه‌زنی جمعی کارگران را کاهش می‌دهد، سهم روبه کاهش کار در توزیع و تعمیق استثمار، قوی‌تر می‌شود. افزایش میزان اقدامات و مقاومت کارگران به ویژه در دوران پاندمی را می‌توان در ارتباط با این موضوع نگریست. کارگرانی که حتی قادر به تامین نیازهای اولیه‌ی خود نیستند، برای ساعات طولانی کار فقط حداقل دستمزد دریافت می‌کنند و حقوق کارشان سلب می‌شود، در برابر این تبعیض سکوت نکرده و به بهره‌کشی سرمایه‌داری تن نمی‌دهند.

از سوی دیگر در حالی که حداقل دستمزد تقریباً به یک هنجار تبدیل شده، آیا این واقعیت که یک چهارم زنان کارگر حتی نمی‌توانند به حداقل دستمزد دسترسی یابند، ۶۰ درصد زنان در حدود حداقل دستمزد درآمد داشته<sup>۱</sup> و شکاف دستمزد جنسیتی مسائلی هستند که صرفاً می‌توانند در چارچوب سرمایه‌داری و تضاد کار-سرمایه مورد بررسی قرار گیرند؟ یا اینکه محرومیت زنان در بسیاری از بخش‌ها (فلزات و انرژی)، تبعیضی که از زمان استخدام آغاز می‌شود و بعدها ادامه می‌یابد، این واقعیت که زنان حتی در بسیاری از مشاغل پس از سن خاصی استخدام نمی‌شوند، آزار و اذیت در محل کار (موبینگ)، خشونت مردان و زورگیری قوانینی هستند که صرفاً توسط سرمایه تعیین می‌شوند؟ آیا نرخ ۲۶ درصدی اشتغال زنان را می‌توان تنها طبق قوانین بازار توضیح داد؟ سرمایه در جایی فعالیت دارد که نیروی کار ارزان وجود دارد و زنان عموماً نیروی کار ارزان را تشکیل می‌دهند. لذا سوالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که چرا زنان نخستین قشری هستند که در گروه نیروی کار ارزان قرار دارند؟

این سوالات نشان‌دهنده‌ی این است که از منظر فمینیستی تحلیل حقوق و دستمزد زنان تنها با چارچوب سرمایه‌داری کافی نیست، بلکه باید به طور همزمان به ساختارهای پدرسالارانه و نظم جنسیتی هم توجه کرد. زیرا روابط مردسالارانه نه تنها در حوزه‌ی خصوصی، حوزه‌ی عمومی و محل کار بلکه در نهادهای سازماندهی کار، اتحادیه‌ها و جنبش‌های کارگری همچنان حاکم است و آنالیز مردسالاری اهمیت خود را در درک کار زنان و سازمان کار نشان می‌دهد.

در این مقاله به کاستی‌های اتحادیه‌گرایی کلاسیک فعلی در ترکیه در پیوند با زنان کارگر و مسائل آن‌ها و جایگزین‌هایی که در مقابل آن شکل گرفته‌اند بر اساس نیاز به مدنظر قرار دادن نیروی کار زنان و سازماندهی آنان بر اساس نیروی کار در چارچوب رابطه‌ی میان سرمایه‌داری و مردسالاری خواهیم پرداخت.

## وضعیت کار زنان و ارتباط آن با سازماندهی

یکی از مهم‌ترین تحلیل‌های مطرح شده توسط فمینیست‌ها این است که ما نمی‌توانیم کار زنان را با تفکیک کار بدون دستمزد از کار با دستمزد درک نماییم. نخست اینکه کار خانگی و مراقبتی که زنان مجبور به انجام آن در خانه هستند از جمله دلایلی است که مانع از مشارکت آن‌ها در کار با دستمزد می‌شود. به عنوان مثال

1. "Asgari Ücret Gerçeği", DİSK-AR, 2 Aralık 2021, <https://arastirma.disk.org.tr/?p=7995> (Son Erişim: 2 Ocak 2023) Dahası maaşın asgari ücret olarak yatırıldığı, ancak bir kısmının sonra elden geri alındığı durumlar da çok yaygın. Örneğin KADAV'ın raporu tekstil fabrikalarında 750 liraya (asgari ücretin 2 bin 825 lira olduğu dönemde) çalıştırılan kadınların olduğunu gösteriyor. "Kadınların İstihdam ve Emek Deneyimlerine Bakış", Kadınlarla Dayanışma Vakfı, 2021, İstanbul.

در حالی که زنان در گزارش TÜİK (موسسه‌ی آمار ترکیه) در گروه "مشغول بودن به کار خانه" در میان دلایل عدم مشارکت در نیروی کار قرار می‌گیرند، میزان مشارکت مردان در این گروه صفر است.<sup>۲</sup> دوم، از آنجایی که مسئولیت‌های کار خانه در صورت مشارکت در کار با دستمزد ادامه می‌یابد، مسئولیت زنان افزایش می‌یابد همانطور که پیشتر بدان اشاره نمودیم کار مزدی در بازار کار بر مبنای تقسیم جنسی انجام می‌شود. زنان اغلب در بخش‌هایی با دستمزد پایین، شرایط کاری نامناسب، ناامن و در محیط‌های کاری کوچک استخدام می‌شوند؛ بنابراین در این مشاغل سازماندهی آن‌ها دشوار بوده و یا هیچ تلاشی برای سازماندهی آن‌ها صورت نمی‌گیرد. از سوی دیگر در حالی که حزب عدالت و توسعه به شدت زنان را به سوی کار در حوزه‌ی کارآفرینی و تعاونی‌ها هدایت می‌کند و سیاست اشتغال زنان را بر این اساس در محور ساختار نئولیبرال بنا می‌کند، فرصت‌های شغلی ثبت شده و تمام وقت برای زنان به تدریج در حال کاهش است. این وضعیت همچنین در مهار پتانسیل اتحادیه‌سازی نقش دارد زیرا چنین سازوکارهایی اشکال نامنظم و موقت کار را تقویت می‌کند. این ماهیت استثمار چندلایه و چندگانه‌ی کار زنان به وضعیتی اشاره دارد که سازماندهی را نیز تعیین می‌کند. در حالی که نرخ عضویت در اتحادیه در ترکیه عموماً بسیار پایین (۱۳ درصد) است، نرخ عضویت در اتحادیه‌های زنان حدود ۹ درصد و در مردان ۱۵ درصد است. احتمال عضویت مردان در اتحادیه‌ها تقریباً سه برابر زنان است.

در حالی که مجموعه‌ای از عوامل همچون حجم کار خانگی و مراقبتی و در نتیجه نبود زمان برای سازماندهی، فشار و مانع‌تراشی مردان در خانه مانع از تشکیل اتحادیه توسط زنان می‌شود، اگر امکان تشکیل آن نیز فراهم گردد مانع از مشارکت فعال آن‌ها در اتحادیه می‌شود؛ لذا اتحادیه‌ها همچنان به سازماندهی نیروی کار به شیوه‌ای سازگار با این تصویر ادامه می‌دهند. اتحادیه‌های کارگری کلاسیک از طریق یک بازار کار مشخص سازماندهی می‌شوند که در آن از پیش تمایزی میان کار زنان و مردان وجود دارد. به عنوان مثال در حالی که نرخ تشکیل اتحادیه در بخش انرژی (جایی که اغلب مردان حضور دارند) سی درصد است اما نرخ تشکیل اتحادیه در بخش نساجی جایی که زنان (و مهاجران و پناهندگان) غالب هستند، تنها ۸ درصد است. نرخ‌های مشابه ایجاد اتحادیه در بخش‌های مختلف به ما نشان می‌دهد که نیروی کار سازمان‌یافته عمدتاً نیروی کار مردانه است. بنابراین گرایش اتحادیه‌گرایی کلاسیک غالب که توانایی پاسخ‌گویی به وضعیت اشتغال زنان که تحت تأثیر نابرابری و استثمار شکل گرفته، ندارد حاکم بوده؛ در عین حال روابط مردسالارانه را که مانعی در برابر سازماندهی کارگران زن است را نمی‌بیند.

### قدرت مردسالارانه در اتحادیه‌های کارگری

هنگامی که مسائل زنان کارگر مطرح می‌شود، یکی از واکنش‌های ارائه شده معمولاً این تئوری است که وضعیت فعلی طبقه‌ی کارگر نامناسب است و سرمایه‌داری "بدون تمایز میان زن و مرد" کل طبقه را سرکوب می‌کند. بدون تردید تغییر در رابطه‌ی میان کار-سرمایه-مکان با رژیم نئولیبرال و وخامت این رابطه به سود کارگران، افزایش حمله‌ی سرمایه و قدرت سیاسی به نیروی کار جمعی، تمرکز فزاینده‌ی توده‌ها در بخش خدمات به جای صنعت، این واقعیت که مشاغل به سمت یک خط موقت، نامنظم و ثبت نشده کشیده می‌شود، عموماً بهره‌کشی سرمایه‌داری را افزایش داده و تشکیل اتحادیه در سراسر جهان را تضعیف کرده است. با این حال در بسیاری از نقاط اتحادیه‌ها مدل‌های سازمانی جدیدی را متناسب با ساختار در حال تغییر اشتغال و طبقه توسعه دادند. به عنوان مثال از دهه‌ی ۱۹۷۰ در مواجهه با مشارکت گسترده‌ی زنان در نیروی

2. "Toplumsal Cinsiyet İstatistikleri", TÜİK, 2021, [https://www.tuik.gov.tr/media/announcements/toplumsal\\_cinsiyet\\_istatistikleri\\_2021.pdf](https://www.tuik.gov.tr/media/announcements/toplumsal_cinsiyet_istatistikleri_2021.pdf) (Son Erişim: 1 Ocak 2023)

کار آنها به سازماندهی کارگران زن هم روی آوردند. آنها ساختارهایی برای توانمندسازی زنان در اتحادیه‌ها ایجاد کرده و اقدامات رادیکالی برای تضمین نمایندگی برابر انجام دادند.<sup>۳</sup> در ترکیه به ویژه اتحادیه‌های کنفدراسیون کلاسیک توانایی اتخاذ سیاست معنامندی در مورد اشکال جدید کار و ساختار در حال تغییر طبقه و همچنین ساختار جنسیتی آن نداشتند.

می‌توان گفت جنبش اتحادیه‌ای کلاسیک همچنان در چارچوب بازار و مرزهای قانونی مشخصی که از پیش کار زنان را به حاشیه رانده و تشکیل اتحادیه‌ها را تنظیم می‌کند، سازماندهی می‌شود. به عنوان مثال هنگامی که کارگران یک کارخانه نساجی را سازماندهی می‌کنند، اکثر کارگران زنی که به صورت پاره‌وقت در کارخانه نساجی می‌کنند و ثبت نشده‌اند، در این سازمان گنجانده نمی‌شوند و خارج از سازمان طبقاتی باقی می‌مانند.<sup>۴</sup> زیرا قانون تنظیم اتحادیه‌ها فقط به کارگران ثبت شده اجازه می‌دهد و اتحادیه‌ها هیچ تلاشی برای فرارفتن از این مرزها نمی‌کنند. لذا به ویژه در کشورهای جنوبی از آنجایی که کار ثبت نشده به یک هنجار تبدیل شده، اتحادیه‌های استراتژی‌های سازماندهی متفاوتی را برای این مناطق تدوین کرده‌اند و نمونه‌های موفقی از تلاش‌های سازماندهی در این مناطق وجود دارد.

نهایتاً اتحادیه‌هایی که دیدگاهی برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه نسبت به زنان ندارند و در مورد مسائل ویژه زنان کارگر گامی بر نمی‌دارند همچنان ساختارهایی هستند که در انحصار مردان بوده و کارگران مرد را به عنوان نمایندگان طبقه‌ی خود می‌بینند. اگرچه در طول سال‌ها در برخی اتحادیه‌ها گام‌هایی برای پیشبرد سیاست‌های زنان برداشته شده، لذا می‌توان گفت گرایش غالب اتحادیه‌ها هنوز تا حد بسیاری مردسالارانه و بروکراتیک است.

### نگاهی به تجربیات زنان

اخیراً گزارش تحقیق "تجربیات اتحادیه‌ای شدن زنان، سیاست‌های زنان اتحادیه‌ها" که توسط بنیاد همبستگی زنان (KADAV) انجام شده، منتشر شده است. این گزارش تحلیلی از سیاست‌های طبقاتی و ساختار مردسالار اتحادیه‌های کارگری در ترکیه ارائه می‌دهد و تجربیات زنان کارگر از کار دستمزدی و اتحادیه‌ای شدن را از دیدگاه خودشان و روابطشان با پایه (اجتماعی) بررسی می‌کند. هنگام سازماندهی زنان کارگر و شرکت در مقاومت نه تنها علیه شرایط کاری و دستمزد پایین یعنی سرمایه بلکه علیه خشونت و تبعیض جنسیتی که در محل کار با آن مواجه هستند، نیز سازماندهی می‌شوند. اعتصاب نُوامید در واسط دهه‌ی ۲۰۰۰، مقاومت دِسا، بعدها مقاومت فلورمار و مقاومت‌های مستمری که زنان در آنها مشارکت داشتند یا پیشاهنگی آن را بر عهده داشتند، نشان‌دهنده‌ی این است که روابط مردسالارانه کار و بدن زنان را نیز در کار مزدی کنترل می‌کند.<sup>۵</sup> این واقعیت که فعالیت‌های اقتصادی زنان به عنوان امری فرعی تلقی می‌شود حتی هنگامی که کاری مشابه مردان انجام می‌دهند و دستمزد کمتری دریافت می‌کنند، در محل کار تحقیر می‌شوند، در معرض آزار و اذیت و ستم بیشتری قرار می‌گیرند و هنگام مخالفت به اخراج تهدید می‌شوند بدون تردید سازماندهی زنان در زمینه‌ی کار را به بُعد متمایزی می‌رساند.

همانگونه که برخی از زنان شرکت کننده در تحقیقات KADAV اظهار داشتند، کارگران زن و مرد به یک

3. Özellikle İngiltere deneyimi için bkz. Anne Munro, Kadınlar ve Sendikalar, ed., Eylem Ateş, çev., Hülya Osmanağaoğlu, İstanbul: Hava-İş Yayınları, 2009.

4 Kadınlarla Dayanışma Vakfı'nın 2021 yılında Sefaköy'de hem Türkiyeli hem Suriyeli kadınların ücretli çalışmasına ilişkin yaptığı araştırmada bu konuyla ilgili örnekler var. Örneğin yüz kişi çalıştıran bir fabrikanın bir o kadar kişiyi de fason ve evden parça başı, kayıt dışı çalıştırması çok yaygın. Bu şekilde çalıştırılanlar kadınlar ve mülteciler oluyor (KADAV, a.g.e.).

5 Feryal Saygılıgil, Serbest Bölgede Kadın Olmak: Bir Kadın Grevi, İstanbul: Güldünya Yayınları, 2018.

شکل در چرخ‌های سرمایه‌داری له نمی‌شوند. مسئله این است که اتحادیه‌ی سازماندهی‌کننده‌ی نیروی کار و کارگران در مواجهه با این وضعیت چه می‌کنند و آیا توانایی پاسخگویی به آن را دارند یا خیر؟ از تجارب خود آگاهیم که ساختار اتحادیه‌ها تقریباً به طور کامل تحت حمایت مردان قرار گرفته، بروکراتیزه شده و سیاست‌های طبقه را صرفاً به دستمزد و چانه‌زنی در قراردادهای جمعی کار تقلیل داده و از سوی دیگر کارگران زن را سازماندهی نمی‌کند چه برسد به اینکه حتی به مسائل خاص آنها توجه نموده و درک نماید. اگرچه آنها می‌دانند که زنان به دلیل بار کارهای خانه و مراقبتی نمی‌توانند در مدیریت و فعالیت اتحادیه‌ها شرکت کنند، لذا تلاشی برای چاره‌یابی آن نکرده و تنها به این جمله اکتفا می‌کنند که «ما خواهان مشارکت زنان هستیم اما آن‌ها نمی‌توانند زمان کافی برای آن را داشته باشند» و هیچ اشکالی در ساعتی که زنان نمی‌توانند شرکت نمایند، نمی‌بینند. آن‌ها حتی به فکر فراهم کردن اتاق‌های مراقبت از کودکان و مهدکودک در اتحادیه نیستند تا زنان بتوانند به طور فعال در فعالیت‌های اتحادیه‌ها شرکت کنند. چنین ساختاری چگونه می‌توان حق مهدکودک برای زنان کارگر مطالبه نماید در حالی که آنها خود با رئیس بر سر میز می‌نشینند؟

در واقع آن‌ها چنین خواسته‌هایی ندارند زیرا مسائل مربوط به زنان را به عنوان مسائل طبقاتی در نظر نمی‌گیرند. فعالیت فمینیستی به نام لیست بنفش (Mor Liste) توسط اعضای اتحادیه‌ی عمومی‌ای که در شهرداری کادیکوی کار می‌کنند، به عنوان اعتراضی به این هژمونی مردسالارانه ظهور کرد. آنها با یک فهرست کاملاً زنانه در مقابل فهرست کاملاً مردانه‌ی نامزدها به انتخابات شعبه رفتند و سعی نمودند موادی را در مورد همه‌ی زنان در قرارداد کار جمعی بگنجانند همانند مهدکودک، مرخصی قاعدگی، مرخصی پس از زایمان، دستمزد برابر برای کار برابر و سهمیه. واکنش مردان در اتحادیه برای آن‌ها تعجب‌آور نبود. آن‌ها زنان را به «تجزیه‌ی طبقه» متهم کردند. با این حال آن‌ها موفق شدند مواد زیادی را در قرارداد کار علیه مردانی که می‌گفتند "مهدکودک ماده‌ی خیلی مهمی نیست" و یا از ماده‌ی مرخصی قاعدگی انتقاد می‌کردند، بگنجانند.

بنابراین در حالی که اتحاد قدرت سیاسی و سرمایه ایجاد اتحادیه و سازماندهی طبقاتی را دشوار می‌نمود، حتی اتحادیه‌هایی که ادعای چپ دارند نیز همچنان زنان را بر اساس اتحاد مردانه از اتحادیه حذف می‌کنند. این واقعیت که تعداد کمی از زنان در سطوح مدیریتی اتحادیه‌ها وجود دارند و تعداد بسیار کمی از اتحادیه‌ها ساختارهایی همانند کمیسیون‌های زنان دارد و برخی از آن‌ها به دلیل مانع‌تراشی مردان نمی‌توانند فعالیت کنند، موقعیت‌هایی هستند که پیوند زنان با اتحادیه‌ها و در نتیجه جنبش کارگری را تضعیف می‌کند. بنابراین از سویی زنان به دلیل به حاشیه رانده شدن در پی جایگزین هستند و از دیگر سو اتحادیه‌های کلاسیک با بحران مشروعیت مواجه هستند.

### جایگزین‌هایی برای اتحادیه‌گرایی کلاسیک و آینده‌ی سازمان‌های زنان کارگر

یکی از قابل توجه‌ترین نتایج تحقیقات KADAV ظهور اتحادیه‌های طبقاتی مستقلی است که علیه اتحادیه‌های کلاسیک و عدم توجه به نقش زنان در این اتحادیه‌ها قیام کرده‌اند. اتحادیه‌های مستقلی که از طریق سازماندهی مردمی و اقدام مستقیم ظهور کرده‌اند و اذعان دارند که علیه اتحادیه‌گرایی زرد، سیاست‌های طبقاتی ضعیف و بروکراتیزه شدن در اتحادیه‌های کنفدراسیونی تأسیس شده‌اند، چندان به کاستی اتحادیه‌های کلاسیک در سازماندهی نیروی کار زنان اشاره نمی‌کنند، اما از نظر مشارکت زنان نیز برجسته هستند. مطابق این تحقیق این واقعیت که زنان در این اتحادیه‌ها، کارگران بخشی هستند که اتحادیه‌هایشان در آن سازماندهی شده‌اند در سمت‌های مدیریتی (مانند سخنگوی مشترک، دبیر کل) شرکت می‌کنند و مسائل و مطالبات زنان کارگر را به عنوان سوژه مطرح می‌کنند، نشان‌دهنده‌ی روند جدید و مثبتی در روابط زنان با اتحادیه‌ها است.

بدون تردید اتحادیه‌های مستقل که اغلب با پیشاهنگی سازمان‌های چپ/سوسیالیستی تأسیس شده‌اند و

اینکه برخی از آن‌ها از نظر ایدئولوژیکی ضد فمینیستی بودند (این امر در مورد بسیاری از اتحادیه‌های کلاسیک نیز صدق می‌کند) و مهم‌تر اینکه نمایانگر یک روند جدید بودند تجزیه و تحلیل سیاست‌های زنان را دشوار می‌کند. لذا همانگونه که از تجارب گذشته می‌دانیم اگرچه زنان در تاسیس سازمان‌ها مشارکت دارند لذا با نهادینه شدن و تکامل آن‌ها به یک ساختار بروکراتیک، تمایل به حذف زنان دارند.<sup>۶</sup> به همین دلیل اتحادیه‌های مستقلی که پتانسیل مبارزه طبقاتی و مبارزه زنان را دارند، بایستی سیاست زنان را به یک عنصر و اصل تثبیت شده در اتحادیه تبدیل کنند تا خطاهای اتحادیه‌های کلاسیک تکرار نشود. از آنجایی که همواره این خطر وجود دارد که دستاوردها و اصول برابری جنسیتی زنان در ساختارهای مختلط از سوی مردان پایمال گردد، بسیار مهم است که ساختارهای مستقل/خودویژه‌ی زنان در اتحادیه به گونه‌ای ایجاد و حفظ شوند که به مردان اجازه‌ی دخالت داده نشود.

لازم است جنبش فمینیستی/جنبش زنان گفتمان و سیاست قوی‌تری نسبت به گذشته در مورد کار زنان و سازماندهی کار زنان اتحاد نمایند. برخی از تجارب موجود در گزارش مورد بحث نشان می‌دهد که زنان کارگر در مواجهه با عدم فعالیت اتحادیه‌هایی که عضو آن‌ها هستند، منفعل نبوده و در پی جایگزین هستند، در مواجهه با آزار و اذیت در محل کار یک گام فراتر از اتحادیه‌های خود می‌روند و راه‌حل‌های جمعی ارائه می‌دهند و به دنبال آن همبستگی زنان شکل می‌گیرد. تلاقی این تجارب با مبارزات کلی زنان نیز برای شکل‌گیری یک مبارزه‌ی کارگری گسترده‌ی زنان ضروری است. در راستای رسیدن به این هدف جنبش زنان و فمینیست‌ها بایستی همچنان موضوع تسلط مردان در اتحادیه‌ها را در دستور کار خود قرار داده و موضوع کار زنان را به شیوه‌ای سیستماتیک‌تر و جامع‌تر مورد بحث قرار دهند.

---

6. "KADAV raporu: Patriyarkal sendikal yapılar karşı kadınlar direnıyor," Kadın İşçi, 25 Ekim 2022, <https://www.kadinisci.org/kose-yazilari/editorden/patriyarkal-sendikal-yapilara-karsi-kadinlar-direniyor/> (Son Erişim: 4 Ocak 2023)

## دفاع از صلح در برابر جنگ

روناهی آرات

oooooooooooooooooooo

نظام سرمایه‌داری که آخرین مرحله‌ی تمدن طبقاتی است، بدون جنگ و بهره‌کشی نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. اگرچه قدرت‌های سلطه‌گر و دولت-ملت‌ها اغلب ادعای پیروی از یک سیاست جهانی سرشار از صلح و امنیت دارند، اما در واقع چنین سیاستی وجود ندارد و این، ساختاری سیستمی است که از طریق جنگ و بحران حفظ می‌شود. سرمنشا جنگ در قدرت و دولت نهفته است و قانون سلسله‌مراتبی مردسالار، قانون جنگ است. در حالی که تامین صلح، آرامش و امنیت بر عهده‌ی جامعه است و در جامعه سوژ و پیشگام بی‌چون‌وچرای این امر، زنان هستند. تا زمانی که نیروی مبارزات اجتماعی بر دولت موثر باشد، اتوریته‌ی دمکرتیک احیا می‌گردد و می‌توان قدرت دولت-ملت را کنترل، محدود و از جنگ‌هایی که منجر به تراژدی، نسل‌کشی، غارت، قتل‌عام و ویرانی می‌شود، جلوگیری نمود. بنابراین لازم است به جای پدیده‌ی جنگ به طور کلی بر مبارزات صلح‌آمیز علیه جنگ‌های نظامی که جهت اشغال و استعمارگری است، تمرکز نمود. توانایی انجام مبارزات صلح‌آمیز با سوژه‌های آن، پیش از هر چیز مستلزم بررسی خوب ماهیت جنگ نظامی دولت‌ها است.

نظام دولتی از زمان ظهور نخستین امپراتوری‌های برده‌داری در صحنه‌ی تاریخ بارها نابود و بار دیگر تقدیس شده است، خود را بازتولید کرده و از این ایده دفاع می‌کنند که تنها راه نجات ایجاد نظامی جدید بوده و یگانه نظام زندگی امن برای مردم است؛ و اینگونه می‌پندارند که مسئله‌ی جنگ و صلح فقط شامل حکایات نابودی و استقرار دوباره‌ی میان دولت‌هاست. بارزترین نمونه این امر بحث‌هایی است که با فروپاشی شوروی در دهه‌ی ۱۹۹۰ پدیدار شد. قدرت‌های هژمونیک سرمایه‌داری در دهه‌ی ۱۹۹۰ با شادی فراوان از فروپاشی سوسیالیسم استقبال کردند. ادعای آن‌ها این بود که فروپاشی شوروی گواهی قطعی بر این است که سوسیالیسم نمی‌تواند به عنوان یک زندگی اجتماعی پایدار بماند. از سوی دیگر مایل نبودند در بی‌اعتباری نظام‌های دولتی که بارها منجر به تراژدی‌های تاریخی گشته و ویرانی‌های بسیاری به بار آورده، تردید کنند؛ از دولت در هر شرایطی و با وجود ساختار استبدادی‌اش دفاع کردند. دلیل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این بود که انقلاب سوسیالیستی که به قیمت کار، جان و خون میلیون‌ها نفر انجام شد، با تبدیل شدن به دولت به سرعت در سازوکار سرمایه‌داری ادغام شد. در واقع سازوکار دولتی سوسیالیسم رثال و نظام سرمایه‌داری بود که فروپاشید نه سوسیالیسم.

در تاریخ جهان امپراطوری‌ها و پادشاهی‌ها جای خود را به دولت‌ملت‌های کوچک‌تر داده‌اند و اهداف سلطه-جویانه، استثمار و اشغال همواره به اشکال مختلف ادامه یافته است. بحران نظام سرمایه‌داری که از دهه‌ی ۱۹۶۰ پدید آمده، در عین حال بحران ساختاری دولت-ملت نیز محسوب می‌شود. با وجودی که نظام سرمایه‌داری در حال فروپاشی است، توسط قدرت رسانه‌ها، سازمان‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی سرپا نگه داشته می‌شود. دولت لویاتان ابزاری برای امنیت گردش کالا و انباشت مازاد محصول سرمایه‌داری است. نیاز اساسی که هر دولتی آن را ضامن موجودیت خود می‌داند، ارتش به عنوان یک سازمان نظامی است. ارتش‌ها برای جنگیدن همواره در حالت آماده‌باش نگه داشته می‌شوند. آن‌ها نه تنها برای دفاع در برابر حملات احتمالی بلکه برای حمله نیز سازماندهی شده‌اند. همواره بهانه‌هایی برای حمله در راستای منافع امپریالیستی، استعماری و سلطه‌جویانه مطرح می‌شود. علاوه بر این ارتش‌ها به عنوان آماده‌ترین نیرو برای سرکوب جامعه و انجام کودتا در داخل کشور تغذیه و پرورش داده می‌شوند.

ذهنیت و روحیه‌ی هر ارتش دولت-ملت مبتنی بر نظامی‌گری، ملی‌گرایی و تبعیض جنسیتی است. از سوی دیگر نظامی‌گری برای سازماندهی و نهادینه‌سازی خود به ملی‌گرایی و تبعیض جنسیتی نیاز دارد. با چنین پیوند سه‌گانه به جنگ مشروعیت اجتماعی داده می‌شود. دوره‌ای که نظامی‌گری گسترده‌تر و برجسته‌تر است، دوره‌ی فاشیسم است. نمی‌توانیم نظامی‌گری را فقط به عنوان منبع ایدئولوژیک دولت و ارتش‌ها ببینیم بلکه خود را در تمامی عرصه‌های اجتماعی جای می‌دهد.

مردسالاری خشن‌ترین چهره‌ی خود را با نظامی‌گری نشان می‌دهد. پدیده‌های نظامی در فرهنگ جامعه‌ای مردسالار به عنوان مقدس‌ترین ارزش‌ها جای می‌گیرند. حتی انتقاد از آن به معنای خیانت است. ارتش و دولت مقدس، قدرت استبدادی با حاکمیت خدشه‌ناپذیر و تصمیمات بی‌چون و چرایش مورد تجلیل قرار می‌گیرد. هیتلر و موسولینی نیز در زمان خود دارای چنین کاراکتری بودند. هر دولتی پیش از آغاز هر جنگی ملی‌گرایی را تقویت کرده و از مردم و به ویژه زنان می‌خواهند که فداکاری کنند. بسیج عمومی اعلام می‌شود و انتظار می‌رود به پسران و دخترانی که برای جنگ بسیج می‌شوند، افتخار شود. سیاست‌های جنگی دولت‌ها برای بساخت آینده‌ای دموکراتیک برای مردم نیست بالعکس با در معرض خطر قرار دادن آن‌ها استراتژی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بر مبنای منافع خود اتخاذ می‌کنند. زنان از طریق ایدئولوژی جنسیت‌گرایی در مرزهای دولتی تمدن طبقاتی که دارای ذهنیت و ساختار نهادی مردسالارانه است، سرکوب می‌شوند. زنان مجبور به پذیرش سخت‌ترین نقش‌ها و وظایف سنتی می‌شوند و از سوی دیگر مردانگی هژمونیک مورد ستایش قرار گرفته و بازتولید می‌شود.

اقدامات و گفتمان‌های امروز دولت اردوغان، حزب عدالت و توسعه با هدف ایجاد یک جامعه‌ی نظامی-امنیتی صورت می‌گیرد. به همین دلیل حمله به هویت زنان، ایجاد محدودیت و حذف حقوق و آزادی‌های اجتماعی و فرودستی زنان اغلب از طریق ابزارهای سیاسی، فرهنگی، تبلیغاتی و نهادهای آموزشی رسمی و غیررسمی تشدید می‌یابد. افزایش خشونت علیه زنان را نمی‌توان تنها با فروپاشی اخلاقی جامعه یا صرفاً با فرهنگ مردسالاری توضیح داد. الگوهای سنتی که به طور مداوم اخلاق جامعه را تضعیف می‌کند، مردانگی را تعمیق بخشیده و زنان را تحقیر می‌کند. زن "خانه‌دار" است و کسانی که فراتر از این تعریف روند "زنان بد" نامیده می‌شوند. سیاست‌های جنسیت‌گرا به طور سیستماتیک در راستای دور ساختن زنان از سیاست است. دولت با توسل به خشونت و زور به جامعه فرمی نظامی می‌دهد. به عنوان مثال در ترکیه انتقاد از فعالیت ارتش همواره منجر به اقدامات فراقانونی و سرکوب شدید می‌گردد. به عبارتی نمی‌توان دولت را به دلیل تصمیمات نظامی‌اش مورد انتقاد قرار داد و یا با آن مخالفت کرد. ایمان به ارتش نیز از طریق سخنرانی‌های مذهبی تقویت می‌شود. جامعه از طریق ابزارهای اداری، قانونی، سیاسی و اعمال فشار از زیر سوال بردن فعالیت‌های نظامی منع می‌شود. در دوره‌ای که جنگ همچنان ادامه دارد، بهای مخالفت با جنگ فشار و سرکوب از طریق قدرت مطبوعاتی و تبلیغاتی دولت است. آزادی اندیشه، حق سازماندهی و فعالیت سرکوب می‌شود. دولت دیدگاهی اِبْه‌گونه به جامعه دارد و منافع خود را به عنوان منافع جامعه قلمداد می‌کند. اگر دولت در جنگی پیروز شود به مقام خدایی ارتقاء یافته و از جامعه انتظار می‌رود به دولت خدمت کند. جامعه حق اعتراض به جنگ را ندارد اما به دستور دولت، دواطلبانه به کام مرگ فرستاده می‌شوند. سپس با اعطای نشان شهادت و جانبازی مقامی مقدس بدان داده می‌شود. جامعه به طور مداوم تحت مِباران نظامی‌گری، ملی‌گرایی و تبعیض جنسی قرار می‌گیرد. نسل جوان همانگونه که اردوغان می‌گوید از طریق برنامه‌های درسی آموزشی به عنوان "جوانان کینه‌توز" تربیت می‌شوند. جوانان کینه‌توز علیه چه کسانی؟ در پاسخ به این سوال خصومت دیرینه با گُردها در وهله‌ی اول مطرح می‌شود و سپس ایجاد دشمنان ساختگی و احیا و تقویت احساسات کینه‌توزانه است.

دولت‌ها فرایند نظامی‌سازی جامعه را با روش‌های بسیار ظریفی توسعه داده و اگر کافی نباشد، به گفتمان

و جهت‌گیری‌های تندتری متوسل می‌شوند. برای این فرایند ابتدا خشونت عادی‌سازی می‌شود و در سنتی‌ترین شکل آن خشونت علیه زنان، زن‌گوشی، تجاوز، دشمنی، دیگری‌سازی و سیاست‌های تنش‌زا جامعه را به خشونت عادت می‌دهد. اگر توجه نماییم دولت فعلی ترکیه تمامی سیاست‌های خود را بر محور جنگ پیش می‌برد. این دولت از طریق خشونت و سرکوب به ارزش‌های اخلاقی و معنوی جامعه تعرض نمود و با ایجاد محیطی عاری از امنیت و ناآرامی استراتژی ترس را اعمال می‌کند. هدف از این استراتژی خنثی نمودن از طریق تهدید، فشار و ارباب است. اقتدار مردسالارانه با پیروزی‌های ساختگی تضمین می‌شود. هنگامی که صحبت از گردها می‌شود فشار و درگیری جای خود را به دشمنی کامل می‌دهد. استدلال سیاسی روزمره‌ی نظامی‌گری در ترکیه دائماً به بهانه‌ی "امنیت" و "تروریسم" مطرح می‌شود.

در تاریخ تمدن طبقاتی هنگامی که دشمنی دولت‌ها با یکدیگر، منافع منطقه‌ای، جهانی و محلی در تضاد قرار گرفته و تضادهای آن‌ها به نقطه‌ای آشتی‌ناپذیر می‌رسد، جنگ‌ها به منظور سلطه، تقسیم و استثمار آغاز می‌شود. دلایل جنگ جهانی اول، دوم و امروزه جنگ جهانی سوم محصول این موارد است. جنگ جهانی سوم با شدت بیشتر در خاورمیانه در حال گسترش است و آینده‌ی صلح‌آمیز این جغرافیا و جهان به دلیل جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی مورد تهدید قرار می‌گیرد. از آنجایی که حق گردها را برای زندگی آزاد را نمی‌پذیرند در هر فرصتی به گردها و دستاوردهای آنان حمله می‌کند. مسئله‌ی گردها در دویست سال اخیر و با رژیم حزب عدالت و توسعه بیشتر به یک قانقاریا تبدیل شده است. عدم حل این مسئله به شیوه‌ای دموکراتیک، دموکراسی در ترکیه را نیز تضعیف نموده و اقتصاد را به نقطه‌ی ورشکستگی رسانده و از آنجایی که تحمل هیچ گونه آزادی‌ای ندارد فضای زندگی زنان محدودتر شده، خشونت خانگی و دولتی افزایش یافته و افسانه‌های پدرسالار-رئیس و ارباب نمود بیشتری می‌یابد. اردوغان همچنین گردها، مبارزات سازمان‌یافته‌ی زنان و پروژه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک را مانعی برای دستیابی به اهداف خود در راستای کسب هژمونی منطقه‌ای می‌داند و در پی رویاهای عثمانی‌گرایی خود است.

از سوی دیگر کسانی که شر قدرت را آشکار می‌کنند از فلسفه‌ی وجودی دولت-ملت به طور واضح سخن نمی‌گویند. مخالفت با سرمایه‌داری با مخالفت با ساختار دولت-ملت که از پایه‌های اساسی آن است، آغاز می‌شود. گسترش حوزه‌ی دموکراتیک مستلزم طرح جدی مسئله‌ی محدودیت قدرت اداری دستگاه دولتی است. صلح در غیاب دموکراسی، برقرار نمی‌شود امکان‌پذیر نیست و این دو، به هم پیوسته‌اند. در واقع نظام سرمایه‌داری و دولت-ملت وضعیت جنگی دائم در برابر جامعه هستند. این جنگ برای حفظ حاکمیت و اتوریته است. موضوعی که بایست بر آن تمرکز نمود، بُعد نظامی-سیاسی جنگ است. اگر یوتوپای زندگی وجود نداشته باشد، معیارهای رد-قبول نیز مشخص نخواهد گشت. بنابراین دفاع از صلح بدون هیچ پایه و سازمانی تنها یک مطالبه‌ی بی‌اثر باقی خواهد ماند. زنان بایستی جامعه را برای برقراری صلح بسیج نمایند. مفاهیمی همانند آزادی، دموکراسی، حقوق، عدالت و صلح در مبارزه با جنبش‌های ایدئولوژیک فاشیستی، ملی‌گرایانه، نژادپرستانه، مذهبی و جنسیت‌زده هستند. دیدگاه‌های ایدئولوژیک ضداجتماعی زمانش که فرارسد بسته به موقعیت فرضی به ارزشمندترین مدافعان صلح، آزادی و برابری به خاطر منافع حکومت تبدیل می‌شوند. در طول تاریخ نمونه‌های بسیاری وجود دارد که طبقات حاکم با قلمداد نمودن جنبش‌های اجتماعی در حال توسعه به عنوان حامیان خود، انقلاب‌ها را تصرف کرده و جهت آن را تغییر داده‌اند. همانند جنبش ژاکوبین‌ها در انقلاب فرانسه و یا همانند رژیم ملاها که انقلاب دموکراتیک زنان، دانشجویان و چپ‌گرایانی که در سال ۱۹۷۹ در ایران علیه رژیم شاه قیام کرده بودند، مصادره کردند.

دستگاه‌ها و ابزارهای زور نظام مردسالاری شاید بتوانند ارزش‌های انسانی را تصاحب کنند و در چنگال ممنوعیت‌ها حبس کنند و مانع ارتقای آن شوند لذا توانایی زدودن آن‌ها از روح، ذهن و اهداف انسانیت را ندارند. مفهوم سوسیالیسم شامل همه‌ی این ارزش‌های انسانی است. تا زمانی که انسان به حیات اجتماعی

خود ادامه دهد، سوسیالیسم نیز وجود خواهد شد چه به عنوان یک نظام سیاسی که بر ساخته شده باشد و یا بر ساخته نشده باشد. گوه‌ری واقعی سوسیالیسم مبتنی بر آزادی زنان است. اگر از آزادی زنان دفاع نشود و زنان آزاد نباشند، نمی‌توان درباره‌ی دموکراسی و سوسیالیسم بحث نمود. البته جنبش‌های مختلفی که دارای ایدئولوژی سوسیالیستی هستند، توسعه یافته‌اند. از آنجایی که موضوع ما بررسی این موارد نیست سعی خواهیم نمود به مبارزه برای صلح به عنوان یک جنبش اجتماعی در واقعیت جنگ جهانی سوم امروز بپردازیم.

انسان‌ها به اجبار و از طریق قانون و حکم به جبهه‌های جنگ فرستاده می‌شوند. جنگ علیه زنان و مردم به دستور حاکمیت اقتدارگرا آغاز می‌شود. تفکر ناسیونالیستی و نژادپرست با حمایت از جنگ و سازماندهی سیاسی گسترده، مشروعیت کسب می‌کند. غارت، تخریب و قتل‌عام با خودخواهی هیستریک در چارچوب آزادی میهن-ملت می‌تواند عقده‌های آن‌ها را تا حدی به عنوان نمایش قدرت ارضاء کند.

ما با زیر سوال بردن نهاد دولت سعی نمودیم وظیفه‌ی جنبش‌های اجتماعی در دفاع از صلح را به آن‌ها یادآوری کنیم. زیرا دولت‌ها همواره ادعا می‌کنند که برای امنیت دولت-ملت، امنیت جامعه و منافع آن مبارزه می‌کنند. از سوی دیگر تضاد میان دولت‌ها جنگ را به جغرافیای گسترده‌ای کشانده است. نهایتاً در تلاش برای ارائه‌ی توجیهات معقولی برای جنگ هستند. قدرت سیاسی حاکم با تکیه بر سازوکارهای دولتی، جنگ در چارچوب قانون اساسی را مشروع می‌نماید. یا تصمیم برای آغاز جنگ را با قانون تطبیق می‌دهد و یا قانون را برای تصمیم به جنگ تطبیق می‌دهد و این اقدامات را بدون توجه به موافقت و یا عدم موافقت جامعه انجام می‌دهد. نتیجتاً مردم و به ویژه زنان بهای سنگین پیامدهای فاجعه‌بار جنگ همچون فقر، تجاوز، خشونت و مهاجرت را می‌پردازند. آغاز جنگ و دفاع از ضرورت آن به عنوان فضیلت دولت‌ها تلقی می‌شود. در حالی که دفاع از صلح در مواجهه با آن مسئولیت و فضیلت جامعه محسوب می‌شود. جان‌هایی که در محرومیت از صلح از دست می‌روند، هرگز باز نخواهند گشت.

دفاع از صلح کاراکتر جنبش زنان است. گوه‌ری جنبش‌های زنان بر اساس میل به یک جامعه‌ی صلح‌آمیز است. جنبش‌هایی که خارج از این چارچوب قرار دارند در حقیقت جایگزین‌های سیستم مردسالاری محسوب می‌شوند. زنان و یا سازمان‌های زنان که صلح‌طلب نیستند و برای صلح مبارزه نمی‌کنند، به وضوح دارای ذهنیت مردانه هستند و نیروی ضدانقلاب محسوب می‌شوند. کسانی که در این موقعیت قرار دارند، از هویت زنانه‌ی خود فاصله گرفته‌اند، دچار از خود بیگانگی گشته و به ابزاری برای پیشبرد منافع نظم موجود تبدیل شده‌اند. اگر سیاست‌های مردسالارانه تصمیم به جنگ را دیکته کرده و زنان حزب مورد نظر اعتراضی نکرده بدان معناست که تسلیم سیستم مردسالاری شده‌اند. هر جنبش زنانه‌ای که از آزادی زنان دفاع می‌کند و در این راستا گام برمی‌دارند، در واقع مروجان صلح نیز هستند.

زنان علاوه بر تلاش برای برقراری صلح لازم است هنگام حمله به موجودیت و ارزش‌های خود دارای موضع دفاعی بوده و همواره دارای مکانیسم‌های دفاعی باشند و در آن مشارکت کنند. دفاع مشروع ستم‌دیدگان برای دفاع از موجودیت خود زمانی که هیچ گزینه‌ی دیگری نیست، با جنگ قدرت‌های هژمونیک قابل مقایسه نیست. می‌توان گفت در این باره قضاوت‌های کلیشه‌ای وجود دارد. اگر فاشیسم تا بن دندان مسلح سیاست نسل‌کشی را اعمال کند و عرصه‌ی مبارزات دموکراتیک کاملاً بسته باشد، بدیهی است که نمی‌توان صرفاً با شعار با توپ و تانک و هواپیماهای جنگی مقابله کرد. البته زنان و ملت‌های تحت ستم همواره دارای حق دفاع از خود هستند. دفاع مشروع یکی از طبیعی‌ترین حقوق است. هرگز نبایدست حملات نظامی دولت‌ها با هدف نابودی را با مبارزه‌ای که ستم‌دیدگان بر اساس استراتژی دفاع از خود انجام می‌دهند، یکی انگاشت. هنگامی که تمامی راه‌حل‌های دموکراتیک مسدود می‌شود، دفاع مشروع در شرایط فاشیسم یک ضرورت است. جنبش آزادی زنان گُرد به طور مشروع از چنین ضرورتی دفاع می‌کنند.

جنگ زنان در چنین وضعیتی برای دفاع از صلح است. بدون تردید برقراری صلح دشوارتر از جنگ است. مطالبه‌ی صلح بدون مکانیسم دفاعی تنها یک رویاست. اگر مبارزه پس از شعار "ما خواهان صلح هستیم" نتیجه‌ای دربر نداشته باشد، به معنای انتظار صلح از دولت است. دولت ترکیه از نمونه‌هایی است که همواره با وجود ادعای طرفدار صلح بودن، در عمل برخلاف شعارهای خود بوده است. مطابق خط‌مشی ایدئولوژیک و سیاسی خود استراتژی جنگ علیه زنان، جامعه و به عبارت دیگر جنگ داخلی و خارجی را تعیین و اجرایی می‌کند. با این احتساب که دینامیسم‌های تغییرات دموکراتیک در داخل را تضعیف کند. گفتمان "صلح در وطن، صلح در جهان" مصطفی آتاتورک با سرعت بسیار در حال تغییر به گفتمان جنگ در خانه، جنگ در جهان ادامه دارد. حتی اگر مهاجمی وجود نداشته باشد در تلاش برای ایجاد حلقه‌های دائمی دشمنان خارجی و داخلی است.

این دولت با بازتولید مداوم پدیده‌ی "دشمن" و تأکید بر وجود تهدیدها، احساسات ناسیونالیستی را تحریک کرده و به سوی فاشیسم سوق می‌دهد. این امر با ایجاد موانع و دامن زدن به سیاست‌های جنسیت‌گرایانه برای خنثی کردن جنبش زنان صورت می‌گیرد. هیتلر آرمان نژاد برتر آلمانی را مطرح کرد و در نهایت مرتکب نسل‌کشی شد. دولت ترکیه در راستای تقویت ناسیونالیسم ترکی توسط جنبش‌های مذهبی و ملی از طریق حزب عدالت و توسعه بسیار تلاش می‌کند. از سوی دیگر گردها را به عنوان دشمن شماره یک ترک‌ها اعلام کرده و کسب ستاتوی سیاسی گردها را به مثابه نابودی خود می‌بیند. این دولت در تلاش برای نابودی ثروت‌های مادی و معنوی و میل به آزادی گردها و سایر ملت‌های ترکیه با دشمن قلمداد نمودن آن‌هاست و بدین ترتیب ذوب کردن آن در کوره‌ی پان‌ترکیسم است.

این ذهنیت که بر حفظ هویت بزرگ ترک بر روی ویرانه‌هایی که از طریق نسل‌کشی‌های فیزیکی و فرهنگی ایجاد گشته، متمرکز بود مدتی یونانیان را مورد هدف قرار داد، آنان را آواره کرده، اموالشان را تصرف و مجبور به مهاجرت کرد و مابقی را با ایدئولوژی ترک‌گرایی ذوب نمود. علاوه بر گردها، چرکس‌ها، ارمنی‌ها، علویان و ایزدی‌ان را نیز به عنوان دشمنان خود معرفی کرد. این ذهنیت با دشمن‌تراشی‌های مداوم در تلاش برای معنابخشیدن به وجود و اهداف خود است. برای ایجاد یک جامعه‌ی امنیتی، ترک‌ها بیست و چهار ساعت در معرض تبلیغات قرار می‌گیرند. ترک‌گرایی همانند هر بیماری ناسیونالیستی دارای کاراکتر نژادپرست، بی‌رحم و وحشی است.

امروزه در ترکیه تلاش‌ها برای تبدیل شدن به جنبش صلحی که در برابر این رژیم سیاسی ایستادگی نموده، بسیار است. جنگ‌های بر سر قدرت، استعمارگری، اشغال و الحاق در وهله‌ی نخست زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. جنگ‌هایی که موجودیت زنان را مورد هدف قرار داده و راه بر شوربختی و مهاجرت می‌گشاید. به همین دلیل تصمیمات مربوط به جنگ و صلح بیش از هر کس دیگری با زنان و جنبش‌های زنان در پیوند است.

حقیقت زنان نمایانگر عدالت، صلح، برابری و آزادی است. آزادی زنان متضمن حقوق بشر و دموکراسی است. در این مورد دیدگاه چند زن انقلابی که تأثیر خود را بر تاریخ سیاسی جهان و مبارزات آزادی‌خواهی زنان بر جای نهاده‌اند، حقایق بسیاری آشکار می‌کند. رزا لوکزامبورگ، کلارا زتکین و الکساندر کولونتای از نظریه‌پردازان سوسیالیسم و رهبران فعال مبارزه بودند که با جنگ جهانی اول مخالفت کرده و به سازماندهی تظاهرات ضدجنگ پرداختند. کلارا زتکین در کنفرانس بین‌المللی زنان که در سال ۱۹۱۵ در برن برگزار شده بود، شرکت نمود و بعدها به دلیل موضع ضدجنگ خود توسط دولت آلمان دستگیر شد. در این دوره زنان حزب سوسیال دموکراسی از این موضع حمایت نکردند و او را تنها گذاشتند. هشتم مارس، روز جهانی زنان کارگر که با پیشنهاد کلارا زتکین در دومین کنگره‌ی بین‌المللی در کپنهاگ در سال ۱۹۱۰ پذیرفته شد، در عین حال روز بسیج علیه سرمایه‌داری و جنگ است. ساکینه جانسز یکی از رهبران جنبش آزادی زنان گرد تلاش بی‌نظیری برای

پیشبرد مبارزات صلح‌آمیز دارد. موضع او درباره‌ی زندگی و مبارزه همواره در این راستا بود. ما زنان ترکیه و کردستان بایستی اعتقاد راسخی به مبارزه برای صلح در راستای دموکراتیک نمودن ترکیه داشته و همچنان به مسیر خود ادامه دهیم و زبان صلح و دموکراسی را به زبان غالب در این سرزمین مبدل نماییم. لذا بایستی مبارزات آزادی و صلح وارد عمل شود.

جنبه‌ی دیگری که باید در مبارزات صلح بدان توجه نمود، گشودگی آن به روی انفعال است. این امر جای گرفتن خط‌مشی انفعال به عنوان زبان صلح است. از آنجایی که در حال حاضر هیچ فضای صلح‌آمیزی وجود ندارد، مبارزه در شرایط فاشیسم نیازمند رادیکال‌ترین مبارزات دموکراتیک است. هیچ دولتی وجود ندارد که نتوان آن را با اعتراضات گسترده که ماه‌ها طول می‌کشد، به زانو درآورد. اعتراضاتی که هم اکنون در ایران و شرق کردستان در جریان است (اشاره به جنبش ژن ژیان آزادی)، اعتراضاتی مسالمت‌آمیز است. لذا ماهیت امر این است که رژیم ایران در برابر مطالبات مردمی همواره به زور و سرکوب متوسل شده است. در این شرایط اتخاذ خط‌مشی دفاع مشروع برای صلح و دموکراسی ضروری است.

آزادی زنان را نمی‌توان از طریق دیدگاه فمینیستی بورژوازی توضیح داد. آزادی زنان دارای چنان خصلتی است که هر عرصه‌ای از زندگی به مبارزه‌ی زنان و آزادی آنان مربوط می‌شود. توضیح فلسفه‌ی آزادی زنان بدون در نظر گرفتن بسترهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بی‌اثر خواهد بود. مسئله‌ی زنان دارای بنیانی اجتماعی است بنابراین مستلزم پذیرفتن خطر مبارزه علیه نظام مردسالار و سیاست‌های آن است.

مبارزات زنان در ترکیه برای صلح، عدالت، آزادی و دموکراسی بی‌وقفه ادامه داشته است. لذا در دوره‌هایی به صورت مقطعی این مبارزت متوقف و یا محدود شده است. تنها چشم‌انداز مبارزات متحد زنان می‌تواند واقعیت سیاسی ترکیه را تغییر دهد. سازمان ابتکار زنان برای صلح که مدتی فعال بود و دارای اهمیت خاصی بود، هم اکنون وجود ندارد. با وجودی که دولت ترکیه آشکارا مرتکب جنایات جنگی می‌شود و با همباران روزانه به کردستان حمله کرده و باعث قتل‌عام غیرنظامیان می‌گردد لذا جریان‌های فمینیستی در ترکیه در برابر این جنایات سکوت کرده‌اند. در حالی که می‌توانند با مقابله‌ی شدید با نظامی‌گری و اعتراض به تصمیمات دولتی حضور خود را در صحنه نشان دهند. بنابراین تنها نیروی جنبش‌های اجتماعی به ویژه زنان می‌توانند مانعی در برابر قدرتی که همانند کابوس بر جامعه نازل شده، باشند.

این مبارزات بر مبنای سیاستی خلاقانه می‌تواند نتایج مطلوبی دربرداشته باشد. اگر مخالف جنگی که در خدمت منافع ساختارهای الیگارشیک است را نمی‌پذیریم، باید در مبارزه برای صلح متحد شویم. راهنمای اساسی زندگی و مبارزه‌ی ما همواره دفاع از صلح در برابر جنگ خواهد بود. در همبستگی با همه‌ی جنبش‌های ضد سرمایه‌داری، ضد امپریالیستی، ضد نظامی‌گری برای رسیدن به آزادی...

## شبکه‌سازی‌های زنان و زندگی آزاد

ژیندارستم

oooooooooooooooooooo

انقلاب‌های سوسیالیستی در آغاز سده‌ی بیستم در روسیه تأثیر بسیاری بر همه‌ی جهان و چپ‌گرایان گذاشت و راه بر سازماندهی کارگران جهان هموار نمود و اندیشه‌ی سوسیالیستی نیز پیشگام ظهور انقلاب‌های رهایی ملی و طبقاتی شد. ملت‌ها و طبقات ستمدیده خود را بر مبنای اندیشه‌ی سوسیالیستی مارکسیستی-لنینیستی سازماندهی کرده و از شعارها و نمادهای اساسی انقلاب بلشویکی استفاده کردند. آن‌ها سبک زندگی، کلمات و شیوه‌ی خطاب انقلابیون روسیه را الگو قرار دادند. از نوع لباس تا سبک موسیقی به الگو و فرهنگی برای انقلابیون در سراسر جهان تبدیل شد.

امروزه در ربع نخست سده‌ی ۲۱ در سراسر جهان به ویژه در خاورمیانه زنان و به طور کلی جامعه از جنبش‌های زنان تأثیر پذیرفته‌اند. این ارزیابی یک تبلیغات نبوده و واقعیتی است که بایستی بیان گردد. از سوی دیگر این موضوع شایسته‌ی تحلیل و تفسیر عمیق و پیش‌بینی آینده‌ی آن است. عبدالله اوجالان همواره بر این تأکید نموده که "سده‌ی ۲۱، سده‌ی انقلاب زنان است." پویاترین نیرویی که امروزه بیشترین تأثیر را بر عرصه‌ی سیاسی و نظامی منطقه‌ی ما دارد، نیروی زنان و مسئله‌ی آزادی زنان است. نیروهای آزادی‌خواه و دموکراتیک با رهبری زنان سازمان‌یافته در حال مبارزه و مقاومت بوده و موضوعی تازه کشف شده نیست که بدان پرداخت بلکه این سنت همواره وجود داشته است. از سوی دیگر نظم دولتی همواره تلاش نموده زنان را تحت نام آزادی در دستگاه‌های خود جای داده تا قابلیت مقاومت و خیزش آنان را مهار و خنثی نماید. این موضوع برای آمریکا و اروپا جدید نیست لذا در خاورمیانه نیز چنین روندی در جریان است. علی‌رغم تأثیر تعصبات مذهبی بر مردم منطقه سیستم دولتی در آغاز سده‌ی جاری تلاش نموده نیروی زنان را محدود نموده و با آنان در جایگاه مخالف باشد. به همین دلیل است که زنان در بسیاری از کشورهای خلیج در ارتش و سیاست جای داده می‌شوند. صرف‌نظر از اینکه زنان در چه نهادی، برای چه هدفی و چه نوع طرز فکری هستند دلیل این امر این است که زنان به عنوان تهدیدی برای سیستم محسوب می‌شوند. در غیر این صورت بدون جنبش زنان تأثیرگذاری زنان بر سیستم به طور فردی امکان‌پذیر نیست.

بدون تردید بزرگ‌ترین تحول، تحول ذهنیتی است. بارها در تاریخ اثبات گشته که تغییر سیستم تنها از رهگذر تغییر ذهنیتی صورت می‌گیرد. جنبش زنان در سیه‌ده سال گذشته در ایجاد یک هویت ایدئولوژیک در سراسر جهان ضعیف عمل نموده است. حتی در مورد اینکه "آیا باید دارای یک ایدئولوژی بود یا خیر؟" نیز نوعی عدم قطعیت و اطمینان وجود دارد. یکی از دلایل اصلی ضعف جنبش زنان در جهان این بوده که توده‌های زنان خود را تنها حول اهداف خاصی سازماندهی کرده و به مسائل عمومی جامعه توجهی نکرده‌اند. اگر مسائل در ارتباط با ذهنیت را که بدان اشاره نمودیم را به خوبی تحلیل نماییم، چندپارگی، پراکندگی و دور شدن از اهداف قابل درک‌تر خواهد بود.

بنابراین نظام دولتی-امپریالیستی به این واقعیت واقف گشته که توانایی متوقف نمودن مبارزات زنان را ندارد، لذا سعی دارد جنبش زنان را در سیستم موجود ذوب نموده و آنان را در تضاد و تناقض با اهداف خود قرار دهد. بزرگ‌ترین خودفروشی نظام این بوده که زنان در چارچوب و مرزهایی که تعیین نموده، مبارزه خواهد کرد. از سوی دیگر نظم موجود در نمود زنان، ملت‌ها را دچار نسل‌کشی فرهنگی و فیزیکی نموده است. در دوره‌ای که قدرتهای امپریالیستی خود را سوژه‌های اصلی و بی‌مانند در فرایند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و رنال سوسیالیسم اعلام کردند و سعی در اثبات این بودند که سوسیالیسم ایده‌ای است که شانس

برای پیروزی ندارد، پیشرفت‌های فکری بزرگی روی داد. عبدالله اوجالان با شهامت و اراده‌ی عظیم به نقد و تحلیل مسئله پرداخت و راه‌حل ارائه نمود. او نظریه‌هایی را که سوسیالیسم را شکست خورده قلمداد می‌کرد، بی‌معنا ساخت و تنها به این بسنده نکرد، بلکه برای تحقق بخشیدن به افکارش گام‌های بزرگی برداشت. او ایده‌ی سوسیالیسم دموکراتیک را ارائه نمود و تلاش کرد مسئله‌ی ملی و طبقاتی را از راه‌های دموکراتیک حل کند. ایده‌ی سوسیالیسم دموکراتیک در راستای یافتن راه‌حلی برای حل مسئله‌ی ملی و طبقاتی از طریق روش‌های دموکراتیک بود. مهم‌ترین گام در این فرایند تغییر و تحول، ارائه‌ی یک مدل خودگردان بود. علاوه بر این مسئله‌ی آزادی زنان به عنوان یک مسئله‌ی اساسی ارزیابی شد و به مثابه سرمنشا همه‌ی مسائل تعریف گشت. این گام‌ها برای سوسیالیست‌های انقلابی نیز مهم و تأثیرگذار بود. وهله‌ی نخست این گام "خوددفاعی" بود. اوجالان سازماندهی زنان در همه‌ی عرصه‌ها را نیاز مبرمی دانسته و آن را به عنوان یک اصل تعریف نمود. وی با فراهم آوردن بسترهای خوددفاعی برای زنان و حتی گسست فیزیکی از مردان در عرصه‌ی مبارزه تلاش نمود زنان به خودشناسی دست یافته، به توانایی خود باور داشته باشند و به یک سازماندهی منسجم دست یابند. این گام موجب تغییرات انقلابی بسیاری در شخصیت زنان گشت. هم اکنون همه به این نتیجه رسیده‌اند که گفته‌های اوجالان مبنی بر زنانه بودن جنبش‌گردها درست است و به وضوح در حال زیستن آن هستیم.

بدون تردید دلیل تأثیرگذاری جنبش آزادی زنان گُرد بیان جنبش با یک اندیشه، عمل و اثر منسجم و نمادهای آن است. جنبش زنان کرد و مبارزه‌ی آن علیه داعش تقریباً یک دهه پس از انقلاب روژآوا از طریق فیلم، مستند، آهنگ، تئاتر، شعر و رقص و همچنین گفتگو و کنفرانس در سراسر جهان مورد بحث قرار گرفته است. پیشرفت جنبش زنان، مسائل گُردها و سایر خلق‌های منطقه بیش از پیش درهم‌تنیده است. علاوه بر این نمادهای انقلاب زنان و به ویژه روسری‌هایی که در جنگ استفاده می‌کنند در سال‌های اخیر در محافل دموکراتیک در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این موارد تنها چند نمونه از ابعاد این جنبش است که جهان را تحت تأثیر قرار داده است. جنبش زنان گُرد برای سایر زنان منطقه که با مسئله‌ی آزادی مواجه‌اند به ویژه زنان افغان نیز الهام‌بخش بوده که بتوانند در برابر فاشیسم طالبان با شعار "ژن ژبان آزادی" سازماندهی شوند. در ایران و شرق گُردستان زنان گُرد، بلوچ، آذری و عرب با شعارها و نمادهای یکسانی به خیابان‌ها آمدند و همچنان بر همان محور ادامه دارد. از سوی دیگر دهه‌ها زن انترناسیونال در روژآوا برای پیوستن به انقلاب و داشتن سهمی در آن حضور دارند. اولین و مهم‌ترین دلیل اهمیت روژآوا برای زنان دنیا بدون تردید سطح آزادی زنان است.

اغلب چنین سؤالی مطرح می‌شود که انقلاب زنان گُرد چه تفاوتی با سایر جنبش‌های جهان دارد؟ البته هدف ما اثبات این نیست که جنبش زنان گُرد از همه‌ی جنبش‌ها بهتر است. ورود به چنین بحثی اتلاف وقت و انرژی است. آنچه سعی در بیان آن داریم این است که جنبش آزادی زنان گُرد بیان ارزش‌ها، دستاوردها و میراث جنبش‌های زنان در جهان است. نخستین انقلاب زنان در جغرافیای مزوپوتامیا روی داد و دومین انقلاب زنان نیز بار دیگر در این جغرافیا در حال دادن است.

پیشبرد یک انقلاب زنان که خواهان و مبارزه برای جامعه‌ای آزاد و برابر در جغرافیای هلال حاصلخیز هستند، ناگهان و به خودی خود روی نمی‌دهد. "بازگشت به سوی مادر" و انقلاب انسان‌سازی در همان سرزمین‌هایی که گسست از "مادر" در آن رخ داده، نیاز اجتناب‌ناپذیر این عصر است. این انقلاب اجتماعی سال‌هاست که به رهبری زنان آغاز شده و محصول تلاش، قهرمانی، ارزش‌ها و دستاوردهای جنبش‌های زنان جهان است.

بدون تردید نمی‌توان هیچ مبارزه‌ی آزادی‌خواهی زنان را با قبل و یا بعد از آن مقایسه نمود. زیرا هر مبارزه و جنبشی در دوره‌ای که ظهور کرده، ارزشمند بوده است. گرچه امروزه انقلاب زنان گُرد مجموعه‌ای از ارزش‌های همه‌ی جنبش‌های زنان است، لذا از کاستی‌های مبارزات گذشته درس گرفته و از آن بهره برده تا بار دیگر

منجر به تکرار تاریخ نگردد. تاکید بر این نکته بسیار مهم است و عدم تکرار خطاهای گذشته اساسی‌ترین گام در حل مسئله است.

حال این سوال مطرح است که جنبش آزادی زنان گُرد چگونه بر اساس تجارب پیشین، خود را سازماندهی کردند؟ اندیشه و فلسفه‌ی عبدالله اوجالان از همان ابتدا مسئله‌ی زنان را در کانون مبارزات خود قرار داده است. وی با قلمداد نمودن مسئله‌ی زنان به عنوان سرمنشاء همه‌ی مسائل، آن را به عنوان عنصری حیاتی برای هدایت صحیح مبارزه مدنظر قرار داد. این رویکرد را می‌توان در تمامی مراحل مبارزه مشاهده نمود. از مشارکت زنان در تشکیل نخستین گروه تا مرحله‌ی سازمانی و مستقل، زنان در همه‌ی فعالیت‌ها و زمینه‌ها شرکت کردند. تمامی این مشارکت و فرایندهای مقدماتی برای تاسیس یک سازمان زنان بود.

ساکینه جانسز از نخستین زنانی بود که در این مبارزه شرکت کرده و دارای نقشی انقلابی و پیشگام بود. جانسز در یکی از مصاحبه‌های خود اظهار داشته که مشارکت هر زنی در مبارزه برای آزادی خود یک انقلاب است. وی این اظهارات را در چارچوب واقعیت کردستان و جامعه‌ی گُرد که در آن زمان تحت ستم و کلیشه‌های جنسیتی بوده، بیان می‌کند. به دنبال ساکینه جانسز (سارا) زنان دیگری همچون بَسَه آنوش، عظیمه، بریوان، شیلان و صدها زن دیگر وارد صفوف مبارزه شدند. بدون این پیشاهنگی هیچ سازمانی توانایی تشکیل و مبارزه را نخواهد داشت. از سوی دیگر در فقدان یک ایدئولوژی نیز امکان مبارزه‌ای منسجم فراهم نخواهد شد و این در تمام تجارب انقلابی ثابت شده است. سازمان‌هایی که بدون رهبران ایدئولوژیک تاسیس می‌شوند در نهایت یک گروه بی‌هدف خواهند بود. عبدالله اوجالان زنان را به مرحله‌ای که بتوانند رهبری ایدئولوژیک را بر عهده گیرند، رساند. وی جای دادن زنان در کانون مبارزات آزادی‌خواهی را به عنوان پیش‌شرط ضروری ادامه‌ی مبارزات می‌دانست. از سوی دیگر مکانیسم انتقاد و خودانتقادی را به عنوان روشی اساسی برای ایجاد تغییر و تحول در شخصیت زنان و مردان مدنظر قرار داد. از دید وی مسئله‌ی آزادی زنان بایستی در متن انقلاب چاره‌یابی گردد و نه به پس از آن موکول شود و برای حل آن نیاز به یک نبرد ایدئولوژیک دشوار وجود دارد. در واقع یکی از خطاهای انقلاب‌های سوسیالیستی عدم توجه آنان به مسئله‌ی زنان به مثابه حلقه‌ی اصلی مسائل اجتماعی بود. موضوع مهم دیگر این است که عبدالله اوجالان وظیفه‌ی تحول مردان را بر دوش جنبش زنان نهاده است. این امر نظریات پیشین مبتنی بر اینکه باید مردان را آزاد و زنان را نیازمند به ارتقای به سطح مردان می‌دانستند، تضعیف کرد. اوجالان وضعیت مردان را به مراتب وخیم‌تر از بردگی زنان می‌دانست. برای بسترسازی این تحول نیاز به آنالیزهایی در باب "گشتن مردانگی مسلط"<sup>۱</sup> می‌پردازد. این نظریه در آن زمان بسیار جلب توجه نمود و همچنان در دستور کار مبارزات زنان قرار دارد. امروزه جنبش زنان در نقاط مختلف جهان از این آنالیزها الهام گرفته و به دنبال تغییر در شیوه‌ی مبارزه‌ی خود هستند.

عبدالله اوجالان خیزش‌های مردمی که در شمال آفریقا آغاز و به سراسر خاورمیانه گسترش یافت را به عنوان "بهار خلق‌ها" توصیف نموده است. وی همچنین این مرحله را دوران انقلاب‌هایی با رهبری زنان توصیف کرده است. در واقع موفقیت انقلاب زنان می‌تواند به وضعیت هرج و مرج در خاورمیانه پایان دهد و متضمن دستاوردها و برساخت دموکراتیک جامعه باشد. هنگام آغاز این روند توده‌های مردم در بسیاری از کشورها به ویژه در تونس، مصر، عراق، لیبی و سوریه علیه رژیم‌های دیکتاتوری و فاشیستی قیام کردند. زنان بیشترین حضور در خیابان‌ها را داشتند و تمامی خیزش‌ها تحت رهبری زنان بود. زنان در بسیاری از این خیزش‌ها

۱. مفهوم "گشتن مردانگی" نخستین بار توسط عبدالله اوجالان در سال ۱۹۹۶ مطرح شد. اوجالان پس از کسب تجارب و آزمون‌های مبارزات خود این مفهوم را تعریف کرده و در راستای ایجاد یک جامعه‌ی سوسیالیستی بر روابط جنسیتی و جنبه‌های بازاری‌اندازی آن تمرکز کرده و با تحلیل تجربیات زیسته، تاکید می‌کند تصحیح روابط میان زن و مرد یکی از ضرورت‌های یک جامعه‌ی سوسیالیستی است. از دید اوجالان نادیده‌انگاری روابط هیرارشیک میان زن و مرد و موکول کردن آن به بعد از انقلاب، منجر به نفوذ ارزش‌های نظام مدرسالارانه و سرمایه‌داری به روابط اجتماعی و در نهایت زندگی انقلابی می‌شود.

خواستار برابری جنسیتی بودند.

مبارزات زنان در ترکیه و باکور کردستان از همان آغاز مبارزات جنبش آزادی کردستان تا به امروز با پیشاهنگی زنان گُرد ادامه داشته است. می‌توان گفت شیوه‌ی مبارزه و شعارهایی که در باکور کردستان وجود داشت بر افکار عمومی ترکیه و اقشار مختلف تاثیر گذاشت. هدف عبدالله اوچالان ایجاد یک انقلاب ذهنیتی در باکور کردستان، ترکیه و خاورمیانه بود. جنبش زنان در خاورمیانه و شمال آفریقا به سطح خودسازماندهی رسیده است. هم اکنون سکوت چند صد ساله در مورد حقوق زنان در خاورمیانه شکسته شده است. زنان حتی در کشورهای عربی که قانون اساسی آن‌ها عمدتاً مبتنی بر شریعت اسلامی است، تا حدی سازماندهی شده و در مورد حقوق خود از حق رای، آموزش و اشتغال سخن می‌گویند.

لذا سوال این است که در نتیجه‌ی خیزش‌های مردمی چه میزان تغییر در خاورمیانه روی داده است؟ اگر از تونس آغاز نماییم در این کشور پس از سرنگونی دولت وقت انتخابات جدیدی برگزار شد. قانون اساسی بازنویسی شد و در این قوانین حقوق زن و مرد برابر است. تونس تنها کشوری بود که به زنان سهمیه‌ی چهل درصدی داده شد و زنان بیشتری در پارلمان حضور یافتند و تقریباً با تعداد مردان برابر بود. با وجود تاثیر قوانین شرعی در جامعه‌ی تونس، تنها کشوری است که در آن حق سقط جنین زنان به رسمیت شناخته شد و زنان برای این قانون مبارزه کردند. لذا دستاوردهای زنان در تونس ماندگار نبود و ضمانتی برای آن وجود نداشت. زیرا دولت در جریان انتخابات زود هنگام تلاش نمود زنان را از پارلمان حذف کند. این دولت برای جلب حمایت گروه‌های اسلام‌گرا و طرفدار شریعت و پیروزی در انتخابات بی‌رحمانه به حقوق زنان حمله کرد. بنابراین این باور که قانون اساسی تدوین شده و همواره اینگونه خواهد بود باعث شد زنان تونس دچار خطا شوند. بنابراین آشکار است که نمی‌توان به دولت اعتماد نمود. به عنوان مثال طبق گزارش آژانس زنان خاورمیانه، ژن‌ها (JINHA) درصد حضور زنان در پارلمان تونس از ۴۰ درصد به ۱۱ درصد کاهش یافته است. وضعیت مشابهی در ترکیه نیز وجود دارد. خروج ترکیه از توافق‌نامه بین‌المللی مبارزه با خشونت زنان که به کنوانسیون استانبول شناخته می‌شود، نمونه‌ای از این امر است. زنان این اقدام دولت ترکیه را به عنوان جنایت علیه بشریت و زن‌گوشی می‌دانند. این رویکرد حزب عدالت و توسعه و حزب حرکت ملی پدیددهی جدیدی نیست و آخرین مورد هم نخواهد بود. زیرا مسئله‌ی اصلی، سیستم حاکم است. تضمین حقوق زنان در گرو تغییر در شیوه‌ی تفکر مردان و یک انقلاب اجتماعی به رهبری زنان است. حتی آمریکا که خود را کشوری دمکراتیک می‌داند، حق سقط جنین را از زنان سلب کرده است.

در همین رابطه عبدالله اوچالان در یکی از گفتگوهای خود با زنان از آنان می‌پرسد "تاکنون چند مرد را به معیارهای آزادی رسانده‌اید؟" اگر مردی با بی‌ادبی و مطابق با معیارهای سنتی با شما برخورد کند، چه خواهید کرد؟ بدون تردید این موضوع مهمی است.

هنگام خروج طالبان از افغانستان زنان افغانی با تکیه بر قدرت‌هایی همچون آمریکا به برخی از حقوق خود دست یافتند. لذا هنگام خروج آمریکا از افغانستان، جامعه‌ی افغان تغییر بسیاری نمود. زنان بی‌دفاع و درمانده در خیابان‌ها رها شدند، استفاده از برق اجباری شد، زنان از حق تحصیل محروم شدند و مورد خشونت و وحشیانه قرار گرفتند. بنابراین در اینجا به وضوح می‌بینیم زنان بدون سازماندهی تنها و بی‌دفاع هستند و بیشتر مورد خشونت دولتی قرار می‌گیرند. بنابراین رهنمود جنبش آزادی زنان کردستان برای همه‌ی زنان در سراسر جهان بیش از سازماندهی در همه‌ی عرصه‌هاست.

جنبش آزادی زنان گُرد خود را بر مبنای ایدئولوژی آزادی زنان سازماندهی نموده که دارای پنج رکن اساسی<sup>۲</sup>

۲. این نظریه بر مبنای اصول میهن‌دوستی، اراده‌ی آزادی و آزاداندیشی، سازماندهی، آگاهی مبارزاتی و زیبایی‌شناسی (استتیک) مفهوم‌سازی شد. این مفاهیم بنیان‌های زندگی نوینی برای کهن‌ترین مستعمره یعنی زنان فراهم نمود.

است. این جنبش معیارهای خاصی را به زنانی که در سراسر جهان برای آزادی مبارزه می‌کنند، آموخته است. در متن این اندیشه و ارکان، خودسازماندهی قرار دارد که برای همه‌ی زنان نیاز مبرمی است. زنان عرب هنگام حملات داعش به سوریه و عراق فریاد می‌زدند که مجبور به پوشیدن حجاب نیستند و برای دفاع از خود مبارزه خواهند کرد. زنی از مصر می‌گوید: "هیچ مردی نمی‌تواند از ما محافظت کند مگر اینکه خودمان از خود دفاع و محافظت کنیم." درک این واقعیت از سوی زنان، انقلابی ذهنیتی است. تلاش برای ایجاد مکانیسم خوددفاعی به یک اصل جهانی برای زنان سراسر جهان تبدیل شده است. به نظر می‌رسد زنان در این سده به روش‌های مختلف برای دفاع از خود سازماندهی می‌شوند. اصل سوم که فقدان آن به مانعی برای پیشرفت جنبش جهانی زنان تبدیل شده، ایجاد درکی از آزادی، خودپودن است. بنابراین امروزه هر زن آگاهی می‌داند که مردان سطح عمیق‌تری از بردگی را تجربه می‌کنند. لذا خودسازماندهی زنان که با ذهنیت و روش زنان بر مبنای اصول اخلاقی و زیبایی‌شناختی صورت می‌گیرد، بسیار تاثیرگذار است.

جهانی شدن شعار "ژن ژیان آزادی" و پذیرش آن از سوی جنبش‌های زنان نشان‌دهنده‌ی یک تغییر و تحول فکری چشمگیر است که شایسته‌ی توجه است. درک این فرمول و مبنای قرار دادن فلسفه‌ی آن به عنوان مبنایی برای مبارزه، می‌تواند مبارزات زنان را اجتماعی و گسترده‌تر نماید. زنان با این شعار نشان دادند که می‌توانند تمامی موانع را از میان بردارند. ایدئولوژی آزادی زنان نیز با این شعار جهانی شده است.

سطح توانمندی زنان که از طریق جنبش آزادی زنان در گوردستان حاصل گشته، بر مردان نیز تاثیرگذار بوده است. البته لازم به ذکر است مسئله‌ی تحول مردان موضوع ساده‌ای نیست. اگرچه این تحول در سطح گسترده‌ای نباشد لذا قابل توجه است و امید و باور به تغییر را تقویت می‌کند. جهانی شدن جنبش زنان و اندیشه‌های اوجالان حقیقتی انکارناپذیر است. جنبش زنان یک جنبش اجتماعی است که زندگی جدید پیرامون زنان آزاد ایجاد می‌کند. پایه این زندگی بر مبنای برابری جنسیتی خواهد است. زیرا برابری میان دو جنس بنیان برابری میان همه‌ی هویت‌هاست.

## مقاومت روزآفزون زنان در ایران؛ پیروزی از آن ماست

پونه آشتیانی

مجله ژنئولوژی با پونه آشتیانی روزنامه‌نگار مصاحبه‌ای در مورد تاریخ مبارزات زنان در ایران و نقش زنان در تغییر و تحولات اجتماعی در ایران انجام داده است. در این مصاحبه به ابعاد و تاثیر جنبش "ژن ژیان آزادی" در ایران و شرق کردستان نیز پرداخته شده است.

مجله ژنئولوژی: در سال ۱۹۷۹ در ایران انقلابی صورت گرفت و "حکومتی اسلامی" به رهبری خمینی تاسیس شد که قوانین آن مبتنی بر آموزه‌های شرعی و اسلامی بود که به زور بر جامعه تحمیل گشت. اندکی از وضعیت پیش از انقلاب برایمان بگویید به ویژه ساختار کلی اجتماعی و وضعیت زنان چگونه بود؟

پونه آشتیانی: ریشه‌های جنبش زنان در ایران به سده‌ی ۱۹ بازمی‌گردد، زمانی که ایران دستخوش تغییرات بنیادین اجتماعی و اقتصادی بود. در بحبوحه‌ی انقلاب مشروطه جامعه‌ی ایران شاهد تلاش‌های سازمان‌یافته‌ای برای تغییر شرایط اجتماعی زنان بود. افزایش ارتباط با غرب در آن زمان زنان و مردان بسیاری را نسبت به شرایط سرکوبگرانه‌ای که زنان در ایران با آن مواجه بودند، آگاه نمود و نیاز به تغییر بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شد. در روزنامه‌ها گزارشاتی در مورد حق آموزش زنان، تغییر قوانین چندهمسری و انزوای اجتماعی زنان منتشر کردند. از جمله زنان نامداری که خواستار حقوق زنان بودند می‌توان به قره‌العین (طاهره)، تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین شاه و بی‌بی خانم فاطمه استرآبادی اشاره نمود.

این سه زن در زمان خود در برابر وضعیت موجود و سلطه‌ی پدر-مردسالاری عصیان کردند. بی‌بی‌خانم فاطمه استرآبادی (۱۸۵۸-۱۹۲۱) برای ازدواج با مرد مورد علاقه‌ی خود از خانه فرار کرد. در سال‌های بعد او برای نشریاتی همانند "تمدن"، "حبل المتین" و "مجلس" مقاله می‌نوشت. روزی استرآبادی در یک گردهمایی از انتشار کتابی با عنوان «تأدیب النسوان» توسط نویسنده‌ای ناشناس مطلع می‌شود. این کتاب اثری ضدزن در مورد رفتار مردان با زنان و دختران بود و از سوی یک شاهزاده‌ی قاجار نوشته شده بود. این کتاب موجب خشم استرآبادی شد و در پاسخی به این کتاب، وی نیز کتابی در مورد ویژگی‌های مردانه نوشت که در مقدمه‌ی آن آمده که امیدوار است مردان از تنبیه زنان دست برداشته و ابتدا خود را آموزش دهند.

بی‌بی‌خانم یک مدرسه‌ی دخترانه در ایران تاسیس کرد. این اقدام او با مخالفت شدید مَلاها مواجه شد و در نهایت توسط چهره‌های مذهبی به آتش کشیده شد. می‌توان گفت بی‌بی خانم آغازگر جنبش فمینیستی در ایران است. از آن زمان تاکنون زنان بسیاری در ایران هم در زمینه نشر و چاپ کتاب و هم زمینه‌ی روشنگری جامعه فعالیت می‌کنند.

زنان ایران همواره با محدودیت و ممنوعیت شدید نظام مذهبی در ایران مواجه بوده‌اند. به عنوان مثال قره‌العین به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید و مَلاها هنوز هم او را نفرین کرده و مرتد و فاحشه می‌خوانند. همانطور که می‌دانید حکومت مذهبی ایران همواره از حمایت بازار ایران برخوردار بوده است. به عبارت دیگر نهاد اقتصادی در ایران همیشه از نهاد مذهبی حمایت کرده است.

در دوران پهلوی زنان آزادی بیشتری کسب کردند، به آن‌ها حق رای و انتخاب شدن اعطا شد و توانستند حضور پر جنب و جوشی در عرصه‌ی اجتماعی داشته باشند. با این حال تحت سلطه‌ی حکومت پدر-مردسالار باقی ماندند که به دنبال فعالیت‌های سیاسی آن‌ها بود. حکومت پهلوی مایل بود زنان در آموزش و تجارت جامعه سرمایه‌داری مشارکت کنند. در عین حال ضدیت مداوم علما و دولت با فعالیت‌های زنان منجر به تعطیلی بسیاری از سازمان‌های زنان شد. در سال ۱۹۳۲ رضاشاه فعالیت آخرین سازمان مستقل زنان یعنی «انجمن زنان میهن‌دوست ایران» را ممنوع کرد. رضاشاه یک سازمان زنان تحت کنترل حکومت به نام «کانون زنان» تاسیس کرد. فعالیت‌های این سازمان دارای دو هدف بود: مقابله با نفوذ فعالیت‌های سیاسی جنبش زنان و ایجاد تصویری از همبستگی زنان در جامعه به عنوان نمادی از مدرنیته.

در دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی زنان سازمان‌های زیادی تاسیس کردند. از جمله‌ی این سازمان‌ها می‌توان به سازمان زنان ایران، حزب زنان و جامعه‌ی زنان اشاره کرد. دو زن در سمت وزیر جای گرفتند. در سال ۱۹۷۵ قوانین خانواده اصلاح گشت تا حضانت فرزندان به زنان اعطا شود، موارد مرتبط با سقط جنین کاهش یابد و در صورت تمایل زنان و تایید پزشک، سقط جنین رایگان انجام شود.

این تغییرات مهم اما اندک بود. در طول بیست سال حکومت پهلوی تعداد زنان در پست‌های مدیریتی هرگز از ۲٫۸ درصد از طبقه‌ی حاکم فراتر نرفت. زنان در محیط‌های مردم‌محور با ساختار و فرهنگ مردسالارانه‌ی قوی به پست‌های مدیریتی منصوب می‌شدند. بوروکراسی شاهنشاهی به شدت مردسالار بود که در برابر تصمیم‌گیری مستقل زنان مقاومت می‌کرد.

در دوران ۱۹۷۷-۷۸ همزمان با شکل‌گیری جنبش ضدشاه، زنان بار دیگر به نیروی اصلی تغییر تبدیل شدند. فعالان مذهبی پیرو خمینی از این نیروی قوی علیه شاه استفاده کردند. در همان زمان زنان به سازمان‌های دانشجویی و چپ پیوستند و در نهایت با حمایت این گروه‌ها، انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ پیروز شد.

**مجله ژنولوژی: پس از سال‌های ۱۹۷۹ رژیم قوانین سخت‌گیرانه‌ای را به ویژه در مورد زنان اجرایی کرد. این قوانین شامل حجاب اجباری، به حاشیه راندن زنان از فضاهای عمومی و مجازات‌های سنگین بود. چه تغییراتی در زندگی زنان ایرانی ایجاد شد؟**

پونه آشتیانی: بلافاصله پس از انقلاب ایران که از سوی اسلام‌گرایان شیعه مصادره شد، خمینی همه‌ی قوانین حمایت از زنان را ملغی کرد. دانشجویان دختر از تحصیل در ۶۹ رشته از جمله برخی از رشته‌های مهندسی، کشاورزی و حقوق منع شدند. علاوه بر این زنان از حضور در پست قضاوت و خوانندگی محروم شدند. همچنین از حضور زنان در استادیوم‌های ورزشی ممانعت شد. زنان از حق طلاق محروم گشته و حضانت فرزند نیز از آنان سلب شد. حق شهادت زنان در دادگاه‌ها به نصف مردان کاهش یافت. سهم دیه‌ی زن مقتول به نصف مردان کاهش یافت. اگر خانواده‌ی زن مقتول خواستار انتقام باشند بستگان او باید نصف دیه‌ی او را به خانواده‌ی قاتل بپردازند.

در ماه مارس (اسفند) ۱۹۷۹ با فرمان خمینی حجاب اجباری شد (این فرمان پس از دو سال به قانون تبدیل شد). پس از این فرمان هزاران زن برای اعتراض به حجاب اجباری و لغو قانون حمایت از خانواده به خیابان‌ها ریختند. کمتر از سه هفته پس از پیروزی انقلاب در هشت مارس، روز جهانی زنان کارگر تظاهرات گسترده‌ای علیه محدودیت‌های جدید اعمال شده از سوی زنان برگزار شد. ماموران سرکوبگر رژیم خمینی به اعتراضات حمله کرده و سران رژیم جدید شرکت‌کنندگان را ابزار امپریالیسم غرب و نماد زوال غرب توصیف کردند. پس از گذشت بیش از یک سال از انقلاب سازمان‌های زنان برای دستمزد برابر، حق انتخاب پوشش، احیای

قانون حمایت از خانواده و حق اشتغال در تمامی مشاغل مبارزه کردند. رژیم جدید با مطالبات مخالفت نموده و استراتژی‌هایی برای درهم‌شکستن جنبش زنان و خنثی کردن مبارزات آن اتخاذ نمود. رژیم به سرعت جنبش‌های زنان را سرکوب کرده، سازمان‌های زنان را تعطیل کرد. زنان مجبور به استفاده از حجاب در اماکن عمومی از جمله دانشگاه‌ها، مدارس و موسسات دولتی بودند و زنانی که در برابر این قانون مخالفت می‌کردند از کار اخراج می‌شدند. در همان سال تقریباً بیست و چهار هزار زن شغل خود را از دست دادند.

بنابراین گرچه زنان نقش مهمی در انقلاب ۷۹ ایفا نمودند اما دستاوردهای آن‌ها توسط رژیم مردسالار و مذهبی غصب شد. زنان همه چیز از حقوق بشر تا آزادی بیان و کرامت انسانی خود را از دست دادند. زنان از نخستین روزهای تأسیس این حکومت در برابر قوانین اجباری آن مقاومت کردند. زنانی که نقش سیاسی فعالی در انقلاب ایفا کردند زندانی، شکنجه و مورد تجاوز قرار گرفتند و کشته شدند. در سال‌های دولت اصلاحات، دولت محمد خاتمی زنان از آزادی بیان بیشتری برخوردار بودند اما این آزادی‌ها در سال‌های بعد با به قدرت رسیدن رادیکالیسم مذهبی (دولت احمدی‌نژاد) از میان رفت.

جنبش‌های کنونی زنان همانند یک جنبش اجتماعی جدید فاقد مولفه‌های لازم جنبش‌های کلاسیک همانند اهداف و جهت‌گیری‌های مشخص، رهبری قوی و سازماندهی لازم است. با این حال علی‌رغم عدم هماهنگی و پیش‌بینی‌پذیری پایین در میان اشکال مختلف جنبش‌های زنان در بخش‌های مختلف جامعه تأثیر تدریجی و تکاملی این فعالیت‌ها بر زنان و حکومت اسلامی غیرقابل انکار است. نمونه‌های اخیر این تأثیرات را می‌توان در جنبش‌های مهمی همانند جنبش من هم (Me Too) در ایران، فمینیسم روزمره (Everyday Feminism) و جنبش "ژن ژیان آزادی" مشاهده نمود.

مجله ژنئولوژی: زنان گُرد همواره با ستم دوگانه‌ای که ناشی از جنسیت و هویت‌شان است مواجه بودند و هستند. از سال ۱۹۷۹ چه تغییراتی برای زنان گُرد ایجاد شده است؟ به عنوان مثال زنان بسیاری به دلیل تدریس زبان گُردی زندانی شده‌اند که نمونه‌ی اخیر آن زارا محمدی است که به دلیل تدریس زبان گُردی به پنج سال زندان محکوم شد. زنان گُرد در روژهای گُردستان با چه مسائلی روبه‌رو هستند؟

پونه آشتیانی: به یاد دارم در سال‌های پس از جنگ ایران و عراق همراه خانواده‌ام به کردستان سفر کردم. تمام جاده‌ی همدان تا کردستان پُر از ایست‌های بازرسی و پاسگاه‌های نظامی بود. سربازها با حیرت به پدرم که می‌خواست با همسر و فرزندان خردسالش به کردستان برود، خیره شده بودند. همه‌ی آن‌ها به ما می‌گفتند کردستان جای خطرناکی است. پس از سفرمان به ما می‌گفتند که حتی زنان گُرد اسلحه و یا چاقو با خود حمل می‌کنند. سال‌ها در گوشمان می‌خواندند که در کردستان سر بُریده می‌شود. ما به کردستان رفتیم و شب‌ها در یک پارک شهر سینه می‌خوابیدیم و حتی یکبار با موارد گفته شده روبه‌رو نشدیم.

بعدها در محیط دانشگاه با گُردها آشنا شدم. آن‌ها همانند سایر ملت‌ها بودند تنها کمی غمگین‌تر و درون‌گراتر. هنگامی که بعد از سال‌ها به ترکیه رفتم تنها کسانی که به من کمک کردند گُردها و یا علوی‌ها بودند. گُردها همواره مهربان‌ترین، آرام‌ترین و باوقارترین دوستان من بودند.

دیدگاهی نابرابرانه نسبت به گُردها وجود دارد. مردم مرکز نشین درکی از زندگی مردم کردستان، بلوچستان و خوزستان (مناطق عرب‌نشین) ندارند. در حالی که عموم مردم ایران موضع خاصی علیه گُردها ندارند، از رنج مردم کرد کاملاً بی‌اطلاع هستند. اما در سال‌های اخیر استفاده از رسانه‌های دیجیتال موجب بیداری عمومی در میان طبقه‌ی متوسط شده است. البته این در مورد آذری‌ها صدق نمی‌کند زیرا آن‌ها جمعیت زیادی را در ایران تشکیل داده و تقریباً در همه جا حضور دارند و نفوذ بسیاری در حوزه‌های قدرت دارند. به گونه‌ای که

در ۴۳ سال گذشته هیچ کابینه‌ای در ایران بدون وزرای آذری تشکیل نشده است. آنها رسانه‌های خود را دارند و با ظلم کمتری نسبت به سایر ملت‌ها روبه‌رو هستند. این تبعیض به این دلیل است که آنها همانند کردها و بلوچ‌ها دارای مذهب متفاوتی نیستند.

گرد بودن در ایران یک جرم محسوب می‌شود. گشتن یک گرد همانند کشتن یک بلوچ بسیار آسان‌تر از هر کس دیگری است. در جریان خیزش‌های «ژن ژیان آزادی» تعداد کشته‌ها و دستگیری‌ها در کردستان و بلوچستان به طور قابل توجهی بیش از سایر استان‌ها بود. کردها و بلوچ‌ها همواره به حاشیه رانده شده و قتل آنان به این دلیل که از دید دولت «تجزیه‌طلب» هستند، مشروع جلوه داده شده است. در سال‌های روزنامه‌نگاری‌ام با تعداد اندکی از کردها مواجه شده‌ام که خواهان تجزیه کشور باشند. آنها به راستی ملت آشتی‌طلبی هستند.

گردها به دلیل مذهب سنی خود در ایران در اقلیت بوده‌اند. علاوه بر این در مدارس، خدمت اجباری سربازی و محل کار همواره با ظلم و تبعیض روبه‌رو بوده‌اند. در ایران هرگز وزیری با مذهب سنی وجود نداشته است. آنها دارای مساجد خاصی برای خود نبوده‌اند. گردهای یارسان در وضعیت وخیم‌تری نسبت به سنی‌ها قرار دارند. گردهای یارسان نیز از سوی دولت مورد ظلم و تبعیض قرار دارند و از لحاظ قانونی هیچ حقوقی ندارند.

در مورد ستم مضاعف بر زنان گرد باید بگویم که آنها نه تنها از سوی دولت بلکه توسط سیستم مردسالاری نیز تحت ستم قرار دارند. کشته شدن شلر رسولی در میوان در جریان درگیری با مردی که قصد تجاوز به او را داشت نمونه‌ای در این مورد است. دولت، پلیس و بسیاری از مردان جامعه او را «شهید ناموس» نامیدند. اگر همین زن قربانی تجاوز بود هرگز نمی‌توانست در دادگاه‌های جمهوری اسلامی از خود دفاع کرده و احتمالاً قربانی یک قتل ناموسی می‌شد. در بهترین حالت او مجبور بود سال‌ها زندگی دردناکی را بدون سخن گفتن از تجاوز تحمل کند. به عبارتی جمهوری اسلامی یک زن مرده را به زنی که مورد تجاوز قرار گرفته و سعی در دفاع از خود دارد را ترجیح می‌دهد. بیشترین آمار مربوط به خودکشی در ایران مربوط به شهرهای روزهرلات کردستان است. به ویژه در ایلام این آمار بیشتر است. زنان در ایلام سال‌هاست که خود را به آتش می‌کشند. در واقع این اقدام، اعتراضی علیه نظم مردسالاری است. تحقیقات و مطالعات بسیاری در این زمینه انجام شده است اما هیچ تدبیر و اقدامی برای جلوگیری از صعود این معضل انجام نشده است. در واقع خودکشی زنان به معنای سوق دادن زنان به سوی خودکشی از سوی مردان است.

از سوی دیگر در کردستان هر فعالیتی که انجام می‌شود، امنیتی و سیاسی تلقی می‌شود. فعالان زن گرد همچون زارا محمدی به دلیل تدریس زبان کردی زندانی می‌شود. ژینا مدرس گرجی، بیان عزیزی، بهار زنگی‌بند، منیره محمدی، پریا مرتضایی و فعالان بسیار دیگری بدون ارتکاب هیچ جرمی بازداشت و دستگیر شدند. نهاد مسئول بازداشت و نگهداری برخی از آنها هنوز مشخص نیست. البته این واقعیت تنها مختص به کردها نبوده و فعالان بلوچ و عرب نیز بدین شیوه دستگیر و زندانی می‌شوند. تنها گناه آنها این است که فارس و شیعه نبوده و حاشیه‌نشین هستند.

مجله ژئولوژی: زنان ایران و روزهرلات کردستان با وجود همه‌ی سرکوب‌ها همواره در برابر رژیم مقاومت کرده‌اند. تظاهرات گسترده‌ی زنان در هشت مارس، اعتراضات چهارشنبه‌های سفید، دختران خیابان انقلاب و جنبش «ژن ژیان آزادی» و ده‌ها مورد دیگر. اندکی در مورد فرایندهای مقاومت و انگیزه‌ی زنان در ایران صحبت کنید. زنان چگونه با وجود خشونت و ستم سازماندهی گشته و از چه روش‌هایی برای گردهم آمدن استفاده می‌کنند؟ پس از قتل ژینا امینی چه روی داد و چگونه باید این فرایند را در چارچوب مقاومت زنان ارزیابی نمود؟

پونه آشتیانی: زن بودن در ایران جرم است. بنابراین حتی نفس کشیدن برای یک زن ایرانی نوعی مقاومت محسوب می‌شود. ما در ایران با آپارتاید جنسی (تبعیض) روبه‌رو هستیم. زنان از لحظه‌ی تولد در معرض سرکوب اجتماعی قرار می‌گیرند. زنان دارای حق طلاق نیستند. ارث دختران نصف ارث برادرش است. این قانون برای زنان متاهل بیشتر است. زنان فقط می‌توانند یک هشتم از اموال شوهرش را به ارث ببرند. طبق قانون اسلامی دختران از نه سالگی به سن تکلیف می‌رسند بدین معنا که باید مسئولیت تمام اعمال و عواقب آن را بر عهده بگیرند و از نظر قانونی دیگر کودک محسوب نمی‌شوند. برای پسران سن تکلیف قانونی پانزده سال است. با این حال یک زن چهل ساله نمی‌تواند بدون اجازه‌ی پدر یا اعضای مرد خانواده‌ی پدری خود ازدواج کند. در سیستمی زندگی می‌کنیم که در برابر قانون پاسخگو هستیم اما دولت در برابر ما پاسخگو نیست.

اگر زنی قربانی تجاوز جنسی شود نمی‌تواند در دادگاه اثبات کند. مطالعات متعدد در این زمینه نشان می‌دهد که گزارش دادن یک قربانی تجاوز جنسی منجر به آسیب بیشتر می‌شود. هیچ نهاد قانونی از قربانی حمایت نمی‌کند. سیستم به گونه‌ای شکل گرفته که قربانیان خشونت، تجاوز جنسی و آزارهای خیابانی و خانگی توانایی دفاع از خود را ندارند. این امر در بسیاری از موارد چاره‌ای جز خودکشی برای قربانی باقی نمی‌گذارد. بنابراین راه برای خودکشی هموار می‌شود.

علاوه بر این مطابق قوانین ایران مردانی که همسر و یا دختر خود را می‌کشند، مجازات نمی‌شوند. اگر مردی، مرد دیگری را به قتل برساند اعدام می‌شود اما اگر مردی زنی را به قتل برساند و حتی اگر قتل عمدی اثبات شود تنها در صورتی اعدام می‌شود که خانواده‌ی زن نیمی از دیه را بپردازد. این یک توهین آشکار و هولناک است. قوانین ازدواج معادل بردگی کامل است؛ نوعی تجاوز قانونی.

باید به این موارد پلیس اخلاق و خشونت دولتی را نیز افزود. در مدارس و نهادهای آموزشی نیز شاهد این رویکرد هستیم. مثلاً من بارها در مدرسه به دلیل رفتار نکردن بر اساس خطوط قرمزی که تعیین شده، تنبیه شده‌ام و به خاطر پوشیدن جوراب زرد کتک خورده‌ام.

رژیم ایران متوجه شده که برای حفظ موجودیت خود باید نهادهای مدنی جامعه را نابود کرده و از سازماندهی مردم جلوگیری کند. حتی گروه‌هایی که برای حفظ محیط زیست، کودکان کار و کودکان سرطانی فعالیت می‌کنند به «اخلال امنیت ملی» متهم می‌شوند و اعضا و فعالین آن زندانی می‌شوند.

زنان ایرانی در طول این سال‌ها تلاش کرده‌اند تا خود را به شیوه‌ای خلافت‌سازماندهی کنند. این سازمان‌ها فاقد یک پایه‌ی مشخصی است بلکه نوعی مقاومت ظریف را در متن جامعه نشان می‌دهد. در یک محیط پراکنده به سرعت یکدیگر را شناخته و در این پراکندگی متحد می‌شوند. تا زمان قتل ژینا امینی مردان هرگز به طور جدی از زنان حمایت نکردند یا مطالبات آن را جدی نگرفتند. آن‌ها حتی یکبار هم به خاطر زنان مسابقه‌ی فوتبال محبوب خود را رها و تحریم نکردند. در طول این سال‌ها زنان بسیاری همچون سحر خدایاری که به «دختر آبی» معروف است، دستگیر شده و یا پشت میله‌های ورزشگاه جان خود را از دست داده‌اند. این مسائل باعث خشم بزرگی در جامعه به ویژه در میان زنان شده است.

قتل ژینا (مهسا) امینی تأثیر عمیقی بر جامعه گذاشت و به دلیلی برای بروز خشم فروخورده‌ی سال‌ها تبدیل شد. در حالی که مردان با شعار «ژن ژیان آزادی» به خیابان‌ها آمده و حمایت خود را نشان دادند اما هنوز مطمئن نیستیم که آیا آن‌ها واقعاً زنانه بودن این جنبش را درک می‌کنند یا خیر؟ برخی از آن‌ها ادعا کردند که اعتراضات ناشی از فقر و نابرابری اقتصادی است. برخی از آن‌ها یک هفته «ژن ژیان آزادی» را تحمل نکردند و شعار «مرد میهن آبادی» را ابداع کردند. بنابراین زنان هم اکنون به یکدیگر اطمینان می‌دهند که نباید همانند انقلاب ۵۷ فریب مردان را بخورند که آن‌ها را بار دیگر رها کنند. به اعتقاد من مردان ایرانی و همه‌ی مردان قادرند همه‌ی شعارها را فراموش کنند و پس از انقلاب، سیستم مردسالار مدنظر خود را به روشی جدید ایجاد کنند.

در این سالها رسانه‌های دیجیتال همانند تلگرام و اینستاگرام نقش مهمی در خودآگاهی و سازماندهی زنان ایفا کرده است. زنان تجربیات خود را به اشتراک می‌گذارند و به دنبال راه چاره‌یابی هستند. در جنبش «من هم» تجاوز جنسی به زنان افشا شد و به دنبال آن وکلایی برای رسیدگی به این پرونده‌ها داوطلب شدند. روان‌شناسان به قربانیان کمک کرده و آنان را مداوا می‌کردند. پزشکان به سلامت جسمی زنان پرداخته و اینگونه یک سازماندهی نیرومند پدید آمد.

یکی از گروه‌هایی که نقش مهمی در آموزش زنان به ویژه دختران جوان داشت، گروهی فمینیستی به نام فمینیسیم روزمره بود. ایده‌های رادیکال این گروه گاهی اوقات حتی برای من قابل هضم نبود. با این حال نقش مهمی در آموزش گروه‌های متنوع و بی‌صدای زنان از جمله زنان خانه‌دار، زنان روستایی، زنان ملت‌های تحت ستم همچون گُردها، عرب‌ها و دختران جوان مدرسه‌ای داشت. فمینیسیم روزمره به دختران این شهامت را می‌داد تا علیه سیستم‌های دیکتاتوری مدرسه و خانه قیام کرده و زندگی همچون مادران خود را رد کنند. از سنین پایین به آن‌ها آموزش داده می‌شود که بر استقلال مالی آینده تمرکز کنند. از سوی دیگر نابرابری‌های موجود در نهاد ازدواج را آشکار کرد. بسیاری از دختران ایرانی تمایلی به ازدواج به سبک سنتی را ندارند. البته گروه‌های دیگری نیز در آگاه‌سازی جامعه تاثیرگذار بوده‌اند. گرچه از لحاظ سازماندهی کاستی‌هایی وجود داشته باشد لذا به طرق مختلف بر اساس نقاط مشترک نزد یکدیگر می‌آیند. به نظر می‌رسد مردم راه خود را همواره می‌یابند. این واقعیت را می‌توان در شعارها و تنوعات اعتراضی و مبارزاتی آنان مشاهده کرد.

**مجله ژنولوژی: زنان گُرد سال‌هاست که جنبش مقاومت زنان را پیش می‌برند. با وجود شرایط دشوار به دستاوردهای مهم و ارزشمندی دست یافته‌اند و سنت و فرهنگی از مقاومت را ایجاد کرده‌اند که الهام‌بخش تمام جهان است. شعار «ژن ژیان آزادی» به شعار محوری اعتراضات در ایران و روژهاست کردستان تبدیل شده است. به نظر شما مبارزات زنان گُرد چه تاثیری بر زنان ایرانی داشته و آیا می‌توان این تاثیر را در جنبش اخیر مشاهده نمود؟**

پونه آشتیانی: نخستین سازمان زنان گُرد در ایران، اتحادیه‌ی زنان دمکرات کردستان بود. این سازمان در سال ۱۹۴۵ در زمان تاسیس جمهوری کردستان در مهاباد تاسیس شد. فعالیت‌های این گروه بر آموزش زنان، مشارکت در جنبش ملی‌گرایانه و مقابله با ستم مضاعف و مداوم بر مردم گُرد متمرکز بود. این ستم چنان عمیق بود که زنان فرصت کمی برای پیگیری مطالبات جنسیتی خود داشتند و همچنان بر سوادآموزی متمرکز بود.

در روزهایی که در کردستان جنبشی با محوریت "ژن ژیان آزادی" فراگیر شده، لازم است به این اشاره کرد که آغاز جنبش زنان در ایران به دوران مشروطیت بازمی‌گردد. برای زنان گُرد این نقطه‌ی شروع تشکیل اتحادیه‌ی زنان کردستان بود. اما به دلیل سرکوب در دوران پهلوی نتوانست به فعالیت‌های خود ادامه دهد. پیش از انقلاب فعالیت گروه و احزاب گُرد به تدریج احیا شد. هر یک از این سازمان‌ها دارای شاخه‌ی زنان بودند که بازتاب دغدغه‌های جنسیتی با تعاریف فمینیستی سنتی نبود. از سوی دیگر نشان‌دهنده‌ی یک پیشرفت قابل توجه و آغازی برای مشارکت و حضور زنان گُرد در طیف وسیعی از فعالیت‌های سیاسی از حضور در تجمعات گرفته تا مبارزه‌ی مسلحانه بود. این پیشینه سیاسی جنبش زنان گُرد را از مبارزات ملی و مبارزه در شهرها متمایز می‌کند. انقلاب بار دیگر باعث سرکوب این فعالیت‌ها شد.

برای مردم ایران و به ویژه مردم روژهاست کردستان مقاومت بی‌نظیر زنان گُرد در مبارزه علیه داعش و شکست آن و انقلاب روزآوا به الگویی امیدبخش و الهام‌بخش برای مقاومت و کنشگری تبدیل شده است. به نظر مردم، فعالان و افرادی که دغدغه‌ی آزادی دارند سرانجام شیوه‌های موثرتری برای مبارزه خواهند یافت.

همانند آبی که گرچه دشوار است اما ناگزیر راهی برای جاری شدن بیابد. ژینا مدرس گرجی فمینیست گُرد که ماه‌هاست در زندان است در مصاحبه‌ای می‌گوید:

"کردستان پُر از روایت است... روایاتی از ظلم، نابرابری، تبعیض، سرکوب و کشتار. در کردستان خانواده‌ای نمی‌یابید که در دهه‌های ۱۹۷۰ و حتی پس از آن زندانی و مجبور به مهاجرت نشده باشد و سال‌هاست این روایات همچنان به زبان آورده می‌شود. تمامی این‌ها انگیزه یا محرک‌هایی برای مبارزه در اشکال مختلف مدنی، فرهنگی، سیاسی و ... همانند گروه‌های مستقل، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، نشریات و وبسایت‌ها هستند. کردستان دارای الگوهای خاص خود است. نحوه‌ی مقاومت و مبارزه‌ی زنان گُرد با سایر زنان ایرانی متفاوت است. گُردها سهمی بزرگ، روشنگرانه و الهام‌بخشی در جنبش اخیر ایران داشته‌اند. آیین گُردی "گیسو بُران" (بریدن مو) پس از قتل ژینا نه تنها در ایران بلکه به سراسر جهان صادر شد."

مجله ژنولوژی: گروه‌های مختلف اپوزیسیون در ایران چه رویکردی به این اعتراضات دارند؟ می‌توان از یک موضع مشترک علیه سیاست‌های سرکوب و خشونت رژیم علیه زنان صحبت نمود؟ آینده‌ی ایران را چگونه می‌توان تفسیر نمود؟

پونه آشتیانی: نفیسه ملک فمینیست ایرانی در یادداشتی نوشته: "رد سرمایه‌داری مذهبی برای آزادی زنان و در نتیجه آزادی جامعه طبیعتاً آسان نیست، اما این خیزش، این نقطه عطف تاریخی منحصر‌بفرد است. خشم و شور را با هم تجربه می‌کنیم."

در واقع کسی نمی‌داند چه روی خواهد داد. تنها چیزی که در حال حاضر مشخص است این است که اکثریت، حکومت فعلی را نمی‌پذیرند. ایرانیان از هر ملیتی معتقدند که این دولت باید برود. لذا دولت ایران تلاش بسیاری برای حفظ بقای خود کرده و ابزارهای بسیاری را مورد استفاده قرار می‌دهد. حتی می‌تواند کشتار وسیعی را آغاز کند. با وجود سرکوب وحشیانه‌ی رژیم ایران، دولت‌های غربی همچنان با سیاست مماشات با دولت ایران برخورد می‌کند. نقش لابی‌های دولت ایران در غرب در این زمینه بسیار مهم است. دولت ایران یک لابی قدرتمند در آمریکا به نام NIAK نیاک (شورای ملی ایرانیان آمریکا) تاسیس کرده که در رسانه‌ها و دولت این کشور نفوذ کرده و سال‌هاست که مانع رسیدن صدای مردم ایران به غرب شده است از دیگر سو هنوز بحث‌هایی در مورد چگونگی حکومت بعدی ایران وجود دارد. مردم ایران خواهان دموکراسی هستند. ملت‌هایی همچون گُردها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و ترکمن‌ها بیشتر خواهان خودگردانی هستند. در حالی که فارس‌های ساکن در مناطق مرکزی هنوز در برابر برخی از مواضع غیرفارس‌ها مقاومت می‌کنند. لذا در مورد شرایط نابرابری که غیرفارس‌ها با آن روبه‌رو هستند، آگاهی کافی وجود ندارد. به نظر می‌رسد قتل ژینا نه تنها موجب ارتقای آگاهی از وضعیت زنان در جامعه‌ی ایران گشته بلکه در افزایش آگاهی از شرایط ناگوار ملت‌های غیر فارس نیز تاثیر قابل توجهی داشته است.

به طور کلی به آینده ایران خوشبین هستم. با وجود تلاش‌های دولت ایران در طول سال‌ها برای ایجاد دشمنی و تفرقه‌افکنی میان ملت‌های مختلف در داخل ایران به ویژه گُردها و آذری‌ها مردم هنوز هم به یکدیگر احترام می‌گذارند. در قلب تبریز قطب ملی‌گرای آذری شعار "ژن ژیان آزادی" سر داده می‌شود که بسیار مهم است.

در این مصاحبه سعی کردم یاد رفقایمان در زندان‌های حکومت ایران را گرامی بدارم. امیدوارم همه‌ی آن‌ها به زودی آزاد شوند. درود خود را به همه‌ی خواهرانمان که در سراسر جهان برای برابری مبارزه می‌کنند، تقدیم می‌کنم. پیروزی از آن ماست.

